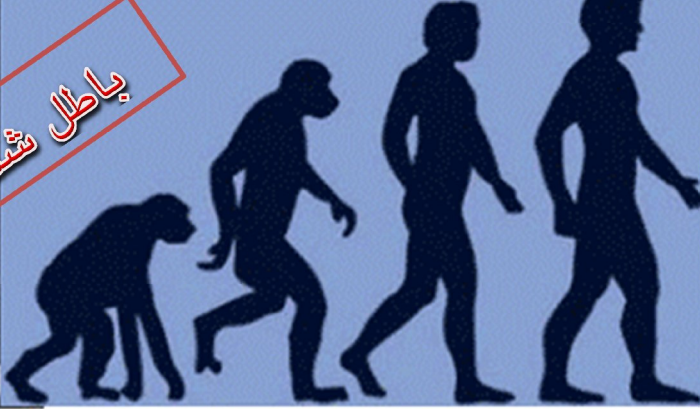


# فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها

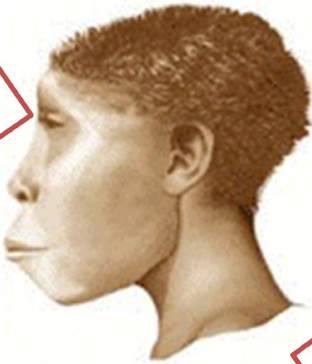
HOSNAISM AGAINST DARWINISM

گردآوری و تالیف: شهروز حسینی

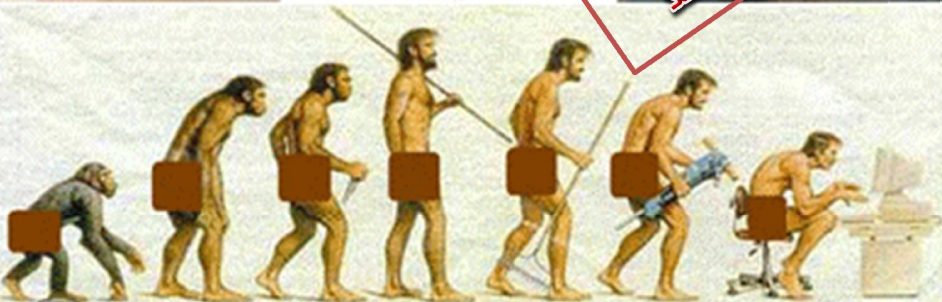
باطل شد



باطل شد



باطل شد



HOSNAISM AGAINST DARWINISM

فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها



دانشمندان تنها نزدیک به دو بیست سال است که از خلقت مرحله ای جنین اطلاع دارند.. همچنین دانشمندان در اواخر قرن بیستم بود که توانستند این مراحل را عکس برداری و ثبت کنند. قرآن معجزه اما بیش از 1400 سال پیش از خلقت مرحله ای انسان سخن گفته است. خداوند می فرماید: (..و خود شما را در شکم مادرانتان، آفرینشی پس از آفرینشی در میان تاریکیهای سه گانه می آفریند، این چنین است خداوند پروردگارتان، که فرمانروایی او راست، خدایی جز او نیست، پس چگونه به بیراهه می روید؟) {الزمر-6}



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فرضیه

# شجره و خلقت نخستین انسان ها

جایگزینی برای فرضیه داروین

**HOSNAISM** AGAINST DARWINISM

شهر روز حسنی

سرشناسه : حسنی، شهروز، ۱۳۶۰ -  
عنوان و نام پدید آور : فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان‌ها : جایگزینی برای فرضیه داروین = Hosnaism against darwinism / گردآوری و تالیف شهروز حسنی.  
مشخصات نشر : ری: شهروز حسنی، ۱۳۹۵.  
مشخصات ظاهری : ۲۱۷ صفحه مصور رنگی  
شابک : ۳ - ۵۹۳۸ - ۰۴ - ۶۰۰ - ۹۷۸  
وضعیت فهرست‌نویسی : فیپا.  
عنوان دیگر : اثبات ابطال داروینیسم و ارائه تئوری جایگزین از موضع خلقت گرا ها  
موضوع : انسان, آفرینش , جنبه‌های قرآنی Creation Qur'anic , Human beings  
teaching قرآن و تکامل Qur'an and evolution تکامل , جنبه های مذهبی ,  
اسلام Islam, Religious aspects , Evolution شجره ممنوعه , Forbidden trees  
شناسنامه افزوده :  
شناسنامه افزوده :  
رده بندی کنگره : ۱۳۹۵ BP۱۰۴/HGTAP۵  
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۵۹  
شماره کتابشناسی ملی : ۴۳۷۹۵۴۱

نام کتاب : فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان ,ها

گردآوری و تالیف : شهروز حسنی

ناشر :

ویراستار : ملیحه شاهسون

چاپ اول : ۱۳۹۵

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ :

صحافی :

قیمت : ۱۰۰۰۰ تومان ( بابت هزینه کاغذ و چاپ و توزیع ) و صلوات بر محمد و آل محمد برای محتوا

آدرس :

تلفن :

پست الکترونیک : [HASAN۷۹۴۷@YAHOO.COM](mailto:HASAN۷۹۴۷@YAHOO.COM)

سایت اینترنتی : [SHAKERIN۳۱۳.IR](http://SHAKERIN۳۱۳.IR)

## فهرست

- ۱۱..... مقدمه
- ۱۱..... منابع مورد استفاده
- ۱۲..... اهمیت فرضیه "شجره و خلقت نخستین انسان ها"
- ۱۲..... معرفی اجمالی داروینیسیم
- ۱۳..... واکنش علمای اسلام تا به امروز در قبال فرضیه داروین :
- ۱۶..... معرفی اجمالی پایه ای ترین و مهمترین ماده خلقت انسان ( در سازوکار خلقت دنیوی)
- ۱۷..... ابطال فرضیه داروین (از وجه بررسی کروموزومی)
- ۱۹..... اختلالات مربوط به کروموزوم های جنسی
- ۱۹..... سندرم ترنر
- ۲۰..... سندرم کلاین فیلتر
- ۲۰..... سندرم (XYY)
- ۲۰..... سندرم XXX
- ۲۰..... بیماری های مندلی (Mendelian Disease)
- ۲۲..... اختلالات چند عاملی
- ۲۲..... تفاوت در تعداد کروموزوم ها!
- ۲۳..... ابطال داروینیسیم : آیا از نظر ژنتیکی شامپانزه قادر است به انسان جهش کند ؟
- ۲۶..... ابطال داروینیسیم فسیلهای گذر میانی و اثبات خلق دفعی (و نه تدریجی) حیوانات
- ۲۸..... ابطال داروینیسیم : استتار و انتخاب طبیعی و انتخاب جنسی!
- ۳۳..... نتایج ابطال داروینیسیم و اثبات نظریه توحیدی " خلقت انسان ها"
- ۳۳..... علیه داروینیسیتها (نگاه از بیرون خود فرضیه)

- ۳۴..... چرا فرضیه داروین توجیه و گسترش پیدا کرد؟
- ۳۴..... فرضیه داروین به نفع چه کسانی کار می کند؟ و از سوی چه کسانی بازنشر می شود؟
- ۳۴..... چرا ابطال فرضیه داروین اهمیت دارد؟ و باید با آن دشمنی کرد؟
- ۳۵..... فرضیه داروین بت بزرگ است .....
- ۳۵..... اگر فرضیه داروین زده شود فرضیه جایگزین چه می تواند باشد؟
- ۳۵..... سوال : آیا پرداختن به امور غیبی گناه ندارد؟ .....
- ۳۶..... آیا پرداختن به امور غیبی اثلا نتیجه ای هم دارد؟ .....
- ۳۶..... سوال : چرا پرداختن به امر مهمی چون غیب تا امروز بسیار محدود و مغفول مانده است؟ .....
- ۳۶..... تعریف عالم غیب .....
- ۳۷..... غیب و پیامبر اکرم .....
- ۳۸..... غیب به معنای موجود و نامکشف برای انسان .....
- ۳۸..... این فرضیه برای چه کسانی مفید است؟ .....
- ۳۹..... این فرضیه به درد چه کسانی نمی خورد؟ .....
- ۳۹..... آسیب شناسی فرضیه های موجود خلقت نخستین انسان .....
- ۴۰..... گیاهان گوشتخوار .....
- ۴۱..... چند سوالات مهم .....
- ۴۱..... آیات شجره در قرآن ۱ .....
- ۴۳..... درک یک شاخص زمانی، "هبوط" .....
- ۴۳..... مقایسه مبنای تاریخی داروینیستها و توحید گراها .....
- ۴۴..... تفکیک انسان در دو بعد جسم و روح به عنوان ظرف و مظروف .....
- ۴۵..... بررسی ماقبل هبوط ، از نظر سازوکار خلقت جنتی جسم انسان .....
- ۴۶..... منی با نطفه فرق دارد .....
- ۴۶..... هبوط به عنوان شاخص زمانی خلقت انسانها .....
- ۵۰..... بررسی هبوط از نظر مخاطبین آن .....
- ۵۱..... چرا آیات مرتبط با لا تقربا همگی الشجره آمده؟ (معرفه) .....
- ۵۲..... آیا شجره، وسیله امتحان آدم و حوا ( انسان) در جنت بوده است؟ .....
- ۵۳..... بدت و بررسی امکان وجود عورات در جنه ( اگر سوات را به عورات ترجمه کنیم ) .....

- درک اختلاف معنایی سوات و عورات در قرآن ..... ۵۳
- عورات در قرآن ..... ۵۴
- سوء یا سوی ..... ۵۶
- مخاطبان ماجرای قالوا بلی به چه کسانی بر می گردد؟ ..... ۵۶
- قالوا بلی و عهد الهی ..... ۵۷
- بررسی آیه دلاهما بغرور در مورد آدم و حوا ..... ۵۷
- بررسی خطای آدم و حوا از وجه ظلم کردن ..... ۵۹
- بررسی خطای آدم و حوا با از وجه محرکی به نام شیطان ..... ۵۹
- بررسی خطای آدم و حوا از نظر انگیزه آن دو ..... ۶۰
- بررسی آیه شجره الخلد و ملک لایبلی ..... ۶۲
- عصی آدم فغوی ..... ۶۳
- بررسی خطای آدم و حوا از دید شیطان, آیا هدف شیطان عیان کردن سواتهما بوده است؟ ..... ۶۴
- بررسی شیوه تفکر و فلسفه شیطان برای پایین آوردن انسان از مقامی که خدا برایش جعل کرده (خلیفه الهی) ..... ۶۵
- تدبر در رجز خوانی های شیطان ..... ۶۶
- شناخت ابلیس, الشیطان, شیطان از دیدگاه قرآن ..... ۶۷
- بررسی و درس آموزی از اشتباه شیطان ..... ۶۸
- بررسی کاربرد دو کلمه انسان و آدم در قرآن ..... ۷۰
- مسئله خلیفه الهی نوع انسان ..... ۷۱
- فرضیه ای در مورد مکان هبوط (بر اساس فرضیه دو عالم موازی غیب و شهاده) ..... ۷۳
- نظریه ای در مورد یوم القیامه ..... ۷۴
- آیاتی که کلمه الشجره در آنها به کار رفته است ..... ۷۶
- شجره و امتحان الهی ( تفاوت جنت ما قبل از هبوط, جنت ما بعد از یوم القیامه ) ..... ۷۷
- سطح اختیار انسان و جن در ماجرای نزدیکی به شجره ..... ۷۸
- سکوت ملائکه در ماجرای نزدیکی آدم و حوا به شجره ..... ۸۰
- برخی احتمالات در مورد انگیزه های خلقت انسان ..... ۸۰
- حدسیاتی در مورد شجره (پیش زمینه فرضیه شجره در جنت ) ..... ۸۱
- در مورد سازوکار خلقت جسم انسان, اشکالی که به فهم ما وارد است ..... ۸۲

- ۸۲..... فرضیه شجره (دستگاه) و خلقت نخستین انسان، ها:
- ۸۳..... یا به بیان دیگر فرضیه شجره.....
- ۸۴..... بررسی ویژگیهای شجره بر روی انسان، اگر سوات را آلات جنسی ترجمه کنیم.....
- ۸۵..... کلمه ساکن شدن و سکونت در قرآن.....
- ۸۶..... حوا ع.....
- ۸۷..... بررسی لذت جنسی در جنت ما بعد از قیامه.....
- ۸۷..... آیت شراب سکرآور (وفواحش) و آیت لا تقربا هذه الشجره.....
- ۸۸..... خطای آدم و حوا در تقرب به شجره و موضوع تزکیه.....
- ۸۸..... خطای آدم و حوا یا عصیان آن دو.....
- ۸۹..... نتایج پس از واقعه نزدیکی به شجره.....
- ۸۹..... بررسی آیه الم اقل لکم.....
- ۹۰..... نزدیکی به شجره چه لباسی را از تن آدم و حوا خارج کرد؟.....
- ۹۰..... در ترجمه های رایج آمده است پس از خطا لباس از تن آدم و حوا خارج شده است.....
- ۹۰..... کاربرد کلمات لباس در قرآن.....
- ۹۱..... بررسی رابطه شجره و ظهور سَوَاءُتَهُمَا.....
- ۹۲..... فرضیه عالم های موازی (دو عالم موازی).....
- ۹۳..... عالمین بر وزن شهادتین یعنی ۲ عالم.....
- ۹۴..... نسبت غیب و شهاده (به عنوان دو عالم موازی).....
- ۹۵..... اکتشافات علم طبیعیات، غرب و ما.....
- ۹۵..... غیب - اکتشافات عصری.....
- ۹۶..... ترکیب آیه عند ربهم برزقون تکامل علمی جنتیان و نظریه غیب و شهاده.....
- ۹۷..... مجردات - ملائک - عالم موازی.....
- ۹۸..... عالم موازی و تاثیر و تاثر آنها بر یکدیگر (مثلا نحوه عمل شیطان).....
- ۹۹..... تجربه ملائکه از به کار بردن صفت یسفک الدماء چه بوده است؟.....
- ۹۹..... ماجرای نسناس.....
- ۱۰۰..... تحلیل مکالمه ملائک با خداوند در مورد خلقت انسان.....
- ۱۰۳..... آیا الله به تسبیح و تقدیس نیاز دارد؟ چه کسانی لیاقت ارجعی در برابر هبوط را دارند.....



- سوال : چرا خداوند شیطان را معدوم نمی کند تا جهانی از او آسایش بگیرد؟..... ۱۰۴
- ماجرای برادر کشی قابیل و ابطال اسرائیلیات..... ۱۰۵
- ابطال اسرائیلیاتی که مبلغین , آنها را به قرآن تحمیل کرده اند با استفاده از خود قرآن..... ۱۰۸
- اسرائیلیات چه می گویند و چه نیتی دارند..... ۱۰۸
- تحلیل و پاسخ به شبهه :..... ۱۰۹
- بررسی آیات امه در قرآن..... ۱۱۱
- ماجرای طوفان زمان نوح ع و مسئله نسل دوم حیوانات آن..... ۱۱۲
- جوابی مرسوم به سوال در مورد نوح (ابوالبشر ثانی)..... ۱۱۲
- اشکال به خلقت گراهای تلمودی در مورد واقعه طوفان زمان نوح ع..... ۱۱۳
- برداشت‌های ما پیرامون واقعه طوفان زمان نوح ع..... ۱۱۳
- قیاس نسل دوم بعد از ماجرای کشتی نوح با نسل دوم بعد از هبوط..... ۱۱۶
- تحقیقات تمدن پژوهان..... ۱۱۶
- فرضیه شجره و ماجرای هبوط و حل مسئله منشا قبائل بدوی..... ۱۱۶
- چرا در قرآن نام آن شجره عنوان نشده است؟..... ۱۱۸
- تعمیم فرضیه شجره (دستگاه توالد جنتی) به سازوکار خلقت همه مخلوقات..... ۱۱۸
- انسان ابزار ساز , خدای ابزار ساز..... ۱۱۹
- شجره طیبه , شجره خبیثه و معنای جدیدی از توحید افعالی..... ۱۱۹
- سوال آیا خداوند (نعوذبالله) با انسانها بازی می کند (لهو و لعب)؟..... ۱۲۰
- برداشت‌هایی در مورد شجره..... ۱۲۰
- التقاط تحقیقات دیرین پژوهان و تحقیقات تمدن پژوهان..... ۱۲۱
- فرضیه شجره و درک مفهومی جدید از هبوط..... ۱۲۱
- بررسی فرضیه شجره از حیث تمدنی..... ۱۲۲
- توصیفات قرآن در مورد یهود و متون آنها موسوم به اسرائیلیات :..... ۱۲۵
- هیچ جای قرآن اشاره نشده همه مخلوق بشر از ۱ پدر و مادر هستند . ابویکم..... ۱۲۶
- فرضیه شجره و خلقت نخستین انسانها و اقوام بشری اخاهم..... ۱۲۸
- بررسی نظریه نخستین انسان , ها آبائنا در قرآن..... ۱۲۹
- بیان استدلالی برای حکمت ارسال رسل..... ۱۲۹

- شاهکلید شماره ۱ قرآنی برای تأیید فرضیه , خلقت نخستین انسان ,ها..... ۱۳۰
- فرق اخراج و هبوط..... ۱۳۱
- برداشتی از سوره الرحمن که تصویری از کیفیت سازوکار خلق جنتی را به انسان می دهد..... ۱۳۳
- استثناء خلقت حضرت عیسی ع..... ۱۳۳
- بررسی فرضیه خلقت نخستین انسان ,ها از دید ادیان + جغرافیا آیه لتعارفوا..... ۱۳۴
- ارتباط این فرضیه با کلمه "اولین" در قرآن..... ۱۳۵
- چرا الله مدام روی خاک بودن ماده اولیه انسان ها و ماء مهین تأکید می کند..... ۱۳۶
- فرضیه خلقت انسان ها و مراتب نفس در آیه خلقکم من نفس واحده..... ۱۳۷
- نفس واحده و خدای ابزار ساز..... ۱۳۹
- آیت ترتیب و توالی توالد ارضی برای درک ترتیب و توالی , توالد جنتی..... ۱۳۹
- شاهکلید ۲ قرآنی در اثبات فرضیه خلقت نخستین انسان ,ها..... ۱۴۰
- فرضیه خلقت نخستین چهارپایان از ۸ زوج اولیه..... ۱۴۰
- اشکال به داروینیسیم از موضع متدولوژیستی ( روش شناسی)..... ۱۴۱
- تعریف زنجیره معرفت بشری (ارتباط علوم دینی و علوم انسانی و علوم طبیعی )..... ۱۴۱
- فرضیه نخستین انسانها و حورالعین..... ۱۴۲
- دلیل تنوع انواع گیاهی در قرآن (آنچه داروینیسیم ها زینت نظریه خود می دانند )..... ۱۴۲
- شاهکلید شماره ۳ قرآنی زوجین در اثبات خلقت نخستین انسان ,ها..... ۱۴۳
- شاهکلید شماره ۴ قرآنی در تأیید خلقت نخستین انسانها در مستقیم و صریحترین بیان ممکن..... ۱۴۴
- فرضیه خلقت نخستین انسان,ها و و امه واحده..... ۱۴۵
- ۴ عدد طلائی یک واقعیت علمی..... ۱۴۸
- چه موقع انسان لیاقت سجود ملک را پیدا می کند؟..... ۱۴۸
- نظریه خلقت انسانها و آیه یختمون در ملا اعلی..... ۱۴۹
- نظریه خلقت نخستین انسانها و شناخت مفهوم مکر الله..... ۱۴۹
- محکمه الهی پس از وقوع امری خارج از حکم الهی..... ۱۵۰
- وجود رحم خاص در سازوکار جنتی خلقت انسان..... ۱۵۳
- تشبیه خلقت آدم ع و عیسی ع..... ۱۵۴
- نظریه ای در مورد کارکرد روح و نه چیستی روح..... ۱۵۵

- شاهکلید ۵ قرآنی خلقت نخستین حیوانات..... ۱۵۵
- شاهکلید شماره ۵ قرآنی در مورد خلقت نخستین گیاهان..... ۱۵۶
- کاربرد اثنین در آیات دیگر قرآن الهین اثنین..... ۱۵۷
- سوال بررسی این نظریه در حیطة کدام علم جا می گیرد؟..... ۱۵۷
- چرا حسنی ایسم با ضمه روی ح..... ۱۵۹
- نظریه داروین و ابطال نتیجه ای که داروینیست ها از آن می گیرند " بقای اصلح "..... ۱۶۰
- نظریه بقای اصلح و نسبتش با چرخه حیات..... ۱۶۰
- نظریه یونیک و یکتایی جایگاههای مخلوقات در عالم و نظریه بقای اصلح داروین..... ۱۶۱
- پیوستهای ابطال داروینیسم..... ۱۶۲
- پیوست ۱ ابطال داروینیسم صفات اکتسائی و دراز شدن گردن زرافه!..... ۱۶۲
- پیوست ۲ ابطال داروینیسم بررسی دی ان ای..... ۱۶۵
- پیوست ۳ در ابطال داروینیسم جهش یا موتاسیون..... ۱۷۰
- عوامل جهش:..... ۱۷۳
- پیوست ۴ در ابطال داروینیسم فسیل زنده (گذر میانی)..... ۱۷۵
- پیوست ۵ ابطال داروینیسم با اثبات خلقت انعقاد خون و پیچیدگی غیر قابل انکار آن..... ۱۷۷
- پیوست ۶ ابطال داروینیسم با اثبات خلقت سوسک بمب افکن:..... ۱۸۰
- پیوست ۸ ابطال داروینیسم تکامل گیاهان..... ۱۸۲
- پیوست ۹ ابطال داروینیسم بدون تغییر چرا؟..... ۱۸۲
- بدون تغییر! چرا؟!..... ۱۸۳
- پیوست ۱۰ ابطال داروینیسم قوس کف پا..... ۱۸۵
- پیوست ۱۱ ابطال داروینیسم با اثبات خلقت اراده ای احتمال ایجاد یک پروتئین بصورت تصادفی..... ۱۸۶
- پیوست ۱۲ ابطال داروینیسم با اثبات خلقت هوشمند ساخت موتوری با بازده ۱۰۰ درصد با استفاده از پروتئین..... ۱۸۸
- پیوست ۱۳ ابطال داروینیسم محیط و تاثیرات گزینشی آن..... ۱۹۰
- پیوست ۱۴ ابطال داروینیسم علت انقراض نسل های بینابینی به صورت گزینشی توسط محیط..... ۱۹۲
- پیوست ۱۵ ابطال داروینیسم عدم امکان آمیزش انسان و میمون! چرا؟!..... ۱۹۲
- پیوست ۱۶ ابطال داروینیسم انشعابی که فقط یک بار اتفاق افتاد..... ۱۹۶
- پیوست ۱۷ ابطال داروینیسم تطور در مقیاس میکرونی..... ۱۹۷

- پیوست ۱۸ ابطال داروینیسیم فسیلهای میان دوره ای ..... ۱۹۸.....
- پیوست ۱۹ ابطال داروینیسیم بررسی صحت وسایل دست ساز و جاپاهای قدیمی! ..... ۲۰۱.....
- پیوست ۲۰ ابطال داروینیسیم پرواز برای چه؟ ..... ۲۰۴.....
- پیوست ۲۱ ابطال داروینیسیم افزایش سه برابری مغز ..... ۲۰۷.....
- پیوست ۲۲ ابطال داروینیسیم از دریا به خشکی ..... ۲۰۹.....
- پیوست ۲۳ ابطال داروینیسیم کریستف کلمب و کشف قاره آمریکا و تطور! ..... ۲۱۱.....
- توجهات داروینیست ها ..... ۲۱۳.....
- پیوست ۲۴ ابطال داروینیسیم توهم تطور Delusion of evolution ..... ۲۱۴.....
- جایگزین داروینیسیم ..... ۲۱۶.....

## مقدمه

هر وقت نام شجره می آید یک ترس درونی وجود آدمی را می گیرد و بلافاصله سعی می کند فاصله خود را با این کلمه حفظ کند لذا تا به امروز هیچ اندیشمند بزرگی را نداشته ایم که حول این کلمه کار پژوهشی انجام دهد. گویی تابویی است که نباید نزدیکش شد. سوال: طبق آیات قرآن چه عاملی علت خطای آدم و حوا شد؟ آیا باید علت و سوال را پاک کرد یا در تلاش برای درک و مهارش برآمد؟ مگر نه اینکه خداوند همه چیز را مسخر انسان قرار داده است؟

خداوند هیچگاه به آدم و حوا و سایر مومنان پس از او، نگفته که شجره را نشناسید. فقط گفته لاتقربا هذه الشجره!!! که قطعاً منظور، نزدیک نشدن فیزیکی است البته با توجه به حدیث امام معصوم که فرمودند: نه تنها گناه نکنید بلکه فکر گناه را هم نکنید می توان به آیه تعمیم داد که منظور علاوه بر نزدیک نشدن فیزیکی، کنترل و مسخر کردن اسب سرکش فکر، نیز است. آیا موضوعی به این مهمی و بزرگی باید مغفول بماند؟

در این پژوهش منجر به نظریه (خلقت نخستین انسانها) کلمه شجره به عنوان سر نخ گرفته شده است و همه وقایع پیشینی و پسینی آن مورد بازبینی قرار گرفته شده است. با کمال خضوع و خشوع و با تمام وجودم به اعجاز قرآن (در قرن ۲۱) اعتراف می کنم. باشد به درجه ایمانی نوع بشر افزوده شود. لازم به ذکر است در صورت تائید و مقبولیت این نظریه بسیاری از ترجمه های فعلی قرآن مشکل دار، شناخته خواهد شد، ترجمه هایی که حجابی بر فهم بشر انداخته تا این گنجینه بی نهایت الهی در دست ما مظلوم بماند و گویی مترجم تلاش می کرده معنی کلمات و جملات قرآن را با سطح فهم عوام و داستانهای رایج تطبیق دهد البته ظلمی است در حق قرآن.

توصیه اکید اینکه: حتما این کتاب را دو بار بخوانید یکبار از اول تا به آخر یکبار از آخر به اول تا به سوالاتی که در دور اول در ذهنتان بی پاسخ مانده است جوابی پیدا کنید.

## منابع مورد استفاده

سعی شده فقط از ۱- منبع معجزه قرآن و ۲- عقل مصلحت اندیش (مصلحت به معنای مقابله با مفسدت و نه به معنی عوامانه اتخاذ روشی حد وسط) و ۳- اندوخته دانش و تجربه اکسپریمنتالی استفاده شود دلایل نقلی در تائید نظر آورده نشده است. در این مرحله، برداشتهایمان را، فقط به قرآن محدود می کنیم و سایر کتب آسمانی را فعلاً کنار می گذاریم چون اولاً آنها مستقیم یا غیر مستقیم ریشه در اسرائیلیات دارند ثانیاً آنها هم در موارد بسیاری مخدوش و تحریف شده اند ثالثاً وقتی آخرین ورژن کتاب راهنمای زندگی بشر از سوی خالقمان آمده است که اتفاقاً خود خداوند ضامن و حافظ آن است چه نیازی به ورژن های قدیمی تر است.

از طرفی از وارد کردن روایات ائمه نیز در این موضوع حذر می کنیم، تا راویان و کارشناسان محترم اهل سنت نیز از آوردن و مناقشه با روایت موضوعی اجتناب کنند، امید است در نتیجه این اقدام، با همه مسلمانان روی مرجع مشترکمان (قرآن)، از در تفکر و تعقل درآییم.

سعی شده در معنی یابی کلمات قرآن، به کاربرد آن کلمه در آیات دیگر، توجه شود. لیکن استفاده از المعجم و المعانی و سایر منابع لغت اجتناب ناپذیر بوده است.

و با توجه به آیه: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا (البقرة/۲۶)** خداوند از این که (به موجودات ظاهرا کوچکی مانند) پشه، و حتی کمتر از آن، مثال بزند شرم نمی کند. ما نیز برای روشن شدن مسئله ای به این درجه از اهمیت از کاربرد کلماتی که منع عرفی دارد شرم نمی کنیم مثل منی، نطفه و آلت، فرج و رحم و ...

حرکت در جهت درک و توجیه کردن حق چراغ راهنمایی است که ما را هدایت می کند گو اینکه آن حدیث قدسی می فرماید: شما به دانش و توانایی خود در راه حق عمل کنید من آنچه ندارید را به شما خواهم داد.

نکته: ترجمه هایی که آمده ترجمه مرسوم است و الزاما با نظر نگارنده همخوانی ندارد.

## اهمیت فرضیه "شجره و خلقت نخستین انسان، ها"

با توجه به اینکه فرضیه داروین پایه اکثر نظریات دنیای مدرن است ابطال آن و فرضیه جایگزین مقبول، انقلابی است که همه رشته های دانشگاهی موجود را تحت تاثیر قرار می دهد. باستانشناسی + تاریخ + ادیان + فلسفه + فرهنگ + روانشناسی + سیاست + اقتصاد + موضوعات حوزوی و فقهی + تفسیرها و ترجمه ها لازمه بیان ادامه مطلب این است که بدانیم پایه ای ترین نظر جاری و مقبول در مراجع مدعی علم، یعنی داروینیسیم چیست و در رد آن چه نتایجی به دست آمده است.

## معرفی اجمالی داروینیسیم

پیروان این نظریه معتقدند:

مسیر خلقت غیر از فیکسیسم قائم به ۱ خالق است: (فیکسیسم) که از مدت ها پیش از میلاد مسیح (علیه السلام) تا قرن نوزده، تفکر حاکم بر حوزه علوم طبیعی بوده، بیان می کرد: که هر یک از جانداران، خلقت مستقلی داشته و هیچ گونه رابطه ای با همدیگر ندارند، بدین معنا که هیچ نوعی از آن ها به نوع دیگر، قابل تبدیل نمی باشند.

نظریه تحول انواع: (تطور درست تر است) در مقابل نظریه ثبات انواع، نظریه‌ی تحول انواع یا ترنسفورمیسم که توسط دانشمندانی مانند لامارک و به خصوص چارلز داروین، زیست‌شناس انگلیسی، مورد توجه فزون‌تری قرار گرفت، بر این باور است که خلقت موجودات زنده بطور مستقل نبوده یعنی جانداران فعلی هر کدام تکامل یافته گونه‌ی قبل از خود است و سرمنشا همه آن‌ها از یک موجود تک سلولی به عنوان یک موجود زنده پدید آمده‌اند. (این ادعا با پژوهش‌های جدید که در ادامه می‌آید، رد شده است) پیروان این فرضیه می‌گویند "تمام گیاهان و جانوران در مدتی بسیار طولانی، از اشکال ساده و اولیه حیاتی متکامل شده‌اند. داروین این نظریه را در کتاب «اصل انواع» به تفصیل مطرح نمود و هیچ نامی از انسان نیاورد بلکه تکامل را فقط درباره‌ی انواع گیاهی و جانوری مطرح نمود اما پس از دوازده سال در کتاب «تبار انسان» نظریه تکامل را به انسان نیز سرایت داد و انسان و میمون را از تبار مشترکی دانست". (این فرضیه ای است که تا کنون همه نتایج آزمایشگاهی خلاف آن را ثابت کرده است) مضافاً اینکه او شواهدی هم بر این ادعا اقامه کرده است:

(الف) "عبور از سادگی به پیچیدگی: مطالعات دیرینه شناسی نشان می‌دهد موجودات زنده از اندام‌های ساده به اندام‌های پیچیده، تکامل یافته‌اند" (این ادعا آنچنان که در ادامه، در مورد فسیلهای دوره میانی می‌آید، دروغ است فسیل کوسه ۵۰ میلیون سال پیش با کوسه زنده امروز یکی است)

(ب) ادعا می‌کنند: "مطالعه‌ی مربوط به تشریح مقایسه‌ای نشان می‌دهد موجودات زنده، شباهت‌های بسیاری با هم داشته یا به تعبیری، رابطه‌ی خویشاوندی با هم دارند". (شباهت‌های ظاهری دلیل بر یکسانی باطنی نیست در ادامه اثبات می‌شود مخصوصاً در مطالعات ژنتیک نتیجه‌گیری خویشاوندی غلط است یعنی میمون از اول میمون و انسان از اول انسان خلق شده است. چنین حرفی به حرف شیطان ماند که از روی ظاهر انسان قضاوت کرد که او از خاک و من از آتش، پس من برترم)

(ج) می‌گویند: "موجودات زنده در دوران جنینی، بیشترین شباهت را با هم دارند. به عبارت دیگر هر چه صفات ژنتیکی موجودات مخفی‌تر بوده، شباهت بین آنها بیشتر است و به مرور که این صفات، ظهور پیدا می‌کند، تفاوت‌ها آشکارتر می‌شود. به عنوان نمونه آشکاری این صفات در یکی سبب ظهور بال می‌شود و در دیگری باله. این جریان مؤید آن است که موجودات زنده همه از یک اصل پدید آمده‌اند." (پژوهش‌های جدید نشان می‌دهد ژنها حامل میلیونها دستورالعمل و نرم افزار خلقت موجودند. کروموزومهای حیوانات چه در نوع و چه در تعداد با هم متفاوت است لذا این فرض باطل شده و نتیجه‌ای که از آن گرفته شده نیز باطل است)

تحول انواع واژه غلطی است چون تحول از ریشه حال، واژه‌ای قرآنی و مربوط به درون انسان است. از مفاهیم ارائه شده در بهترین حالت تطور (از طوری به طور دیگر) مستفاد می‌شود.

## واکنش علمای اسلام تا به امروز در قبال فرضیه داروین :

متکلمان مسلمان واکنش واحدی در قبال نظریه تکامل نداشته‌اند. مجموع دیدگاه‌های این حوزه را می‌توان در

شش گروه زیر جمع بندی نمود :

۱) رد قاطع نظریه تکامل با اعتقاد به اینکه ظاهر قرآن کریم در خصوص خلقت انسان، حاکی از خلقت دفعی انسان است. (جامعه دانشگاهی و عوام علم زده، این گروه را متحجر می خوانند. این گروه غیر از قرآن دلیلی دیگری را برای تبیین، لازم نمی بینند )

۲) قبول صریح نظریه تکامل، همراه با تاویل و تفسیر آیات قرآن کریم بر اساس این نظریه است. (یکی از این ۳ دسته اند : خودباختگان غافل، یا جاهل مقدس ماب، یا نفوذی منافق)

۳) اعتقاد به اینکه نظریه تکامل، فرضیه‌ای بیش نیست و گر چه ظاهر آیات قرآن کریم با خلقت دفعی انسان سازگار است، اما در صورتی که این فرضیه به قانونی علمی و مسلم تبدیل شود، ظواهر آیات قرآن کریم براساس این نظریه قابل توجیه خواهند بود. (متحیران بین علم ایمانی و دانشسازی پر از ابهام و دروغ غرب، در جواب این گروه باید گفت وقتی اصل موضوع فرضیه غلط است پرداختن به مابعدش جهل است و شما به جای اینکه به مابعد بپردازید حقیقت را در گفته های مدعیان این فرضیه جستجو کنید )

۴) اعتقاد به اینکه ظاهر آیات قرآن کریم و روایات رسیده از معصومین علیهم السلام، دلالت بر خلقت دفعی انسان دارد و در صورتی که نظریه تکامل به قطعیت و اعتبار رسد، خلقت ثبوتی انسان استثنایی معجزه آسا در این قانون است. ( مرعوبین از دانش غرب، به این گروه باید گفت وقتی خود را از اجتهاد و دانشهای روز کنار می کشند و به اسلاف بسنده می کنند، فاصله شان با مباحث روز زیاد می شود و به فکر توجیه مالی کردن می افتند )

۵) اعتقاد به اینکه اصل مسأله‌ی تکامل، از اصول مسلم و اثبات شده به شمار می‌رود و قابل تشکیک نیست، اگر چه در مسائل فرعی آن اختلاف نظرهایی وجود دارد. قرآن کریم نیز در باب خلقت انسان آیات متنوعی دارد که می توان معانی مختلفی را از آن‌ها برداشت کرد و لیکن بیشتر این آیات موید نتیجه نظریه تکامل است. (

کسانی که حیران در وادی کلمات (وقتی غیر موضع خود استعمال می شود) و معانی اند و دغدغه شان حقیقت نیست بلکه مدعای آبروسازی برای قرآن است، حال آنکه قرآن به تابعانش آبرو می دهد نه برعکس)

۶) اعتقاد به اینکه نظریه تکامل فرضیه‌ای است که هنوز در میان دانشمندان به نتیجه قطعی نرسیده و حتی در صورتی که این نظریه قطعی شود نیز منافاتی با آیات قرآن کریم نخواهد داشت، زیرا قرآن کریم داستان آدم علیه السلام را به صورت نمادین طرح کرده است. (این دسته حد توانشان این است و با وجودی که به قسمتهایی از حقیقت رسیده اند ولی باز در زمین آنها بازی می کنند )

دکتر سید حسین نصر هم از روشنفکران معاصر است که با این نظریه به دشمنی پرداخته و اظهار می‌دارد:

نظریه تکاملی داروین (داروینیسم) که یکی از پایه‌های مدرنیته است، نظری بر خلاف دین اسلام دارد. این نظریه با دریافتی ماده گرایانه بر پیدایی موجودات از یکدیگر تاکید دارد و در واقع آفرینش دفعی خداوند را که پیش از خلقت در خرد الهی متمثل بود، نفی می کند. گرچه امروزه نظریه تکاملی داروین تغییرات زیادی کرده، اما هنوز درک مادیرگرایانه آن به عنوان یکی از شالوده‌های مدرنیته عمل می کند... امروزه موضوعات اندکی وجود دارند که به اندازه نظریه تکامل اهمیت بحث داشته و هم طراز با این تئوری، دارای معانی ضمنی پنهان و موبدیانیه‌ایی باشند. پیش از هر چیز اجازه دهید بگویم من در هاروارد نه تنها فیزیک بلکه زمین شناسی و دیرین



شناسی هم خوانده‌ام و با این پیش زمینه‌ی فکری است که فهم رایج در خصوص نظریه تکاملی داروینی را - حتی با زمینه‌های علمی - رد می‌کنم. ( خداوند خیر جلیل در دنیا و آخری نصیبش کند )

علامه طباطبایی از جمله اندیشمندانی است که این موضوع را با دقت مورد توجه و بررسی قرار داده است. وی درباره نظریه تکامل چنین می‌گوید: این گفتار، صرف فرضیه‌ای بیش نیست و ادله‌ای که برای اثبات آن اقامه کرده‌اند از اثباتش قاصر است... زیست‌شناسی با همه‌ی موشکافی‌ها و طول مدت‌ش تاکنون برای نمونه به هیچ فرد از نوع کاملی بر نخورده که از نوع دیگری متولد شده باشد، البته به طوری که خود تولد را مشاهده کنیم، نه دو فرد کاملاً شبیه به هم را... فرضیه تطور انواع فرضیه‌ای است حدسی، که اساس علوم طبیعی امروز را تشکیل داده که ممکن است روز دیگری فرضیه‌ای قوی جای آن را بگیرد. ( تا به اینجا قبول و مورد تأیید است ). علامه طباطبایی پس از ردّ نظریه تکامل با تمسک به ظاهر آیات خلقت، بر نظریه دفعی بودن خلقت انسان تأکید کرده، چنین می‌گوید: «... از ظاهر قرآن بر می‌آید که نسل حاضر بشر منتهی به آدم علیه السلام و همسرش می‌شود (این نظر مبتنی بر اسرائیلیات است) و آدم علیه السلام و همسرش از پدر و مادر متولد نشده، بلکه از زمین تکون یافته‌اند... (حد علم مادی در زمان علامه دانش ژنتیک را درک نکرده بودند) (حضرت علامه سازوکار خلقت انسان در جنت را با سازوکار دنیوی آن خلط کرده اند ) روشن‌ترین آیه‌ای که درباره خلقت آدم علیه السلام در قرآن دیده می‌شود آیه‌ی «انّ مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب ثمّ قال له کن فیکون» است.<sup>۱۸</sup> چون آیه شریفه در پاسخ از احتجاج مسیحیان بر پسر بودن عیسی علیه السلام برای خدا نازل شده، مسیحیان، احتجاج می‌کردند به اینکه او بدون پدری از جنس انسانی به دنیا آمده و حال آنکه هرکس به دنیا بیاید از پدری متولد می‌شود، پس پدر عیسی علیه السلام باید خدا باشد، آیه شریفه در پاسخ آنان می‌فرماید: صفت عیسی علیه السلام مانند آدم علیه السلام است که خدای تعالی او را از خاک زمین، خلق کرد، بدون اینکه پدری داشته باشد که از نطفه او متولد شود پس چرا مسیحیان نمی‌گویند آدم علیه السلام پسر خداست...؟

و در ادامه با همه تفصیلاتی که ایشان از مساله دارند، دیدگاهشان را در سه مطلب می‌توان خلاصه نمود :

الف) نظریه تکامل به لحاظ علمی فرضیه‌ای بیش نیست .

ب) آیات خلقت، آفرینش دفعی و مستقل نوع انسان را تأکید می‌کنند .

ج) در صورت اثبات قطعی نظریه تکامل، امکان تاویل آیات خلقت بر طبق این نظریه وجود دارد.<sup>۱۹</sup>

تذکر: در پایان بیان این نکته از علامه درباره خلقت آدمی خالی از لطف نیست که مراد قرآن کریم از «خلقت انسان از طین»، خلقت نوع آدمی از طین است نه فرد فرد آن، یعنی همه افراد انسان از فردی پدید آمده‌اند که او از گل خلق شده است. لذا جایی برای این توهم باقی نمی‌ماند که تک تک ما انسانها چگونه از خاک آفریده شده‌ایم؟

## معرفی اجمالی پایه ای ترین و مهمترین ماده خلقت انسان ( در سازوکار خلقت دنیوی)

به زبان ساده می توان کروموزومها را به بسته های مواد ژنتیکی تشبیه کرد که درون هسته سلولها ذخیره شده اند؛ و در واقع به شکل مولکولهای دی ان ای همراه با پروتئینها هستند که به این بسته ها فام تن، رنگین تن یا کروموزوم گفته می شود.

هر انسان در مجموع ۴۶ کروموزوم دارد که هنگام لقاح نصف می شود. از این ۴۶ کروموزوم دو کروموزوم جنسی اند و جنسیت را مشخص می کنند. هر انسان به هنگام لقاح ۲۳ کروموزوم از اسپرم پدر و ۲۳ کروموزوم از تخمک مادر دریافت می کند. سلولهای تخمک و اسپرمها پلوئید هستند یعنی دارای یک سری از هر کروموزومند.

انسان سالم دارای ۲۳ جفت فام تن است. ۲۲ جفت فام تن که تعیین کننده منشهای ارثی به غیر از جنس (نر و ماده) است و خودتن اتوزوم نامیده می شود. یک جفت دیگر را فام تن جنسی می گویند. فام تنهای جنسی در مردان طبیعی به صورت XY و در زنان طبیعی XX است.

در سلول تخمک انسان ۲۲ کروموزوم اتوزومال به همراه یک کروموزوم X وجود دارد. در سلول اسپرم نیز ۲۲ کروموزوم اتوزومال به همراه یک کروموزوم X و یا Y وجود دارد.

در روی هر کروموزوم تعداد زیادی برجستگیهای کوچک قرار داد که ژن نامیده می شود و این ژنها مسؤل انتقال صفات از والدین به فرزندان می باشد. هر ژن در روی کروموزوم محل معینی را اشغال می کند که در اصطلاح به آن جایگاه ژن یا لوکوس (Locus) گویند. به فرمهای مختلف یک ژن یک در روی کروموزومهای همولوگ نقاط مشابهی را اشغال می نمایند آل (Allele) گویند .

صفات ژنتیکی و ارثی در انسان و سایر موجودات به وسیله ژنها کنترل می شوند. به عبارتی ژنها را می توان بلوکهای توارثی معرفی کرد که با الگوی خاصی دسته بندی شده و در کروموزومها قرار گرفته اند. این کروموزومها در هسته تمام سلولهای بدن یک فرد وجود دارند و تمام خصوصیات فیزیکی و بیولوژیکی وی را در خود جای داده اند. تعداد کروموزومهای انسان ۴۶ تا است. این کروموزومها به صورت جفت هستند. نیمی از کروموزومها از هر والد با یکدیگر مخلوط شده و سلول تخم کامل را تشکیل می دهند. این ترکیب جدید کروموزومی همراه با تقسیم سلول تخم در طول رشد جنینی تکثیر شده و وارد تمام سلولهای جنین می شود. اطلاعات ژنتیکی منحصر به فرد موجود در این کروموزومها مبنای رشد و ویژگیهای جنین و انسان آینده خواهد بود .

ژنها از DNA ساخته شده اند. کلیه اطلاعات حیاتی به صورت کد شده توسط این ماده ذخیره می شود. واحدهای سازنده DNA نوکلئوتیدها هستند. نوکلئوتیدهای سازنده DNA حاوی یکی از چهار باز آدنین (A)،

سیتوزین (C)، گوانین (G) و یا تایمیدین (T) است. ترتیب قرار گرفتن این چهار باز در کنار هم کد ژنتیکی را تشکیل می‌دهد. این اطلاعات را می‌توان در قالب کتابچه زندگی به نحوی دیگر نیز بیان کرد.

کتابچه (ژنتیکی) زندگی

اطلاعات ژنتیکی در بدن انسان را می‌توان به کتابی تشبیه کرد. این کتاب از دو جلد تشکیل شده است که هر کدام از یک والد به ارث می‌رسد (یکی از مادر و یکی از پدر). هر کدام از این کتاب‌ها ۲۳ فصل دارند که مشابه ۲۳ جفت کروموزوم در سلول‌های بدن انسان هستند.

تعداد صفحات (ژن‌ها) در هر کدام از این ۲۳ فصل (کروموزوم) متفاوت است. تعداد صفحات بعضی فصل‌ها بسیار زیاد و بعضی‌ها کم است.

الفبای حیات چهار حرفی است. این حروف که A, T, C و G هستند کلمات سه حرفی حیاتی را می‌سازند. تمامی عملکردهای حیاتی در بدن انسان با مطالعه و خواندن این کتابچه اطلاعاتی توسط سلول‌های بدن انجام می‌شود. البته همانطور که یک کتاب را می‌توان در شرایط متفاوت خواند شرایط داخلی و خارجی در بدن انسان مثل مواد غذایی و شیمیایی اطراف در نحوه خوانده شدن اطلاعات تاثیر دارند.

این کتاب به مرور زمان قدیمی شده و بازخوانی اطلاعات در آن سخت‌تر می‌شود.

دهها دانشمند اثبات کرده اند که تطور میمون به انسان اگر هزارن میلیارد سال هم بگذرد امکان ندارد. کوچکترین جهش ژنتیکی، نظم کلی را به هم می‌زند و عدم تعادل به وجود می‌آورد. این دو از اول ۲ موجود جدا خلق شده اند و تغییرات میکرو ظاهری، ماهیت آنها را تغییر نداده است.

در صورت هر گونه جهش مورد ادعای داروین‌یست ها اختلالات کروموزومی به وجود می‌آید.

هر گونه تغییر در تعداد کروموزوم‌ها و یا چیدمان ماده ژنتیکی در آنها می‌تواند مشکلات تکاملی و یا اختلال در سیستم عملکرد بدن را به همراه داشته باشد.

بطلان فرضیه غالب "خلقت نخستین انسان" که فعلا در دست داروین‌یست هاست

**ابطال فرضیه داروین (از وجه بررسی کروموزومی)**

آیا طور انسانی شدن از طور میمون امکان پذیر است؟ در ادامه، فکتهای علمی حاصل از آزمایشان عینی و تجربی هزاران متخصص علم ژنتیک آورده می‌شود.

تغییرات کروموزومی ممکن است از والدین به ارث برسند اما اکثر این تغییرات در زمان تشکیل اسپرم و تخمک رخ می‌دهند.

البته از آنجایی که تعادل کروموزومی و ژنی بدن انسان بسیار اهمیت دارد بسیاری از جنین‌هایی که با اختلالاتی چون حذف کامل یک کروموزوم و یا اضافه شدن یک سری از کل کروموزوم‌ها تشکیل می‌شوند در مراحل اولیه رشد و تکامل از بین می‌روند اما در موارد متعددی نیز این اختلالات کروموزومی در نوزادان و افراد بزرگسال مشاهده می‌شود و بر حسب نوع اختلال علائم مختلفی را از خود بروز می‌دهد.

در اینجا برخی از متداول‌ترین اختلالات و تغییرات کروموزومی مرور می‌شوند.

الف) زمانی که تعداد کپی‌های یکی از کروموزوم‌ها بیشتر از حد طبیعی است.

یکی از شایع‌ترین اختلالات کروموزومی تریزومی کروموزوم ۲۱ است که باعث بروز سندرم داون می‌شود. این افراد عقب ماندگی ذهنی و چهره‌های متمایز با چشمانی کشیده دارند و به همین دلیل این بیماری به منگولیسم نیز موسوم است.

این اختلال به ویژه در فرزندان زنانی که در سنین بالای ۳۵ سال باردار می‌شوند رخ می‌دهد.

اضافه شدن یک کپی از کروموزوم ۱۳ (سندرم پاتو) و کروموزوم ۱۸ (سندرم ادوارد) نیز در برخی نوزادان مشاهده می‌شود. این نوزادان با ناهنجاری‌های شدید به دنیا می‌آیند و به فاصله کوتاهی بعد از تولد یا در خردسالی فوت می‌کنند.

ب) زمانی که تعداد کپی یکی از کروموزوم‌ها کمتر از حد طبیعی است

فقدان یک کروموزوم در بدن به مونوزومی موسوم است. ناهنجاری‌های حاصل از فقدان یک کروموزوم به حدی شدید است که در اکثر موارد جنین پیش از تولد سقط می‌شود. تنها کروموزومی که به حالت مونوزومی در نوزادان و یا بزرگسالان مشاهده می‌شود کروموزوم X است. این افراد به سندرم ترنر مبتلا هستند.

ج) زمانی که یک کپی بیشتر از تمامی کروموزوم‌ها وجود داشته باشد.

زمانی از هر نسخه کروموزوم سه تا در سلول‌ها وجود داشته باشد تریپلوئیدی رخ می‌دهد. این وضعیت نیز همانند بسیاری از ناهنجاری‌های کروموزومی با زندگی منافات دارد و باعث سقط جنین می‌شود.

حذف‌های کروموزومی (دیلیسیون)

در این حالت بخش کوچکی از کروموزوم‌ها حذف می‌شود. اگر این بخش حذف شده حاوی اطلاعات مهمی برای تکامل و انجام عملکردهای حیاتی بدن باشد تظاهرات بالینی آن به صورت ناهنجاری و بیماری در فرد مشاهده می‌شود. اگر این حذف‌ها بزرگ باشند با حیات منافات داشته و باعث سقط جنین می‌شوند.

از جمله سندرم‌هایی که در اثر حذف کروموزومی مشاهده می‌شود سندرم فریاد گربه است. این سندرم در اثر حذف قطعه کوچکی از کروموزوم شماره ۵ رخ می‌دهد و با اختلالات متعدد همراه است از جمله آن صدای گریه نوزاد مشابه فریاد گربه همراه است.

### د) وارونگی (اینورسیون) و کروموزوم‌های حلقوی

گاهی اوقات قطعه‌ای از کروموزوم شکسته و به صورت وارونه دوباره متصل می‌شود

به دلیل ساختار خاص کروموزوم‌های وارونه یا کروموزوم‌های حلقوی، در زمان تقسیم و تشکیل سلول‌های تخم یا اسپرم اختلالاتی رخ می‌دهد که نتیجه آن بالا رفتن احتمال بروز سقط جنین و یا به دنیا آمدن فرزندی حامل اختلالات کروموزومی نامتعادل خواهد بود که مشکلات تکاملی و رفتاری را به همراه خواهد داشت.

ز) زمانی که فرزند هر دو کروموزوم خود را از یک والد به ارث می‌برد (دیزومی تک والدی).

معمولاً هر فرد یک کروموزوم را از مادر و یک کروموزوم را از پدر به ارث می‌برد. اما در مواردی هر دو یکی از کروموزوم‌ها یا بخش‌هایی از آنها از یک والد به ارث می‌رسد. این حالت را دیزومی تک والدی می‌نامند. به دلیل وجود تغییرات اپی‌ژنتیکی روی کروموزوم‌ها ممکن است تعدادی از ژنها در نسخه پدری و یا مادری خاموش شوند که این مسئله می‌تواند باعث اختلالاتی در فرزندان شود. به عنوان مثال دیزومی تک والدی کروموزوم ۱۵ در صورتی که دو کروموزوم از پدر به ارث برسد باعث بروز سندرم آنجلمن و زمانی که دو کروموزوم از مادر به ارث برسد باعث بروز سندرم پرادر ویلی می‌شود.

ریسک خطر بروز تغییرات کروموزومی در یک بارداری نیز به عواملی چون تاریخچه خانوادگی، سن مادر در زمان بارداری و نوع تغییر بستگی دارد.

### اختلالات مربوط به کروموزوم‌های جنسی

سندرم ترنر

شایعترین اختلال کروموزومی در انسان می‌باشد. اما حدود ۹۸٪ از تخم‌های گشوده شده با این اختلال سقط خواهند شد و ۲٪ باقی مانده که متولد می‌شوند، حدود یک در ۱۰۰۰۰ تولد زنده دختر هستند. این نوزادان در

معرض خطر بالائی برای مرگ در دوران نوزادی می باشند. بیماری که از این سندرم رنج می برند دخترانی هستند با غدد جنسی رشد نکرده که به جای ۴۶ کروموزوم ۴۵ کروموزوم دارند. کروموزوم جنسی آن ها به جای XX به شکل XO است (در اینجا O نشان دهنده کروموزوم غایب است). چنین وضعیتی حاصل جدا نشدن (Non-disjunctive) کروموزوم جنسی است. از نظر بالینی بیماران کوتاه قد و نازا بوده، آمنوره اولیه دارند و اغلب به سایر ناهنجاری های مادرزادی شامل کوارکتاسیون آئورت، انسداد شریان ریوی، ناهنجاری های کلیوی و عقب ماندگی ذهنی مبتلا هستند. احتمال بروز سندرم ترنر با افزایش سن مادر، افزوده نمی شود.

#### سندرم کلاین فیلتر

یکی از آنپلوئیدی های شایع کروموزوم های جنسی است. شیوع آن یک در هزار تولد زنده نوزادان پسر می باشد و ظاهراً با افزایش سن مادر بر میزان بروز آن افزوده می شود. بیماران مردان غیرطبیعی هستند که یک کروموزوم Y و تعداد بیشتری کروموزوم X دارند (XXY, XXXY) ولی ۲۲ جفت کروموزوم اتوزومالشان عادی است. تظاهرات اصلی این بیماری به صورت زیر است: مردان خواجه ای هستند که قدرت تولید اسپرم وجود ندارد و موهای صورت، زیر بغل و ... بسیار کم هستند این بیماران مبتلا به ژینکوماستی و عقب ماندگی ذهنی می باشند.

#### سندرم (XY)Y

مردانی هستند که یک کروموزوم Y اضافه دارند. گزارش شده است که این مردان رفتارهای ضد اجتماعی بیشتری خواهند داشت. این مردان بلند قد (بیشتر از ۱۸۵ سانتی متر) و اغلب دارای اختلال شخصیتی شدید هستند. وقوع این سندرم یک در هزار تولد زنده پسر است. این اختلال با افزایش سن مادر افزایش می یابد.

#### سندرم XXX

زنانی هستند که یک X اضافه دارند. این زنان نازا نبوده و فنوتیپ خاصی را از خود نشان نمی دهند. اما هر چه مقدار کروموزوم های X اضافی بیشتر شود احتمال عقب ماندگی ذهنی و ناهنجاری های مادرزادی مثل دستگاه تناسلی غیرطبیعی، رحم رشد نکرده هم بیشتر می شود. میزان بروز این اختلال با افزایش سن مادر افزوده می شود.

#### بیماری های مندلی (Mendelian Disease)

به نام های اختلالات تک ژنی یا اختلالات تک مولکولی هم نامیده می شوند. گروهی از بیماری ها هستند که به واسطه حضور ژن جهش یافته ایجاد می شوند. جهش ژنی باعث می شود که اطلاعات مربوط به آن ژن تغییر کند. در این صورت آن ژن، یا پروتئین های ناقص تولید می کند و یا اصلاً پروتئینی تولید نمی کند و کمبود

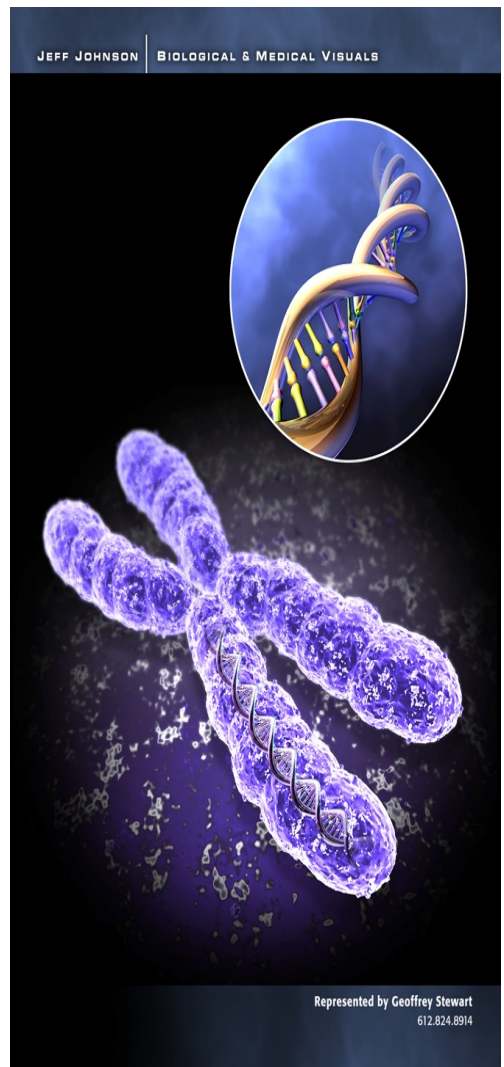
همین پروتئین باعث ایجاد علائم بیماری خواهد شد. جهش ژنی ممکن است از نسلی به نسل دیگر منتقل گردد و یا به صورت خود بخود در سلول زایا (اسپرم یا تخمک) ایجاد شود که در این صورت جهشی که در سلول زایای پدر یا مادر رخ داده است خود را در تمام سلول های بدن فرزند بروز می دهد.

اختلالات تک ژنی از پدر و مادر به فرزندان قابل انتقال هستند. سه الگوی وراثت ممکن است رخ دهد. اتوزومال غالب، اتوزومال مغلوب و وابسته به جنس (x-linked). همانگونه که قبلاً گفته شد هر سلول انسان دارای ۲۲ جفت کروموزوم اتوزومال و یک جفت کروموزوم جنسی می باشد. زنان دو کروموزوم جنسی X و مردان یک X و یک Y دارند. کپی دوم ژن ها بر روی یکی از زوج های کروموزوم قرار می گیرد و به نام آلل نامیده می شود.

در اتوزومال غالب به ارث رسیدن فقط یک آلل جهش یافته برای بروز بیماری کافی است. افراد بیمار دارای یک آلل طبیعی و یک آلل جهش یافته هستند و به نام هتروزیگوت (heterozygous) شناخته می شوند. فرزند فرد مبتلا ۵۰ درصد شانس به ارث بردن آلل مبتلا و بیمار شدن را دارد.

در اتوزومال مغلوب اگر دو آلل جهش یافته (از هر والد یکی) به فرزند منتقل شود بیماری رخ می دهد به چنین فردی هموزیگوت (homozygous) گفته می شود. در این نوع از انتقال اگر فقط یک آلل جهش یافته به فرزند منتقل شود او هتروزیگوت خواهد بود ولی بیماری را بروز نمی دهد بلکه فقط حامل ژن معیوب می باشد و می تواند این ژن را به فرزندانش منتقل کند. اگر دو فرد هتروزیگوت که حامل ژن جهش یافته مغلوب هستند با هم ازدواج کنند در هر بارداری ۲۵ درصد شاخص ابتلاء فرزند آن ها به بیماری، ۲۵ درصد شانس سالم ماندن در ۵۰ درصد شانس حامل شدن وجود دارد.

در اختلالات وابسته به جنس ژن جهش یافته بر روی کروموزوم X قرار دارد. از آنجائی که مردان فقط یک کروموزوم X دارند انتقال فقط یک X حامل ژن جهش یافته برای بیمار شدنشان کافی است. مردان مبتلا به نام همی زیگوت (hemizygous) نامیده می شوند. زنان دو کروموزوم X دارند و معمولاً سالم باقی می مانند چرا که بیشتر بیماری های وابسته به جنس مغلوب هستند و چون یک X خود را از پدر دریافت می دارند فقط در صورتی بیمار



خواهند شد که پدرشان مبتلا به بیماری بوده و مادرشان نیز حامل ژن جهش یافته بر روی کروموزوم (های) X خود باشد.

در اختلالات وابسته به جنس اگر مرد بیماری با زن سالمی ازدواج کند ژن معیوب به همه دخترانش منتقل می شود، اما پسران، سالم می مانند. اما اگر دختر مبتلا با مرد سالمی ازدواج کند، ۵۰ درصد دخترانش حامل ژن معیوب خواهند بود و ۵۰ درصد دیگر سالم خواهند ماند، ۵۰ درصد از پسرانش مبتلا می شوند و ۵۰ درصد دیگر سالم می مانند. شکل شماره ۱ الگوی وراثتی این نوع اختلالات را نشان می دهد. ضمناً جدول شماره ۱ برخی اختلالات شایع تک ژنی را نشان می دهد.

### اختلالات چند عاملی

شواهدی وجود دارد که نشان می دهد بیشتر بیماری های شایع بالغین از جمله پرفشاری خون اولیه، شیذوفرنی، عقب ماندگی ذهنی، زخم اثنی عشر، بیماری های ایسکمیک زودرس قلبی، دیابت و اختلالات مادرزادی قلب جزء اختلالات چند عاملی محسوب می شوند. کسر کوچکی از سرطان ها واضحاً ارثی هستند (سندرم های سرطان فامیلی) که شامل پولیپوز فامیلی روده بزرگ، سرطان غیر پولیپوزی فامیلی روده بزرگ و بعضی از سرطان های تیروئید هستند. توارث در سرطان های روده بزرگ و پستان نیز نقش دارد، اگرچه به خاطر شیوع نسبتاً زیاد این سرطان ها، افتراق فامیلی بودن از غیر فامیلی بودن، قدری مشکل است. طریقه به ارث رسیدن اختلالات چند عاملی پیچیده است چرا که عوامل محیطی نیز نقش دارند. برای مثال عواملی چون سیگار، رژیم غذایی، چاقی، ورزش نکردن بر روی بیماری ایسکمیک قلب موثر هستند. سهم نسبی عوامل محیطی و استعداد ژنتیکی در به وجود آوردن بیماری از فردی به فرد دیگر متفاوت است.

### تفاوت در تعداد کروموزوم ها

بدن یک حیوان از میلیون ها واحد به نام سلول ساخته شده است. هر سلول داری یک هسته است که جنس آن از پروتوپلاسم است و دور هسته را سیتوپلاسم فرا گرفته و سیتوپلاسم به وسیله دیواره سلول احاطه شده است. زندگی هر حیوانی از یک سلول شروع می شود، این سلول تقسیم شده و دو سلول ایجاد می کند و تقسیمات ادامه پیدا می کند تا اینکه گروهی از سلول ها را که بافت ها و ارگان های مختلف بدن از آنها به وجود می آیند، تشکیل می دهد در داخل هسته اجسام نوری شکلی وجود دارند که کروموزوم نامیده می شود کروموزوم ها به دو دسته تقسیم می شوند کروموزوم های جنسی (Sexchromosome) و کروموزوم های بدنی (Autosome) کروموزوم ها در سلول ها به صورت جفت بوده (به جز در سلول های جنسی) و تعداد آنها در یک سلول بدنی یک گونه عدد ثابتی است. در جدول زیر تعداد کروموزوم های حیوانات مختلف، گیاهان و انسان نشان داده شده است.



THE HAPLOID NUMBER OF CHROMOSOMES FOR A VARIETY OF ORGANISMS

Common Name	Scientific Name	Haploid Number	Common Name	Scientific Name	Haploid Number
Black bread mold	<i>Aspergillus nidulans</i>	8	House mouse	<i>Mus musculus</i>	20
Broad bean	<i>Vicia faba</i>	6	Human	<i>Homo sapiens</i>	23
Cat	<i>Felis domesticus</i>	19	Jimson weed	<i>Datura stramonium</i>	12
Cattle	<i>Bos taurus</i>	30	Mosquito	<i>Culex pipiens</i>	3
Chicken	<i>Gallus domesticus</i>	39	Mustard plant	<i>Arabidopsis thaliana</i>	5
Chimpanzee	<i>Pan troglodytes</i>	24	Pink bread mold	<i>Neurospora crassa</i>	7
Corn	<i>Zea mays</i>	10	Potato	<i>Solanum tuberosum</i>	24
Cotton	<i>Gossypium hirsutum</i>	26	Rhesus monkey	<i>Macaca mulatta</i>	21
Dog	<i>Canis familiaris</i>	39	Roundworm	<i>Caenorhabditis elegans</i>	6
Evening primrose	<i>Oenothera biennis</i>	7	Silkworm	<i>Bombyx mori</i>	28
Frog	<i>Rana pipiens</i>	13	Slime mold	<i>Dictyostelium discooidium</i>	7
Fruit fly	<i>Drosophila melanogaster</i>	4	Snadragon	<i>Antirrhinum majus</i>	8
Garden onion	<i>Allium cepa</i>	8	Tobacco	<i>Nicotiana tabacum</i>	24
Garden pea	<i>Pisum sativum</i>	7	Tomato	<i>Lycopersicon esculentum</i>	12
Grasshopper	<i>Melanoplus differentialis</i>	12	Water fly	<i>Nymphaea alba</i>	80
Green alga	<i>Chlamydomonas reinhardi</i>	18	Wheat	<i>Triticum aestivum</i>	21
Horse	<i>Equus caballus</i>	32	Yeast	<i>Saccharomyces cerevisiae</i>	16
House fly	<i>Musca domestica</i>	6	Zebrafish	<i>Danio rerio</i>	25

ابطال داروینیسیم : آیا از نظر ژنتیکی شامپانزه قادر است به انسان جهش کند ؟

در شکل زیر کروموزوم انسان (HUMAM=H) و شامپانزه (CHIMPANZEE=C) در کنار هم نشان داده شده و با هم مقایسه شده اند.

همه خانواده میمونها از جمله: شامپانزه و گوریل و اورانگوتان، دارای ۲۴ جفت کروموزوم هستند و انسانها دارای ۲۳ جفت کروموزوم می باشند، به عبارت دیگر انسانها (۱ جفت) دو تا کروموزوم کمتر دارند.

چهار حالت وجود دارد:

- ۱- انسان ها دو کروموزوم از دست داده باشند.
- ۲- خانواده میمونها دو تا کروموزوم جدید بدست آورده اند.
- ۳- یکی از کروموزوم های انسان ها به دو قسمت تقسیم شده باشد(این حالت منطقی تر است، زیرا از حالت انسان به شامپانزه می رسیم. یعنی از حالت کامل تر به یک حالت ناقص تر... اما چون اورانگوتان نیز ۲۴ جفت کروموزوم دارد این حالت رد می شود(زیرا اورانگوتان زودتر منشعب شده است)
- ۴- دو تا از کروموزوهای شامپانزه به هم وصل (fusion) شده باشند.(این فرضیه (داروینیستها) تکامل گرا ها می باشد)

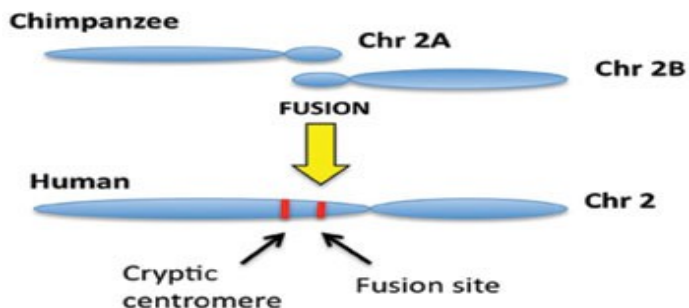


Figure 1. Depiction of a hypothetical scenario in which chimpanzee chromosomes 2A and 2B fuse to form human chromosome 2. The two sites showing where the fusion supposedly occurred and an inactivated cryptic centromere are depicted.

این فرضیه وجود دارد که در خانواده میمونها، ۲۴ کروموزوم وجود داشته و در انسانها ۲ تا از کروموزومها ادغام شده و انسانها ۴۶ کروموزوم به جای ۴۸ تا دارند.

یکی از دلایل ارائه شده برای اثبات این فرضیه این است که اگر کروموزمهای شماره ۲ میمونها را کنار هم بگذاریم کاملا شبیه کروموزوم شماره ۲ انسان است. اما آیا این فرضیه درست است یا خیر و آیا این ادغام به یکباره صورت گرفته و یا بصورت تدریجی صورت گرفته است. در حقیقت ثابت می کنیم که این فرضیه چقدر بی پایه و اساس است.



تکامل گراها با بیان این سناریو، قصد دارند علت تفاوت در تعداد کروموزوم های انسان و خانواده میمونها را ثابت کنند. اما این اتصال که البته کاملا اجباری است، آیا الزاما مفید هم می تواند باشد؟!

اما چرا می بایست این ادغام صورت گرفته باشد؟! چه عاملی محیطی باعث این ادغام شده است؟! مگر کروموزوم ها حاوی اطلاعات و نقشه بدن جانوران نیستند؟ پس این اتصال و ادغام مانند آن است که مطالب قسمتی از یک متن کتابی را برداشته و در ادامه متن دیگر قرار بدهیم. آیا در نتیجه این جابجایی، بازهم اطلاعات موجود در آن کروموزوم معنی و مفهومی خواهد داشت؟ خروجی این تغییر در اطلاعات، که به صورت اتفاقی بوده است در بدن آن جاندار چه تغییرات ناهنجاری را بوجود خواهد آورد. بیایید فرض کنیم که چنین ادغامی اساسا

امکان پذیر باشد، اما آیا این ادغام تصادفی و البته اجباری، می تواند مفید هم باشد؟! و یا فقط یک سناریو تخیلی برای توجیه اختلاف بین تعداد کروموزوم ها می باشد.

اگر محیط و زمان باعث این ادغام شده است پس حتما می توان این دو کروموزوم را در آزمایشگاه نیز با هم ادغام کرد؟ آیا تا کنون تحقیقاتی در این خصوص انجام شده است. بر اساس نتایج این تحقیقات آیا دانشمندان این ادغام را امکان پذیر می دانند؟

بر اساس آخرین تحقیقات پرفسور جری برگمن که در آپریل ۲۰۱۱ صورت گرفته است و در نشریه کریشن منتشر شده است (Journal of Creation ۲۰۱۱ April) نشان می دهد که این سناریو امکان پذیر نمی باشد

<http://www.icr.org/article/new-human-chimp-chromosome-۲-data-challenge>

با بررسی اختلالات کروموزومی و اثر آن روی جسم انسان این نتیجه قطعی گرفته می شود اینکه کوچکترین تغییر در زنجیره ژنتیکی انسان به انسان ناقص و معیوب می انجامد و اگر هزاران میلیارد سال هم بگذرد ژنهای میمون، هرگز تبدیل به ژنهای انسان نخواهند شد ؟ در واقع جسم نوع انسان از جسم نوع میمون (حیوان) کاملا متفاوت است ؟ و این در حالی است که کوچکترین صحبت و ادعایی در مورد روح انسان و کیفیت و ویژگیهایش به میان نمی آورند . بحثهای روشنفکر نمایانه داروینیستها ، کاملا ظاهر گرایانه و خام و سطحی است و کوچکترین تأیید علمی (باطنی و دقیق ) حداقل در مورد میمون به انسان ندارد . و بدون توجه به متدولوژی اثبات ادعایشان فقط می خواهند به هدف پوچ خود بپردازند که هبوطی در کار نبوده ، جنتی در کار نبوده ، فرقی بین انسان و حیوان نیست ، و خدای طراح و مهندس و خلاق پشت این قضایا نیست ، و به اولیاءطاغوتی متوسل می شوند تا بگویند خدا نیست قضاوت و حکم با عقل تک تک مکلفین \_

نقشه کروموزومی جسم میمون با جسم انسان از لحاظ تعداد ۳ رشته و از لحاظ کیفیت که تفاوت بسیاری دارد یعنی حتی از لحاظ جسمی هم امکان نداشته جسم انسان از جسم میمون گرفته شده باشد چه برسد به کیفیات روحی که اثلا قابل مقایسه نیست (به تحقیق برخی دانشمندان حتی اگر چند میلیارد سال هم بگذرد کلیت نقشه کروموزومی میمون قابل تبدیل به نقشه کروموزومی انسان نیست) یعنی حتی در عالم خلقت هم نظریه داروین قابل تعمیم نیست لذا نوع میمون و نوع انسان از اساس ۲ مخلوق جدا از هم هستند در جسم و روح و تعمیم شباهت ظاهری و نسبی ، اندامهای این دو با علم ژنتیک رد شده است . و توصیه ای که می شود به متفکرین غرب کرد : آنها بهتر است به جای اینکه برای انکار خدا و عالم جعل (معنا) جنت و غیب و ایمان و ... ، اجداد خود را به میمونها پیوند بزنند و خود را تا سطح حیوان تنزل دهند قدری معرفت توحیدی خود را بالا ببرند . و ارزش انسان بودن را در این بعد تجربه کنند و عوام نباید با نظریات رد شده داروین خود را مجاب به ضدیت با خواسته فطری خود کنند که همان گرایش به امن و ایمن و ایمان به ذات صاحب همه صفات کمال است

## ابطال داروینیسیم فسیلهای گذر میانی و اثبات خلق دفعی (و نه تدریجی) حیوانات

### فسیل های زنده



اگر واقعاً نوعها بطور تدریجی از نوعهای دیگر مشتق شده باشند پس چرا به آثار بی شماری از فرمهای گذر میانی دست نمیباییم؟ چرا تمام طبیعت در یک حالت اغتشاش نبوده دقیقاً و بطور کامل سرچای خود میباشد؟ در حقیقت در طبیعت مسابستی تعداد بسیاری از این فرمهای گذر میانی باشند فقط چرا در لایه های بی شمار گره زمین مدفون شده و آنرا نمی یابیم...چرا هر ساختار ژئولوژیک و هر قشر زمین سرشار از چنین اتصالات نمی باشند؟

تمام یافته های بدست آمده از بررسی ها و حفاری ها، برخلاف انتظار تکامل گرایان، نشانگر اینست که تمام موجودات یکدفعه و بدون هیچ کم و کاستی و بدون نقص پدیدار شده اند. تکامل گرایان با سعی و کوشش در اثبات تئوری خود با دست خودشان تئوریشان را مردود کرده بودند. فسیل شناس معروف

انگلیسی بنام درک ایگر با اینکه یک تکامل گرا میباشد این حقیقت را چنین اعتراف میکند: مسئله ما اینست که با بررسی دقیق اطلاعات ثبت شده فسیل‌ها چه در سطح انواع و یا گروه‌ها باشند بطور دائم با این حقیقت روبرو میشویم که با رشد تکامل مرحله ای نبوده بلکه یک دفعه بر روی کره زمین تشکیل گروه‌ها را میبینیم. فسیل شناس دیگری بنام مارک سزارنک چنین تفسیر می کند: **بزرگترین مانع در اثبات تئوری تکامل برای همیشه اطلاعات ثبت شده فسیل بوده است...** این اطلاعات ثبت شده **به هیچ وجه آثار فرم‌های گذر میانی داروین را بمیان نگذاشته است.** نوع‌ها یک دفعه بوجود می آیند و باز یک دفعه نابود می گردند و این حالت غیر قابل انتظار، حمایت از اینکه نوع‌ها از طرف پروردگار بوجود آمده اند را میکند.

چرا در طبیعت هیچ گونه بینابینی، و فرم‌های گذر میانی، قابل مشاهده نیست چرا در طبیعت بشمار گونه بینابینی که در حال تبدیل شدن به نوع دیگر باشند قابل مشاهده نیست؟ در حقیقت وقتی به گذشته برمی گردیم به هیچ وجه نباید به فسیل مشابه موجودات امروزی برسیم. زیرا وجود فسیل‌های زنده، نشان می دهد که این موجودات در طی این زمان طولانی هیچ تغییری نکرده اند و ثابت باقی مانده اند و این با فرضیه تکامل مغایرت دارد.

چالز داروین: (اگر تئوریم درست باشد، تعداد بشمارای از نوع‌های گذر میانی که رابطه میانی نوع‌ها می باشند حتما می بایستی زندگی کرده باشند و دلایل زیستن آن‌ها را هم فقط از میان فسیل‌ها می توان یافت) داروین در ادامه صحبت‌های بالا در کتاب منشا انواع اینطور توضیح میدهد: **اگر واقعا نوع‌ها بطور تدریجی از نوع‌های دیگر مشتق شده باشند پس چرا به آثار بی شماری از فرم‌های گذر میانی دست نمی یابیم؟ چرا تمام طبیعت در یک حالت اغتشاش نبوده، دقیقا و بطور کامل سر جای خود می باشد؟ می بایستی تعداد بشمارای از این فرم‌های گذر میانی باشند. فقط چرا در لایه‌های بشمار کره زمین مدفون شده و آنرا نمی یابیم...** چرا هر ساختار ژنولوژیک و هر قشر زمین سرشار از چنین اتصالاتی نمی باشند؟ ژنولوژی یک طیف خوب درجه بندی شده زمان را به میان نمی گذارد و شاید این بزرگترین اعتراضی می تواند باشد که در مقابل تئوری من مطرح کرد). **چالز داروین**

چرا تغییراتی که باید آنقدر قدرت داشته باشد و در طول چند صد میلیون سال میلیاردها نوع جاندار را با طراحی دقیق و بدون اشکال بوجود بیاورد، چطور ۴۵۰ میلیون سال یک جاندار را هیچ تغییری نداده است؟ آیا جز این هست که تکامل گرایان ادعا میکنند که جانداران از گونه ساده و ابتدایی به سمت گونه‌های پیشرفته تکامل پیدا کردند اما فسیل‌ها خلاف این را ثابت می کنند! چطور میخوایم ادعا کنیم این موجودات از ۵۰۰ میلیون سال پیش تا حالا شروع به تکامل کردند در حالی که گونه‌های پیشرفته ای مثل کوسه از ۴۰۰ میلیون سال پیش وجود داشتند و هنوز هم به همان شکل باقی مانده اند و دچار هیچ تغییری نشده اند

## ابطال داروینیسیم : استتار و انتخاب طبیعی و انتخاب جنسی!

داروین این گونه استدلال می کند که در طبیعت جای پرورش دهنده به تنازع بقا داده شده است. از میان همه انواع موجودات زنده عده زیادی محکوم به فنا هستند و فقط بخشی از آن ها که برای بقا اصلح هستند باقی می مانند.

**انتخاب طبیعی** فرایندی است که در طی نسل های پیاپی، سبب شیوع آن دسته از صفات ارثی می شود که احتمال زنده ماندن و موفقیت زاد و ولد یک ارگانیسم را در یک جمعیت افزایش می دهند. این فرایند از مکانیسم های کلیدی تکامل محسوب می گردد.

داشتن پوست و پرهای رنگارنگ احتمال زنده ماندن و موفقیت زادو ولد یک موجود را در یک جمعیت کاهش می دهد. هرچه موجود شباهت بیشتری با محیط (استتار) داشته باشد احتمال زنده ماندن آن بیشتر است. در حقیقت استتار عامل مهمی در بقا می باشد. اهمیت استتار به اندازه ای است که انسان ها در جنگ های خود از استتار به عنوان عامل دفاعی در مقابل دشمن استفاده می کنند. لذا وقتی به طبیعت می نگریم ناپستی موجودات رنگارنگ را ببینیم. زیرا بر اساس نظر تکامل گراها می بایست این موجودات توسط دشمنانشان شکار شده و نسل آنها منقرض شده باشد. اما چرا اینگونه نیست؟! چرا انتخاب طبیعی کارآمد نبوده و این موجودات در طبیعت زندگی می کنند؟

تکامل گراها ادعا می کنند که انتخاب جنسی عامل ادامه حیات این موجودات زیبا و رنگارنگ است. در حقیقت زیبایی آنها عامل بقای آنها شده است. به این معنی که موجودات ماده؛ نرهایی با پرها و بدن زیبا تر را انتخاب کرده اند.

اما آیا در تمام این جانوران زیبا و رنگارنگ، تنها نرها زیبا هستند؟ چرا ماده هایی که خود انتخاب کننده هستند نیز زیبا می باشند؟

این موضوع نشان می دهد که انتخاب طبیعی آنقدر قوی نمی باشد که بتواند عامل اصلی ایجاد تغییرات در گونه ها و در نتیجه تکامل باشد

در حقیقت انتخاب طبیعی در برابر انتخاب جنسی شکست خورده است این موضوع نشان می دهد که انتخاب طبیعی آنقدر نمی باشد که بتواند عامل اصلی ایجاد تغییرات در گونه ها و تبدیل شدن آنها را به انواع دیگر و در نتیجه تکامل جسمی باشد. در حقیقت انتخاب طبیعی حتی نتوانسته است که بر روی رنگ حیوانات تاثیر بگذارد چه برسد که بخواهد تغییرات ساختاری در بدن آنها ایجاد کند.

خلقت در دی ان ای

برای ایجاد عضو جدید در یک گونه، می بایست اطلاعات لازم برای ساخت این عضو در دی ان ای موجود زنده قرار بگیرد. همچنین این عضو می بایست با سایر اعضا در ارتباط باشد و بصورت هماهنگ عمل کند. مثلا برای ایجاد یک بال در یک خزنده می بایست اطلاعات مربوط به ساخت بال، در دی ان ای قرار گیرد.

اما با جهش های تصادفی، هیچ گونه اطلاعات جدیدی در دی ان ای قرار نمی گیرد. در سیستم های اطلاعاتی و ارتباطی، جهش اتفاقی همانند یک نویز می باشد که همیشه باعث خرابی سیگنال ها می گردد و هرگز نمی تواند اطلاعات جدیدی را بوجود بیاورد و یا باعث زیاد شدن اطلاعات شود.



در قرن ۲۱ تلاش های زیادی برای ایجاد جهش هایی در دی ان ای و ایجاد مخلوقات جدید بر روی مگس های میوه انجام شد ولی چیزی جز مگس های میوه مریض که دیگر قادر به تولید مثل و یا پرواز نبوده اند بدست نیامده است. و ثابت شده است که یک مگس میوه برای همیشه مگس میوه خواهد ماند. و این به آن معنی است که: با جهش اتفاقی نمی توان اطلاعات موجود در دی ان ای را افزایش داد.

دی ان ای فقط یک مولکول نیست بلکه یک کد، یک زبان و یک مکانیزم ذخیره اطلاعات است. تمام کدهایی که ما می شناسیم توسط یک هوش ایجاد می شوند. یک هوش و یک انسان هوشمند کدهای باینری (۰ و ۱) کامپیوتر را می نویسد. همچنین یک هوش کدهای موسیقی را می نویسد. بنابراین اطلاعات موجود در دی ان ای می بایست توسط یک هوش ایجاد شده باشد. در حقیقت دی ان ای و اطلاعات موجود در آن ثابت می کند که یک طراح بینهایت هوشمند (آفریدگار) وجود دارد.

همچنین اطلاعات از جنس ماده و انرژی نیست و امکان ایجاد اطلاعات توسط ماده و انرژی وجود ندارد. ایجاد اطلاعات توسط ماده همانند آن است که در یک کامپیوتر (سخت افزار-ماده) با گذر زمان و تحت تاثیر محیط، نرم افزار (اطلاعات) بوجود بیاید که چیزی کاملا غیر ممکن است زیرا اطلاعات از جنس ماده نیست.

در حقیقت چون امکان ایجاد اطلاعات توسط ماده و انرژی وجود ندارد و چون برای ایجاد عضو جدید و یا ایجاد گونه جدید می بایست اطلاعات موجود در دی ان ای تغییر کند لذا هیچ مکانیزم تکاملی که بتواند یک گونه را به نوع دیگر تبدیل کند وجود ندارد.

در حقیقت دو مکانیزم تکاملی، یعنی انتخاب طبیعی (*selection natural*) و جهش اتفاقی (*random mutation*)، به هیچ وجه قادر به ایجاد اطلاعات نمی باشند و لذا امکان ایجاد اطلاعات جدید برای ایجاد عضو جدید در یک گونه و یا ایجاد گونه جدید توسط محیط و ماده وجود ندارد و این چیزی است که تکامل داروینی را با یک بحران مواجه می سازد.

## ابطال داروینسیم با اثبات پیچیدگی خلقت (عجایب چشم انسان)

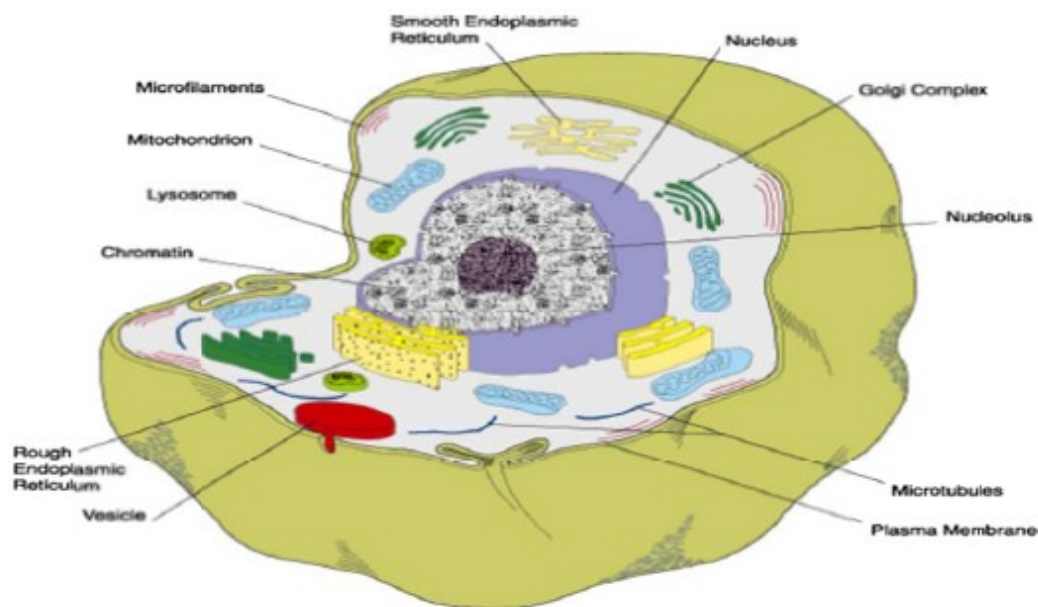
چشم انسان عضوی بسیار پیچیده می باشد که شامل ۴۰ سیستم جزئی تر از جمله شبکیه (retina)، مردمک (pupil)، عنبیه (iris)، عدسی (lens) و عصب نوری (optic nerve) و... می باشد. شبکیه شامل تقریباً ۱۲۷ میلیون سلول ویژه می باشد که در مقابل نور پاسخ داده و پیغامهایی را به صورت الکتریکی به سمت مغز از طریق رشته های عصبی می فرستد. در بخش خاصی از مغز که ویزوال کورتکس (visual cortex) نامیده می شود این پالس های الکتریکی به رنگ، عمق و ... تفسیر می شوند و به ما امکان دیدن تصاویر را می دهند. چشم، رشته های عصبی و ویزوال کورتکس اجزاء جداگانه می باشند که ۱.۵ میلیون پالس مختلف را در کسری از ثانیه تفسیر می کنند. اگر هر یک از این اجزاء مختلف وظایف خود را انجام ندهند چشم قادر به انجام وظیفه خود نمی باشد.

تنها اندکی اختلال در نقش حیاتی این نامه های شیمیایی باعث ایجاد مشکلات بسیاری می گردد. پیام های هورمونی نقش مهمی در کنترل میزان قند خون، کنترل میزان بافت های چربی، تنظیم چرخه خواب روزانه، تنظیم رشد بدن، ترشح شیر مادر برای نوزاد و ... دارند. و همه این موارد نشانه های حکمت خداوند قادر و عالم می باشد.



مژک یک موتور بسیار پیچیده است، که شامل بیش از دویست پروتئین مختلف می باشد. نبود یکی از این پروتئین ها باعث می شود که این سیستم پیچیده نتواند وظیفه اش را به خوبی انجام بدهد. در حقیقت امکان اینکه این اجزاء با شانس و گذر زمان در کنار هم قرار گرفته باشند، غیر ممکن است. دکتر میثائیل بچ در کتاب: "جعبه سیاه داروین" می گوید: تحقیقات زیادی انجام شده است... بیشتر مردم گمان می کنند که اگر آنها نمی دانند که مژک ها چگونه تکامل یافته اند حتما کسانی هستند که این موضوع را بدانند. اما تحقیقات حرفه ای ثابت می کند که هیچ کس نمی داند.

## ماشین های مولکولی در درون سلول!



ماشین های مولکولی (machines Molecular) آنقدر پیچیده هستند که ما تازه در آغاز درک و فهمیدن نحوه عملکرد داخلی آنها هستیم. ما اکنون می دانیم که ماشین های مولکولی بسیار پیچیده ای وجود دارند که تنها تعدادی از آنها توسط بیولوژیست ها شناسایی شده اند. در زیر به

## فروپاشی نظریه تکامل:

If it could be demonstrated that any complex organ existed which could not possibly have been formed by numerous, successive, slight modifications, my theory would absolutely break down

(Harvard University Press, 1964, p. 189 :Origin of Species The, Charles Darwin)

در حقیقت داروین معتقد بوده است که سیستم های پیچیده چیزی است که باعث فروپاشی نظریه اش می شود.

دکتر میثائیل بیچ می گوید: من معتقدم که مکانیزم تکاملی داروین، بسیاری چیزها را که زیر میکروسکوپ دیده می شوند تبیین نمی کند. سلول ها بسیار پیچیده تر از آن اند که به طور اتفاقی تکامل یافته باشند و پیدایش آنها نیازمند هوش و حکمت است.

براستی چگونه می توان ایجاد این ماشین های مولکولی پیچیده را با انتخاب طبیعی و تکامل ناشی از گذر زمان توجیه کرد؟!

سوال : ژن انسان و شامپانزه، ۹۷ درصد با هم شباهت دارد. چگونه چنین چیزی را توجیح می کنید؟

(از نظر خلقت گرا) اطلاعات موجود در ژن ها، نقشه بدن موجودات می باشد. در حقیقت بر اساس این اطلاعات است که مشخص می شود که هر موجودی به چه شکلی باشد. لذا وقتی دو مخلوق دارای ظاهری شبیه هم هستند، طبیعتا نقشه بدن آن ها که در ژن ها وجود دارد، نیز می بایست شبیه هم باشد. در حقیقت شباهت ظاهری بین انسان و میمون، باعث توهم داروین شد، همان شباهت ژن ها که به تبع شباهت ظاهری است، باعث توهم تکامل گراها شده است. یکسان بودن این اطلاعات نتن ها چیز دور از ذهنی نمی باشد، بلکه منطقی هم می باشد زیرا انسان به حیوانی مثل میمون شبیه تر است تا حیوانی به نام سگ، لذا نقشه بدن آن ها نیز می بایست به هم شبیه تر باشد. اما این شباهت، چه در قسمت ظاهری و چه در اطلاعات موجود در ژن ها، دلیلی برای منشعب شدن از هم نمی باشد (با دلایل بیان شده در کتاب)

سوال : خلقت گراها، خلقت موجودات را آنی می دانند یا تدریجی؟

اینکه خلقت آنی بوده و یا تدریجی، ابتدا به ساکن ، اهمیتی ندارد. م هم این است که این خلقت اتفاق افتاده است. آفریدگار هم قادر به آفرینش آنی و هم آفرینش تدریجی است. در مورد انسان، خلقت گراها به آفرینش آنی و بدون واسطه اعتقاد دارند. اما در مورد حیوانات به طور قطع نمی توان سخن گفت.

سوال : آیا تغییرات میکرونی، همان تکامل میکرونی و در سطح گونه ها نیست؟

تغییرات میکرونی چیز واضحی است. تمام انسان های روی زمین از ابتدا ۲۳ جفت کروموزوم داشته اند. اما در طی این مدت و در اثر شرایط محیطی، تغییراتی در رنگ پوست و مو و چشم و جثه آنها ایجاد شده است. اما تمام انسان ها، انسان هستند و هیچ موجود جدیدی از انسان منشعب نشده است. میلیاردها سال هم که بگذرد هیچ موجود جدیدی منشعب نخواهد شد. انسان انسان می ماند و سگ سگ می ماند و میمون میمون... اما سگ و گرگ اسامی متفاوتی هستند که ما برای یک مخلوق به نام کانیدائی انتخاب کرده ایم. همینطور در مورد: شامپانزه و اورانگوتان و سایر میمون ها، تمام آنها میمون هستند و از یک نوع خاص نطفه (زنجیره کروموزومی) منشعب شده اند. تکامل گراها با بیان تغییرات میکرونی، می خواهند تکامل ماکرونی را توجیح کنند که کاملاً غلط می باشد. هر موجودی می تواند تغییرات محدودی را داشته باشد و نمی تواند از یک چارچوب خاص خارج بشود. در حقیقت: تغییری که در یک جاندار می تواند بوجود آید محدود می باشد و این قانون تمام جانوران را در یک قالب مشخص قرار می دهد. هر موجود زنده تا حدی امکان تغییر و تبدیل دارد و نمی تواند از آن فراتر رود. برای خارج نشدن از اصل موضوع بقیه ادله ابطال داروینیسیم، و اثبات خلقت هوشمند در پیوستها می آید.

## نتایج ابطال داروینیسیم و اثبات نظریه توحیدی "خلقت انسان ها"

وقتی بی اعتباری نظریه داروین نزد همگان اثبات شود و نظریه ای جایگزین، سوالات خلقت گراها و از آن مهمتر توحیدگراها را پاسخ دهد (چون ممکن است صهیونیستها یا تئلیتی ها بامبول جدیدی سر هم کنند) کلیه علوم مدرنی که بر پایه نظریه داروین بنا شده اند نابود می شود از داروینیسیم سیاسی بگیرد تا اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی

## علیه داروینیسیتها (نگاه از بیرون خود فرضیه)

نظریه داروین در نهایت می خواهد برسد به اینکه، نوع موجودات با جسم کاملتر، حق بقا در حیات دنیوی، دارند و این روند بدون خدا هم شدنی است پس باید تلاش خود را فقط در این دنیا معطوف کنیم که از دیگر مخلوقات در سیر تطوری خلقتی کاملتر بشویم و در این مسیر نوع انسان، به خدا نیازی ندارند.

سوال: ۱- به کجا؟ مقصد حیات بالاخره قرار است به کجا برسد؟ برای چه؟ نتیجه عینی؟

اگر هم با رویکرد اکسپریمنتالی به نظریه نگاه کنیم نتایجی که در دنیا به دست آمده نشان واضح از ابطال فرضیه دارد. آیا اینکه عمرها کوتاه تر شده نشان دهنده اصلح شدن نوع بشر است؟ چرا با اجرا شدن این نظریه در سطح کلان جهانی، انواع بیماری های جسمی و روحی رواج ۱۰۰ چندان پیدا کرده است؟ برای چه تعداد از انسانها تکامل مادی ایجاد می کند؟ چرا فقط ۱ درصد جامعه را بهشت دنیایی می رساند و بقیه یا در حسرت آندند یا در جهنم دنیایی؟ وقتی حتی در مورد خلقت جسمانی انسان این نظریه زیر سوال است چرا باید در مورد ابعاد معرفتی و معنایی هم به این استناد شود؟

## چرا فرضیه داروین توجیه و گسترش پیدا کرد؟

داروین با هوش سیاه خود ویژگیهای اشرف مخلوقات را ( که به خاطر آن خداوند حتی فرشتگان را وادار به سجده بر او کرده است) دستمایه غرور او قرار می دهد و همان را وسیله جدا کردنش از معبود و مخلوقش قرار می دهد به دیگر بیان می خواهد القا کند که این توانایی های تو به خاطر وجود خود تو است! که از اساطیر اولین به ارث برده ای! (ببخشید تو تا قبل از تولدت کجا بودی که صلاحیت برتری بر میمون و سایر پدیده ها را کسب کرده بودی؟)

در حالی اگر توانایی هم باشد از سوی خداست نه خود انسان و خداوند می فرماید " لَا يَكْفُفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا) البقرة/۲۸۶ هیچ کس را، جز به اندازه توانایش، تکلیف نمی کند. یعنی آنچه انسان توانایی در خود احساس می کند از مبدا و منشا الهی تفویض و اعطا شده (نه اینکه خودش به واسطه ژنهایش لیاقت آن را داشته) و هر انسانی در آنچه وسعت و توانایی پیدا کرده (کیفا و کما) موظف و مکلف به انجام کارهایی است. لذا به این سوال (صلاحیت یا توانایی برای چه؟) هم پاسخ داده شد.

## فرضیه داروین به نفع چه کسانی کار می کند؟ و از سوی چه کسانی باز نشر می شود؟

همه اینها نشان می دهد خود فرضیه تطور داروین، با ظاهرسازی تبلور دارد و بطلانش از همان ابتدا مشخص بوده است. اینکه برخی آن را دستمایه قرار داده اند و بر کاربرد آن در همه موضوعات و زمینه ها می دمند در راستای سیاست نحس (هدف، وسیله را توجیه می کند). قابل ارزیابی است. به عبارت صریحتر آن کمتر از ۱ درصد جامعه بشری برای حفظ موقعیت و حظ نفس شیطانی خود، در این مجال مختصر دنیا، حاضرند هر بهایی را بدهند. و برای اینکه مردم عادی، به جای خداوند، آنها را بپرستند. در قول و فکر و عمل (صدو عن سبیل) می کنند و با دمیدن به چنین نظریاتی آنها را به استحمار می کشند تا زمینه استثمار آنها برایشان مقدور شود. لذا نظریه داروین نه به خاطر خودش که به خاطر اراده ای که (از سوی ۱ درصد) پشتش است امروز در جامعه مطرح است راه گرفتن مردم از این نظریه باطل و دروغ و نحس، شکل گرفتن اراده ای است، که خواست آن ۱ درصد را به چالش بکشد.

## چرا ابطال فرضیه داروین اهمیت دارد؟ و باید با آن دشمنی کرد؟

داروین "غیب" را هدف قرار داده است و با دوختن چشم و تمرکز انسانها، نقطه اتصال آنها با معارف الهی رسیده از وحی (قرآن)، را قطع کرده است (چون قرآن فقط متقین مومن به غیب را هدایت می کند ذَلِكَ الْكِتَابُ لَأَرْبَبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ(البقرة/۲) آن کتاب با عظمتی است که شک در آن راه ندارد؛ و مایه هدایت پرهیزکاران است الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ(البقرة/۳) ترجمه مرسوم: (پرهیزکاران) کسانی هستند که به غیب [=آنچه از حس پوشیده و پنهان است] ایمان می آورند؛ و نماز را برپا می دارند؛ و از تمام نعمتها و مواهبی که به آنان روزی داده ایم، انفاق می کنند). و با طرح مسیر جدیدی برای رویه خلقی موجودات، عملا خدا و تواناییهای او و اهداف او را به چالش دعوت کرده است (گویی خواسته همچون یعقوب موهومی خودشان، خدای موهومی خودشان را به زمین بزند تا آن خدای موهومی به او هم برکت دهد) و معاندین بعدی مبتنی بر نظریات این فرد، راه هدایت را بر بشر بسته است و این رویه مورد

انتظار و پشتیبانی انسانهای مغضوب علیهم و ضالین است لذا تنها راه نجات بشر که عمل به هدایت‌های قرآن است منوط به ایمان پیدا کردن آنها به غیب است و هر گونه شک و شبهه را زدودن، و برای این کار بت بزرگی، چون نظریه داروین، از سوی داروین پرست‌ها سر راه قرار دارد.

## فرضیه داروین بت بزرگ است.

متفکرین دوران مدرن، پایه تفکرات خودشان را روی این فرضیه‌ها بنا کرده‌اند و خداوند را، این علت‌العلل هستی را، پوشانده‌اند. (کفران کرده‌اند) از جمله نیچه، با توهمات این فرضیه، به خود اجازه داد، اعلامیه مرگ خدا را اعلام کند. و با این پیش‌فرضها فلسفه سیاست و قدرت زمینی را برای انسان زمینی، تجویز می‌کند. وقتی اصل فرضیه داروین، زیر سوال برود، قطعاً همه‌بتهایی که به آن تکیه داده‌اند هم خورد می‌شود.

## اگر فرضیه داروین زده شود فرضیه جایگزین چه می‌تواند باشد؟

بسیاری از امور برای انسان غیب است، از جمله اتفاقات قبل از خلقت انسان در جنت و هبوط و جن و ملک و جنت و جهنم و معجزات قدیمی و کرامات جاریه، منبع الهامات بشری، منشا خیالات، رؤیا در عالم خواب و ... نظریه داروین به وجود آمد، چون اسرائیلیات و هلنیات، پاسخی قانع‌کننده برای این سوالات نداشت، لذا داروین از شباهت ظاهری جسم میمون و جسم انسان استفاده کرد و با طرح موضوع تطور خواست به سوال خلقت نخستین انسان جوابی بشری (حسی، تجربی) دهد. تا نظریه داروین ابطال، نشود، مردم و متفکرین جامعه نسبت به عالم غیب، فرافکنی می‌کنند و تنها مرجع هدایت و اشراف نسبی به آن، یعنی هدایت‌های قرآن را، نادیده انگاشته یا بی‌توجهی می‌کنند یا با تردید برخورد می‌کنند که در هر دو صورت نفعی نمی‌برند. لذا اول باید تکلیف جامعه بشری را با نظریه داروین روشن کنیم و ابطال آن را همه جا جار بزنیم.

تا باورهایی که (ماتریالیستی و ماده‌گرایان افراطی) بر روی آن بنا کرده‌اند فرو بریزد و اینجاست که خلاء معرفتی‌ای به وجود می‌آید و ظرفیتی به وجود می‌آید، که می‌بایست، بلافاصله معارف و هدایت‌های الهی را در موضوع خلقت نخستین انسان، ها، در جامعه نشر دهیم. ان شا الله این فرآیند اگر با موفقیت همراه باشد

دریچه ذهن و تمرکز مردم را، به سایر معارف الهی جلب می‌کند. در واقع شاهکلید ارتباط دادن

جامعه بشری به معارف الهی، از مسیر زدن (ابطال) داروینیسم و اثبات "فرضیه خلقت

نخستین انسان، ها "با پذیرش عالم غیب و اجتهاد از قرآن بستگی دارد.

## سوال: آیا پرداختن به امور غیبی گناه ندارد؟

جواب: ما دو موضوع داریم ۱- روح و ۲- غیب در مورد روح صراحتاً آیه داریم *وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا (الإسراء/۸۵)* و از تو درباره «روح» سؤال می‌کنند، بگو: «روح از فرمان پروردگار من است؛ و جز اندکی از دانش، به شما داده نشده است!»

یعنی در مورد آن کیفا و کما جهد نکنید علم کمی به شما داده شده است و در مورد آن بازخواست نخواهید شد. اما در مورد غیب، تکثر آیات مربوطه و اینکه غیب یک متعلق ایمانی است، برعکس، نوعی اصرار وجود دارد که در این زمینه جهد و کوششی صورت گیرد.

### آیا پرداختن به امور غیبی اثلا نتیجه ای هم دارد؟

اگر فرضیه عالم موازی که در پی می آید که از آیه (عالم غیب و الشهاده) گرفته شده است تائید شود ما حداقل برای درک بسیاری از اتفاقات عالم شهاده (عالم ظاهری، آنچه توسط حواس ۵ گانه انسان قابل درک است) الا و لابد باید به حد وسعمان به عالم غیب اشراف پیدا کنیم. و می دانیم در قرآن از بسیاری از موضوعات و موجودات و اتفاقات خبر می آید که بر خواننده غیب و پوشیده بوده است و از طرفی قرآن شرط بهره مند کردن، مخاطبش از خود را ایمان به غیب معرفی می کند.

### سوال: چرا پرداختن به امر مهمی چون غیب تا امروز بسیار محدود و مغفول مانده است؟

مهمترین دلیل آن التقاطی است که برخی مرتکب شده اند یعنی روح را با غیب یکی می گیرند و حکم مربوط به روح را بر غیب حمل می کنند، و حال می دانیم که اطلاعاتی در مورد کیفیت و کمیت روح به ما داده نشده و از ما بازخواست هم نمی شود لیکن الا ما شالله، موضوعات دین با پوشیدنیهای (بر انسان)، غیب در ارتباط است و هر کس بسته به درجه فهم و علم و عقل خود به نسبتی بر ماوراء شهاده اشراف پیدا می کند.

### تعریف عالم غیب

غیب نسبت به حواس ادراکی انسان تعریف می شود و موجودیتی مستقل نیست. یعنی غیر از محسوسات فعلی اشیا و لوازمی وجود دارد، ولی انسانها با ۵ حس فعلی قادر به درک آنها نیستند. متباین عالم غیب، عالم شهاده است.

عالم شهاده، عالمی است که با همین حواس ۵ گانه فعلی قابل درک و فهم است.

استفاده از ابزار میکروسکوپ و تلسکوپ، حس جدیدی به ما اضافه نمی کند بلکه حس بینایی انسان را توانمند تر می کند. ولی به هر حال آنچه که انسان با این ابزار می بیند و درک می کند بر عموم انسانهای ماقبل کشف آنها، جز، عالم غیب بوده است.

در مورد سیر جهان از نظریه نسبییت استفاده می کنیم . مرکز فهم و درک انسان را نسبت به انسان حی می گیریم (معیاری نسبی) که در حال راه رفتن در قطار در حال حرکت است . خط کش و ملاک سنجش را ، روی فهم آن انسان می گذاریم . ( با حواس ۵ گانه فعلی ) . در این صورت ، جهان قبل از تولد هر انسانی جزء عالم غیب است و حوادث عالم بعد از فوتش هم برایش غیب است . و آن قطار (سیر جهان در حال حرکت است ) ( ذَلِكْ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ... آل عمران/ ۴۴ )

در ادامه می آید که هبوط پس از فرو افتادن لباس از تن انسانهای اولیه اتفاق افتاد (یعنی حواس جنتی مربوطه تعطیل شد و غیب بر انسانها واقع شد یعنی آنچه که آن حواس باید درک می کردند ، وجود دارد، ولی دیگر درک نمی شود ) و پس از فوت انسان ها هم در قیامه دوباره آن حواس فعال شده و پرده غیب از انسانها برداشته می شود .

نکته اصلی این است که ، غیب یک موضوع خلقی نیست بلکه صرفا نسبت به انسانها جعل شده است . یعنی مثلا آنچه برای بیمار ، در مورد علت بیماری اش غیب است برای پزشک مربوطه ، شهادت و عیان است .

## غیب و پیامبر اکرم

با توجه به آیات با ترجمه های مرسوم : **وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ (التکویر/ ۲۲)** و مصاحب شما [= پیامبر] دیوانه نیست!

وَلَقَدْ رَأَىٰ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ (التکویر/ ۲۳) او (جبرئیل) را در افق روشن دیده است!  
وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ (التکویر/ ۲۴) و او نسبت به آنچه از طریق وحی دریافت داشته بخل ندارد!  
وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ (التکویر/ ۲۵) این (قرآن) گفته شیطان رجیم نیست!

**ترجمه پیشنهادی: "ه" در راه به حضرت جبرئیل بر می گردد و در نتیجه " هو " در آیات بعد هم به ایشان بر می گردد نه حضرت محمد لذا حضرت جبرئیل بخل نمی کرد از عالم غیب**

یعنی در خدمت پیامبر بوده و هر آنچه پیامبر می خواسته در اختیار آن قرار می داده

یعنی لازم نبوده پیامبر آن حواس جنتی را مستقیما داشته باشد همینکه جبرئیل در خدمت اوست هر آنچه بخواهد می فهمد فرض کنید در یک مجتمع شهری که صدها دوربین مدار بسته وجود دارد کسی در مرکز کنترل حضور دارد و الزاما همه آن تصاویری که از دوربینها می رسند به درد نمی خورد یعنی اشراف به کل غیب به درد نمی خورد بلکه انتخابهای هوشمند است که کار انجام می دهد

حالا سیستم دوربین مدار بسته را شما یکی از توانایی ها جبرئیل بدانید کسی که جبرئیل را در اختیار دارد توانایی او را در اختیار دارد . اگر ببذیریم که مجردات عالم از جمله حضرت جبرئیل کارکرد ابزاری دارند و نه اختیاری و مثلا برای جبرئیل سیستم دوربین مدار بسته را قائل باشیم

پیامبر از طریق ابزار جبرئیل به هر آنچه مورد سوالش بود از گذشته و آینده دسترسی داشته پس جانشینش هم می بایست از این قابلیتها بهره مند بوده باشد نه الزاما از طریق جبرئیل فیهما باذن ربهم من کل امر

این هم یک راه دیگری است برای شناخت اولی الامر پس از رسول (چه کسانی بیشتر از پیامبر حدیثی را نقل کرده اند که خبر از پوشیده ها و غیب می داده است)

## غیب به معنای موجود و نامکشوف برای انسان

مَا كَانَ اللَّهُ لِيُذِرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَأَمُونُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ (آل عمران/۱۷۹)

چنین نبود که خداوند، مؤمنان را به همان‌گونه که شما هستید و اگذارده؛ مگر آنکه ناپاک را از پاک جدا سازد. و نیز چنین نبود که خداوند شما را از اسرار غیب، آگاه کند (تا مؤمنان و منافقان را از این راه بشناسید؛ این برخلاف سنت الهی است؛ ولی خداوند از میان رسولان خود، هر کس را بخواهد برمیگزیند؛ (و قسمتی از اسرار نهان را که برای مقام رهبری او لازم است، در اختیار او می‌گذارد.) پس (اکنون که این جهان، بوته آزمایش پاک و ناپاک است،) به خدا و

رسولان او ایمان بیاورید! و اگر ایمان بیاورید و تقوا پیشه کنید، پاداش بزرگی برای شماست.

در مواردی که الله اذن دهد بر غیب باید اطلاع پیدا کرد.

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَائِمَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُسُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاصْرَبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيماً كَبِيراً (النساء/۳۴)

## این فرضیه برای چه کسانی مفید است ؟

در این مجال ابتدا نظریه غالب بر فضای فکری اندیشمندان جهان ابطال می شود در نتیجه کل ساختار و چیدمان معرفتی بشر زیر و رو می شود و قرار است سنگ بنای جدید معرفت بشر را از اول اول پی ریزی کند. و در این مسیر تنها و بهترین راهنمای موجود کتاب الله می باشد و بنا به آیات اولین سوره بعد از حمد یعنی ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (البقرة/۲) آن کتاب با عظمتی است که شک در آن راه ندارد؛ و مایه هدایت پرهیزکاران است.

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (البقرة/۳) (پرهیزکاران) کسانی هستند که به غیب [=آنچه از حس پوشیده و پنهان است] ایمان می‌آورند؛ و نماز را برپا می‌دارند؛ و از تمام نعمتها و مواهبی که به آنان روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند.

وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (البقرة/۴) و آنان که به آنچه بر تو نازل شده، و آنچه پیش از تو (بر پیامبران پیشین) نازل گردیده، ایمان می‌آورند؛ و به رستاخیز یقین دارند.



أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (البقرة/٥) آنان بر طریق هدایت پروردگارشانند؛ و آنان رستگارانند.

لذا الا و لابد باید برای فهم کتاب الله باید به غیب معتقد و تا حد امکان مشرف شویم و البته مدارج فهم غیب فقط در سطح زبانی به دست نمی آید بلکه اگر سطح پیشین در عمل و با صلاه (عبادت ظاهری) و انفاق (عبادت باطنی) ثابت شد درجه بالاتر حاصل می شود و از جمله غیب درک علت ارسال رسل و آنچه به رسالت آورده اند است و تنها پس از طی این مراحل است که قرآن بطن خود را برای ما می گشاید و اسرار هستی را عیان می کند لذا این فرضیه فقط برای مومنین مفید و موثر است و مغضوب علیهم ها و ضالین ها بهره ای از این نظریه نخواهند برد .

### این فرضیه به درد چه کسانی نمی خورد ؟

با توجه به آیات ادامه سوره بقره

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (البقرة/٦) کسانی که کافر شدند، برای آنان تفاوت نمی کند که آنان را (از عذاب الهی) بترسانی یا نترسانی؛ ایمان نخواهند آورد.

حَتَّمَا اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (البقرة/٧) خدا بر دلها و گوشهای آنان مهر نهاده؛ و بر چشمهایشان پرده ای افکنده شده؛ و عذاب بزرگی در انتظار آنهاست.

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ (البقرة/٨) گروهی از مردم کسانی هستند که می گویند: «به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده ایم.» در حالی که ایمان ندارند.

يَخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ (البقرة/٩) می خواهند خدا و مؤمنان را فریب دهند؛ در حالی که جز خودشان را فریب نمی دهند؛ (اما) نمی فهمند.

این فرضیه مشکلی از کار کافران باز نمی کند و بنایی هم برای اقناع و توجیه آنها ندارد چون صداهای تاریخ را نمی شنوند و عبرت های تاریخ را نمی بینند ماهیت و معنای پدیده ها را هر چند جزئی درک نمی کنند .

این فرضیه به درد منافقها هم نمی خورد کسانی که نان به نرخ روز می خورند و ظاهر خود را به ایمان تزئین می کنند در حالیکه در باطن منافع دنیای فانی خود را می جویند .

### آسیب شناسی فرضیه های موجود خلقت نخستین انسان

نظریه های موجود در کیفیت خلقت نخستین انسان ۱- ریشه در نظریه های موجود در غرب که آنها هم مستقیم (متون یهود و مسیحیت تنلیتی) یا غیر مستقیم ( دانشمندان یهودی ) دارد ۲- دسته دوم فرضیه

ملحدین داروینیست هستند که برای اثبات درستی الحاد خود، به طور علنی علیه خداوند تیغ کشیده اند و از هر نوع سحر و بازی و رسانه ای برای شیوع ضلالت‌های خود استفاده می کنند. ۳- از طرفی علمای اسلامی که درگیر اسرائیلیات، هلنیات، دانش مدرن، روایات مخدوش و استدلالات دگم از آیات قرآن مجید شده اند و حاصل جمع اینها نوعی گیجی را به وجود آورده که تا به امروز خیلی از مسائل را لاینحل گذاشته است.

بر می گردیم به مفهوم شجره در قرآن، توجه شما را به شناخت یک آیت بزرگ در طبیعت جلب می کنم:

## گیاهان گوشتخوار

با فرض قبول تحقیقات داروین در تیره شناسی گیاهان داریم که: گوشتخواری حقیقی در پنج راسته از گیاهان رده بندی می شود که این راسته ها بصورت بیش از ۱۲ جنس شرح داده می شوند. این گروه شامل حدود ۶۳۰ گونه هستند که شکار را جلب کرده و به دام می اندازند، آنزیم های گوارشی تولید می کنند و مواد غذایی قابل استفاده نهایی را جذب می کنند. مضافاً بیش از ۳۰۰ گونه از گیاهان گوشتخوار ابتدایی که در چند جنس طبقه بندی می شوند بعضی از ویژگیهای ذکر شده را نشان می دهند. کشف بزرگترین غول گیاه گوشتخوار

این نوع از گیاهان گوشتخوار می توانند جانوران جونده‌ای نظیر موش خرماها و پرندگان را نیز بلعند و بخورند.



نحوه شکار بزرگ ترین گیاه گوشتخوار

این گیاه با تولید شهد شیرین و خوشبویی در داخل پارچ یا همان تله خود، موش های صحرایی را با وعده، وعید هایی از شهد شیرین به سمت خود کشانده، و هنگامی که موش باهوش، تمایل به نوشیدن این مایع شیرین را دارد، به محض ورود به فضای داخلی مومی پارچ، در شیره چسبناک گرفتار شده است اصطلاحاً به دام افتاده است،

این گیاه پس از به دام انداختن کیس مورد نظر، با ترشح آنزیم های اسیدی گوارشی، شروع به تجزیه و شکستن مهره داران یا همان جوندگان هنوز زنده می کند. این گیاه، در حدود اواسط اگوست ۲۰۰۹ کشف و ثبت شد.

گردآوری تصاویر: پالم گاردن

### چند سوالات مهم

سوال: آیا رابطه گیاه - گوشت برگشت پذیر است؟

یا چه رابطه ای بین حیوانات گیاه خوار، و گیاهان گوشتخوار وجود دارد؟

اینکه جسد انسان (گوشت) در خاک توسط ریشه های گیاه جذب می شود آیت چیست؟

و انعام(خوراک گوشتی انسان) گیاه خوار هستند آیت چیست؟

سوال اساسی آیا رابطه گیاه - گوشت - گیاه را می توان به صورت یک چرخه دید؟

### آیات شجره در قرآن ۱

وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ (البقرة/۳۵)

و گفتیم: «ای آدم! تو با همسرت در بهشت سکونت کن؛ و از (نعمتهای) آن، از هر جا می خواهید، گوارا بخورید؛ (اما) نزدیک این درخت نشوید؛ که از ستمگران خواهید شد.

وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ (الأعراف/۱۹)

و ای آدم! تو و همسرت در بهشت ساکن شوید! و از هر جا که خواستید، بخورید! اما به این درخت نزدیک نشوید، که از ستمکاران خواهید بود!»

آنچه تدبر در کاربرد کلمه شجره در قرآن به دست می دهد:

- ۱- اینکه شجره آمده است و نه شجر یعنی **درخت ماده** بوده است (میوه ده، خاصیت زاینده گی داشته) (مثلا در مورد نخل خوشه درخت نر را که حاوی گرده نر است را بر میدارند و در لابلای خوشه درخت ماده قرار می دهند تا خوشه بارور شود و ثمر دهد)
- ۲- اینکه صراحتا شجره آمده یعنی گندم و زرع نبوده است بلکه چیزی مثل درخت بوده است
- ۳- اینکه اسم مشخصی برای آن نام نبرده یعنی بشر از درک نوع آن عاجز است و اگر نه کاربرد اسامی تفاح یا رمان یا زیتون یا سایر اسامی شناخته شده بشری، موردی نداشت پس حتما ویژگی خاصی در آن درخت نهفته بوده است.
- ۴- آن درخت قطعا در جنت (با به نظر برخی علما جنت برزخی) می روییده و شرایط فیزیکی و شیمیایی آن با شرایط جهان مادی فعلی (ارض) متفاوت بوده است.
- ۵- اینکه آیه نوع درخت را اسم نبرده، از وجه علیم و رحیم بودن خدا بینیم، چون می خواسته ذهن خواننده را، از تفحص بیشتر نوعی، بر حذر دارد و به ذات عمل یعنی لا تقربا معطوف کند.
- ۶- اینکه آن درخت خاصیتی داشته که باعث بر ملا شدن سواتهما شده است.
- ۷- اینکه کار نا مفید توسط الله حتی در بهشت ممکن نیست و قطعا آن درخت در نظام امورات جنت کارایی مفیدی داشته است لیکن به صلاح نبوده با نوع انسان نزدیکی داشته باشد. اگر برای گیاه ارزش والا قائل باشیم نزدیکی انسان به آن باعث آسیب به آن نمی شود لذا انسان به عنوان تهدید نباید به آن نزدیک شود، اگر نه انسان را اشرف مخلوقات بگیریم آن گیاه تهدید شمرده می شود و نباید به انسان نزدیک شود. ولی می دانیم خاصیت شجره این است که ثابت در مکان مشخصی است اینکه به انسان گفته شده نزدیک این درخت نشود یعنی ترکیب دو نظر قبلی هم آن شجره مقام با ارزشی در جنت داشته و هم انسان ولی
- ۸- از آنجا که معمولا شجره (در موقعیت مکانی خود) ثابت است این انسان بوده که باید فاصله ایمنی خود را با آن حفظ می کرده است.
- ۹- از آنجا که مهمترین انگیزه ای که شیطان برای وسوسه بشر مورد استفاده قرار می دهد حب شهوات و حب جاه است شاید آن درخت چیزی، خاصیتی (شهوانی) را در جسم انسان تحریک می کرده است.
- ۱۰- قطعا آن درخت موقعیت خاصی داشته که وسوسه شیطان، کنجکاو آدم و حوا را به قلیان آورده، تا حدی که بر هشدار پروردگار بچربد. و از فرمان الهی به غفلت یا غرور (عمد) تخطی صورت دهد.
- ۱۱- با نزدیک شدن جنس انسان با آن درخت نوعی ترکیب جدید ساخته شده (به عنوان نتیجه طبیعی آن نوع نزدیکی) که با کلیت و جزئیت قوانین جنت در تعارض بوده است. که نهایتا منجر به اخراج آنها شد.
- ۱۲- طبق پژوهشهای زیست شناسان میلیونها گونه درختی وجود دارد و اگر این دنیا نسبت به جنت را بسان قطره به دریا در نظر بگیریم قطعا شمار گونه های زیستی و درختان جنت بسیار بیشتر از این

دنیا هست سوال : چه ویژگی خاصی در آن درخت بوده که آدم و حوی را نسبت به این گونه خاص پرهیز داده است ؟

۱۳- آن درخت(دستگاه) چه جاذبه ای داشته که باعث شده آدم و حوا به خاطرش حاضر باشند سخنان(وسوسه) دشمن خود را بشنوند و با دشمن خود(شیطان) مذاکره کنند و بعد در مقابلش کم بیاورند.

۱۴- نقد نظر فعلی در مورد خلقت شجره اسرائیلیات اینطور به سوال بالا اینگونه جواب می دهد :  
اینکه خدا می خواسته مچ آدم و حوا را بگیرد لذا یک چنین درختی را مخصوصا برای امتحان انسان خلق کرده است . به نظر می رسد این برداشت نوعی تهمت به الله است . این منظر به نوعی ضعف خدا را القا می کند و می خواهند خدا را تا سطح انسانی بلکه دونتر پایین بکشند . از آنجا که الشجره آمده یعنی آن درخت(معرفه و شناخته شده بوده ) قبل از آدم و حوا هم بوده و از لوازم جنت بوده است .

### درک یک شاخص زمانی, "هبوط"

معنای لغوی هبوط به معنای فرود آمدن از ارتفاعی بالا به ارتفاعی پست است . همچون کشتی نوح قیل یا نُوحٌ اهْبِطْ (هود/۴۸) که کشتی از روی آب به روی زمین فرود آمد . ( غلطه اصلاحیه )  
هبوط را به عنوان مرکز زمان از دید انسانها تعریف می کنیم که قبل از آن را ما قبل هبوط و بعد از آن را مابعد از هبوط می نامیم.

### مقایسه مبنای تاریخی داروینیستها و توحید گراها

( از این طور به آن طور ) حداقل زمانی که لازم است انسان به این سطح از پیشرفت جسمانی ( و روح را فعلا کنار می گذاریم ) برسد چند میلیون سال است در حالیکه عمر ادیان توحیدی به زحمت به ۶۰۰۰ سال می رسد با توجه به اینکه بیش از ۹۵ درصد سهم پیشرفت مادی و علمی و معرفتی بشر مربوط به این محدوده زمانی و جغرافیایی ( سرزمین پیامبران ) می باشد (آنگونه که به صراحت قرآن نمونه آهن (حدید) را می آورد (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ(الحدید/۲۵)

ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند؛ و آهن را نازل کردیم که در آن نیروی شدید و منفعی برای مردم است، تا خداوند بداند چه کسی او و رسولانش را یاری می کند بی آنکه او را ببینند؛ خداوند قوی و شکست ناپذیر است!) ما دو انتخاب داریم :

۱- طبق نظر داروینیست ها مبنای تاریخ را از زمان نامعلوم چند میلیون سال قبل قرار دهیم یا ۲- طبق این نظریه مبنای تاریخ انسان را از هبوط نسل اول انسانها به ارض، از حدود ۶۰۰۰ سال قبل قرار دهیم ( که غالباً در بین النهرین تا فلسطین قرار داشته اند یعنی مرکز ۳ خشکی بزرگ ارض و به نوعی مرکز جغرافیایی دنیا )

## تفکیک انسان در دو بعد جسم و روح به عنوان ظرف و مظهر

اگر در کلی ترین تعریف ، انسان را دارای ۱- جسم (ظرف ) و ۲- روح ( مظهر ) در نظر بگیریم و اینکه آیه (وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا) (الإسراء/۸۵) و از تو درباره «روح» سؤال می کنند، بگو: «روح از فرمان پروردگار من است؛ و جز اندکی از دانش، به شما داده نشده است!» بنابراین ۱- تفکر را حد می زنیم و فعلاً به کیفیت و کمیت روح انسان کاری نداریم . ۲- اینکه الله در مورد روح این آیه را می گوید ولی در مورد جسم نمی گوید یعنی با همین اطلاعاتی که داده شده می توانیم مسئله خلقت جسم انسان و سازوکارش را حل کنیم. در نتیجه هر چه آیه خلق است متوجه جسم انسان در نظر می گیریم . و آیاتی که در مورد خلق آمده است را از حیث ، خلق جسمانی انسان ، تحلیل می کنیم.

### خلط رایج برای خلقت انسان که به برداشتهای اشتباه منجر شده است .

اشتباهی که برخی می کنند این است که سازوکار جسمانی خلقت انسانها در جنت را (ما قبل هبوط) با سازوکار جسمانی خلقت انسانها در ارض (ما بعد هبوط) خلط می کنند یعنی مثلاً می گویند خلقت آدم ع یک معجزه و تنها معجزه خلقت جسمانی انسی ، بوده، بعد از آن حوا از جسم کامل شده آدم ع (مثلاً از شکم سمت راستش بیرون آمد ) و بعد فقط این ۲ به ارض آمده اند و هر چه انس در ارض است از بچه های این ۲ است نتیجه ای که می خواهند بگیرند این است که خلقت جسمانی انسان ها و تکثر شان ، فقط با روش موجود ارضی صورت گرفته و... و باقی مسائل خلقت را روی این می چینند و هر جا کم می آورند ، آن را به معجزه و غیب و ناهمیدنی مرتبط می کنند و مردم را اجبار میکنند که این دلایل را به عنوان ملاک و مصداق دینداری و ایمان بپذیرند ولو با عقلشان جور در نیاید، که امید می رود با این نظریه تعداد زیادی از آن مسائل حل شود

## بررسی ماقبل هبوط، از نظر سازوکار خلقت جنتی جسم انسان

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ (الحجر/۲۶) ما انسان را از گل خشکیده‌ای (همچون سفال) که از گل بد بوی (تیره رنگی) گرفته شده بود آفریدیم!

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ (الحجر/۲۸) و (به خاطر بیاور) هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من بشری را از گل خشکیده‌ای که از گل بدبویی گرفته شده، می‌آفرینم.

قَالَ لِمَ أُنْزِلُ لِأَسْجَدٍ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ (الحجر/۳۳) گفت: «من هرگز برای بشری که او را از گل خشکیده‌ای که از گل بدبویی گرفته شده است آفریده‌ای، سجده نخواهم کرد!»

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ (الرحمن/۱۴) انسان را از گل خشکیده‌ای همچون سفال آفرید،

در مجمع البیان می‌گوید: اصل آدم از خاک بوده چون قرآن می‌فرماید: (خلقه من تراب: آدم را از خاک خلق کرد چیزی که هست خاک مذکور را گل کرد، همچنانکه فرمود: (و خلقت من طین: تو آدم را از گل آفریدی)، آنگاه آن گل را گذاشت تا متعفن شد، همچنانکه فرموده (من حماء مسنون: آدمی را از گل گندیده خلق کردم) آنگاه آن گل را گذاشت تا خشک شد: من صلصال: از گل خشکیده (بنا بر این تناقضی در این تعبیرهای مختلف قرآن نیست، زیرا حالات مختلف مبدأ خلقت آدمی را بیان می‌کند.

آنچه که تدبیر در آیات قرآن کریم به دست می‌دهد این است که در دو آیه مورد بحث (جان) را مقابل (انس) گرفته و آن دو را دو نوع گرفته، و همین دو نوع گرفتن آن دو، دلیل و یا حداقل اشاره دارد بر اینکه یک نوع ارتباطی در خلقت آن دو هست، و نظیر دو آیه مورد بحث، آیه (خلق الانسان من صلصال کالفخار و خلق الجن من مارج من نار) است. (منظور اینکه هر دو به صورت جنتی (ما قبل هبوط) خلق شده اند)

### سازوکار خلقت انسان از تراب و طین و صلصال مربوط به سازوکار جنتی خلقت جسم انسان و

نطفه (صلب و تراثب) مربوط به سازوکار خلقت دنیوی (مادی) جسم انسان است.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَيْعِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن نُّرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّن عِلْقَةٍ ثُمَّ مِّن مَّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقَرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ (الحج/۵)

ای مردم! اگر در رستخیز شک دارید، (به این نکته توجه کنید که: ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه، و بعد از خون بسته شده، سپس از «مضغه» [= چیزی شبیه گوشت جویده شده]، که بعضی دارای شکل و خلقت است و بعضی بدون شکل؛ تا برای شما روشن سازیم (که بر هر چیز قادریم!) و جنین‌هایی را که بخواهیم تا مدت معینی در رحم (مادران) قرار می‌دهیم؛ و آنچه را بخواهیم ساقط می‌کنیم؛)

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِّن نُّرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا يَعْلَمُهُ وَمَا يَعْمُرُ مِنْ مَّعْمَرٍ وَلَا يَنْقُصُ مِنْ عَمْرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (فاطر/۱۱)

خداوند شما را از خاکی آفرید، سپس از نطفه‌ای؛ سپس شما را بصورت زوج‌هایی قرار داد؛ هیچ جنس ماده‌ای باردار نمی‌شود و وضع حمل نمی‌کند مگر به علم او، و هیچ کس عمر طولانی نمی‌کند، یا از عمرش کاسته نمی‌شود مگر اینکه در کتاب (علم خداوند) ثبت است؛ اینها همه برای خداوند آسان است.

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِّن نُّرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّن عِلْقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَّن يَتُوفَىٰ مِن قَبْلِ وَلِتَبْلُغُوا أَجَلًا مُّسَمًّى وَلِعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (غافر/۶۷)

او کسی است که شما را از خاک آفرید، سپس از نطفه، سپس از علقه (خون بسته شده)، سپس شما را بصورت طفلی (از شکم مادر) بیرون می‌فرستد، بعد به مرحله کمال قوت خود می‌رسید، و بعد از آن پیر می‌شوید و (در این میان) گروهی از شما پیش از رسیدن به این مرحله می‌میرند و در نهایت به سرآمد عمر خود می‌رسید؛ و شاید تعقل کنید!

## منی با نطفه فرق دارد

منی ماده ای است که به اسپرم جنس نر را که توسط دستگاه تناسلی (ایجاد نسل) مذکر تولید شده است اطلاق می‌گردد.

نطفه بعد از انجام لقاح توسط مذکر و مونث و قرار گرفتن منی (اسپرم مرد) در قرار مکین (رحم مونث) و ترکیب آن با تخمک زن که منجر به خلق اولین سلول جسم انسان (ما بعد هبوطی) می‌شود.

اولین سلول به هر دو (والدین) بر می‌گردد نه به یکی از آنها.

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ (الطارق/۵) انسان باید بنگرد که از چه چیز آفریده شده است!

خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ (الطارق/۶) از یک آب جهنده آفریده شده است،

يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ (الطارق/۷) آبی که از میان پشت و سینه‌ها خارج می‌شود!

و آیات

أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ (القيامة/۳۷) آیا او نطفه‌ای از منی که در رحم ریخته می‌شود نبود؟!

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ خَلْقِكَ فَسَوَى (القيامة/۳۸) سپس بصورت خون بسته در آمد، و خداوند او را آفرید و موزون ساخت،

## هبوط به عنوان شاخص زمانی خلقت انسانها

محل زمانی "ثم" را روی زمان هبوط می‌گذاریم

و بدء خلق الانسان من طين\* ثم جعل نسله من سلاله من ماء مهين؛ و آفرینش انسان را از گل آغاز

کرد. سپس نسل او را از عصاره ای از آب ناچیز و بی قدر آفرید ﴿سجده/۷﴾ - ۸ =

این آیه را مبنای زمانبندی خلقت نوع انسان قرار می‌دهیم یعنی ۱- قسمت اول آیه برای سازوکار جنتی خلق

جسم انسان قبل از هبوط است زمانی که انسان برای اولین بار در جنت خلق شد ماده اولیه اش با طین (نوع

خاصی از گل بوده است و ۲ - جعل نسل انسان

با توجه به اینکه طین در آیه بالا با طین در مائده ۱۱۰ را می‌توان به یک معنا برداشت نمود، در مورد

سازوکار جنتی خلق می‌گوییم: همانطور که در مورد معجزه حضرت عیسی ع، شد پس قبلا هم می‌توانسته

بشود:

و وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي (المائدة/۱۱۰) که به اذن الله بوده و

خارج از اراده ماست پس عاقلانه است که تفکر را حد بزنییم. و تسلیم آیه شویم.



۲- و قسمت دوم آیه مربوط به سازو کار ارضی به وجود آمدن جسم انسان از راه تولد جنسی ما بعد از هبوط است .

تداوم نسلش را از طریق (نطفه) که در ظاهر آب بی ارزش منی است جعل کرده است

### بررسی مابعد از هبوط، از نظر سازوکار خلقت مادی (دنیوی) انسان نطفه

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ (النحل/۴) انسان را از نطفه بی‌ارزشی آفرید؛ و سرانجام (او موجودی فصیح، و) مدافع آشکار از خویشتن گردید!

ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ (المؤمنون/۱۲) سپس او را نطفه‌ای در قرارگاه مطمئن [= رحم] قرار دادیم؛

ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ (المؤمنون/۱۴) سپس نطفه را بصورت علقه [= خون بسته]، و علقه را بصورت مضغه [= چیزی شبیه گوشت جویده شده]، و مضغه را بصورت استخوانهایی درآوردیم؛ و بر استخوانها گوشت پوشاندیم؛ سپس آن را آفرینش تازه‌ای دادیم؛ پس بزرگ است خدایی که بهترین آفرینندگان است!

أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانَ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ (یس/۷۷) آیا انسان نمی‌داند که ما او را از نطفه‌ای بی‌ارزش آفریدیم؟! و او (چنان صاحب قدرت و شعور و نطق شد که) به مخاصمه آشکار (با ما) برخاست!

مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَى (النجم/۴۶) از نطفه‌ای هنگامی که خارج می‌شود (و در رحم می‌ریزد)،

إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا (الإنسان/۲) ما انسان را از نطفه مختلطی آفریدیم، و او را می‌آزماییم؛ (بدین جهت) او را شنوا و بینا قرار دادیم!

مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ (عبس/۱۹) او را از نطفه ناچیزی آفرید، سپس اندازه‌گیری کرد و موزون ساخت،

أَلَمْ يَكُنْ نُطْفَةً مِنْ مَنِي يَمَنَى (القيامة/۳۷) آیا او نطفه‌ای از منی که در رحم ریخته می‌شود نبود؟!

- ۱- نطفه با منی تفاوت دارد .
- ۲- علم امروز ثابت کرده است که (۲۳ جفت سلولهای کروموزومی از زن و مرد ) سلول اولیه ماده انسان را می سازند
- ۳- با علم امروز می توان ادعا کرد معنای مورد نظر خداوند از نطفه همین سلول کروموزومی است که حاوی هزاران ژن است ( ژن دستورالعملها و برنامه ساخت سلولهای جسمانی موجود زنده است ) نطفه امشاج
- ۴- نطفه با منی فرق دارد . نطفه در داخل منی است . اشاره به ۲۳ رشته کروموزومی که در اسپرم مرد با ۲۳ رشته کروموزومی تخمک زن جفت می شود .
- ۵- خلق انسان توسط خداوند در اولین سطح به نطفه (نقشه کروموزومی ) تعلق گرفته سپس علقه سپس ...
- ۶- در عبس ۱۹ به صراحت اشاره می کند که خلقت انسان (در دنیا مابعد از هبوط) از نطفه (نقشه کروموزومی) شروع می شود سپس به جسم با اعضای کامل موزون می شود .
- ۷- از رحم به قرار مکین یاد شده است. ( محل مستحکمی که کون و وجود در آن اتفاق می افتد )

با در نظر گرفتن مطالب بالا و آیه :

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا (النساء/ ۱)

ترجمه مرسوم: ای مردم! از (مخالفت) پروردگارتان بپرهیزید! همان کسی که همه شما را از یک انسان آفرید؛ و همسر او را (نیز) از جنس او خلق کرد؛ و از آن دو، مردان و زنان فراوانی (در روی زمین) منتشر ساخت. و از خدایی بپرهیزید که (همگی به عظمت او معترفید؛ و) هنگامی که چیزی از یکدیگر می‌خواهید، نام او را می‌برید! (و نیز) (از قطع رابطه با) خویشاوندان خود، پرهیز کنید! زیرا خداوند، مراقب شماست.

۱- موضوع آیه خلقت است و فرض می‌کنیم که منظور الله از نفس واحده جسم انسان نخستین بوده است چون راجع به سازوکار تکثیر روح اطلاعاتی داده نشده است.

۲- با توجه به آیات قبلی که شروع خلقت انسان را از نطفه (سلول کروموزومی) معرفی کرده است نتیجه می‌گیریم که منظور خداوند، از نفس واحده، نطفه بوده است.

۳- در نتیجه "خلق منها زوجها" یعنی خلق نطفه حوا ع از نطفه آدم ع بوده است که منطقی به نظر می‌رسد. (انگاره اسرائیلیاتی موجود می‌گوید حوا به صورت جسم کامل از جسم کامل انسان نخستین آدم

۴- ع (سمت پیش) بیرون آمده است که به این ترتیب باطل می‌شود) و به همین ترتیب رجالا کثیر و نساء از راه انتقال صفات کروموزومی (نطفه) بوده است که روال معمول تناسل ما بعد از هیبوط است (حیات دنیایی انسان)

۶- اینکه فرمان واتقوا در یک سطح به خود الله بر می‌گردد و در سطح دوم به ارحام بر می‌گردد یعنی الله عامدا دستور داده است که نسبت به حفظ حرمت رحم‌ها تقوی پیشه کنید در جای دیگر هم دستور به حفظ فرج داده است.

۷- با توجه به نکته قبلی، و با این خدای غیور، در مورد نسل دوم بعد از آدم و حوا، حکم استثنا دادن به ازدواج محارم محل اشکال جدی است.

به بیان دیگر: با توجه به آیات نطفه می‌توان گفت: که الله در عالم خلق جنتی ابتدا نقشه و طراحی خلقت جسمانی انسان را با ۲۳ جفت کروموزوم انجام داده است (که ۲۳ تا از جنس نر و ۲۳ تا از جنس ماده با هم رشته ۴۶ تایی خاصی را می‌سازند) سپس از روی نقشه ژنوم انسانی آدم ع انسان دوم را طراحی می‌کند که حوا ع باشد. با اختلاف فقط یک کروموزوم

تازه با پیشرفتهای جدید علمی و شناخت اجزا سلولهای انسان و مراحل لقاح دانشمندان علم طب، مطالبی را در مورد ۲ قولوزایی و چند قولو زایی برای بیان کرده اند که برای تعمق بیشتر مفید است.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبُعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّىٰ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ (الحج/ ۵)

ای مردم! اگر در رستاخیز شک دارید، (به این نکته توجه کنید که:) ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه، و بعد از خون بسته شده، سپس از «مضغه» [= چیزی شبیه گوشت جویده شده]، که بعضی دارای شکل و خلقت است و بعضی بدون شکل؛ تا برای شما روشن سازیم (که بر هر چیز قادریم!) و جنین‌هایی را که خواهیم تا مدت معینی در رحم (مادران) قرار می‌دهیم؛ (و آنچه را خواهیم ساقط می‌کنیم؛) بعد شما را بصورت طفل بیرون می‌آوریم؛ سپس هدف این است که به حد رشد و بلوغ خویش برسید. در این میان بعضی از شما

می‌میرند؛ و بعضی آن قدر عمر می‌کنند که به بدترین مرحله زندگی (و پیری) می‌رسند؛ آنچنان که بعد از علم و آگاهی، چیزی نمی‌دانند! (از سوی دیگر،) زمین را (در فصل زمستان) خشک و مرده می‌بینی، اما هنگامی که آب باران بر آن فرو می‌فرستیم، به حرکت درمی‌آید و می‌روید؛ و از هر نوع گیاهان زیبا می‌رویاند!

مشخص است که آیه برای انسانهای بعد از هبوط (اهل دنیا) آمده پس نباید آن را به خلقت انسانهای نخستین برای زمان قبل از هبوط، در جنت ربط داد:

وقتی خداوند مراحل تکوین و شکل یافتن جسم انسان را می‌گوید: از نطفه به ۱ به ۲ به .. که بشر امروز به طور عینی می‌بیند مشکلی پیدا نمی‌کند و پذیرش می‌کند. مسئله بشر ممکن است این باشد که چگونه تراب به نطفه تبدیل می‌شود؟ مگر اینکه بگوییم غذایی که انسان می‌خورد یا گوشت است یا نبات که هر دو مستقیم یا با واسطه از خاک ارضی گرفته می‌شود و از طرفی نطفه هم از غذایی که انسان می‌خورد ساخته می‌شود. پس کلا جسم کامل انسان هم از خاک ساخته شده است.

وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُّطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ اَرْوَاجًا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ اُنْثٰى وَلَا تَضَعُ اِلَّا بِعِلْمِهٖ وَمَا يَعْمَرُ مِنْ مُّعَمَّرٍ وَلَا يُنْقِصُ مِنْ عُمْرِهٖ اِلَّا فِى كِتَابٍ اِنَّ ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيْرٌ (فاطر ۱۱)

خداوند شما را از خاکی آفرید، سپس از نطفه‌ای؛ سپس شما را بصورت زوجهایی قرار داد؛ هیچ جنس ماده‌ای باردار نمی‌شود و وضع حمل نمی‌کند مگر به علم او، و هیچ کس عمر طولانی نمی‌کند، یا از عمرش کاسته نمی‌شود مگر اینکه در کتاب (علم خداوند) ثبت است؛ اینها همه برای خداوند آسان است.

(زمان بعد از هبوط است)

اِنَّ مَثَلَ عِيسٰى عِنْدَ اللّٰهِ كَمَثَلِ اٰدَمَ خَلَقَهٗ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهٗ كُنْ فَيَكُوْنُ (آل عمران ۵۹)

مثل عیسی در نزد خدا، همچون آدم است؛ که او را از خاک آفرید، و سپس به او فرمود: «موجود باش!» او هم فوراً موجود شد. (بنابر این، ولادت مسیح بدون پدر، هرگز دلیل بر الوهیت او نیست.)

در نهایت اگر بپذیریم که درک خلق جسمانی انسان با این نظریه حل و فصل شود و از سوالات خلق نخستین انسان آزاد شویم دریچه و ظرفیت جدید و بسیار عظیمی از علوم به رویمان گشوده می‌شود که همان علوم عالم جعل است که مستقیماً با عالم غیب و موجودات آن، که فعلاً برای ما نامکشوف و به تسخیر در نیامده است، سر و کار پیدا خواهیم کرد.

پاسخ سوالات بشر از عالم جعل: وقتی از فاز اختلافات ادراکی در مورد مسائل خلقی بالاخص خلقت نخستین انسانها درآمدیم به یک وحدت فکر می‌رسیم و میدان منازعات اصلی به مباحث عقلی و در عالم جعل (معنا) وارد می‌شود که خود حجم عظیمی مطلب دارد و معجزه جاوید جلوه‌های اعجاز خود را آن به آن به نمایش می‌گذارد.

## بررسی هبوط از نظر مخاطبین آن

فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ (البقرة/۳۶)

پس شیطان موجب لغزش آنها از بهشت شد؛ و آنان را از آنچه در آن بودند، بیرون کرد. و (در این هنگام) به آنها گفتیم: «همگی (به زمین) فرود آید! در حالی که بعضی دشمن دیگری خواهید بود. و برای شما در زمین، تا مدت معینی قرارگاه و وسیله بهره برداری خواهد بود.»

قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (البقرة/۳۸)

گفتیم: «همگی از آن، فرود آید! هرگاه هدایتی از طرف من برای شما آمد، کسانی که از آن پیروی کنند، نه ترسی بر آنهاست، و نه غمگین شوند.»

نکته: (و) و جمیعاً هر دو بیان کننده این است که به تعداد بیشتر از دو نفر فرمان هبوط صادر شده است.

چنین برداشت می شود که قبل از هبوط گویی جلسه ای و محکمه ای برگزار شده بوده و در آن خداوند سخنرانی نموده است برداشت اینجانب این است جمیعاً شامل تمام انسانهای حاضر در آن جلسه است تمام انسانهایی که تا آن لحظه توسط سازوکار جنتی خلق شده بودند.

قطعاً خداوند می دانسته که انسانهای ارضی پسینی اکسپریمنتال و حس گرا هستند و ۵ حس هم بیشتر در اختیار ندارند و اینقدر هم جسارت دارند که صوتی را که به گوش خود نشنوند انکار کنند اگر این منطق را بپذیریم دلیل دیگری است که جمیعاً را شامل همه انسانها از آغاز تا قیامت که حاضر در آن جلسه نبوده اند قلمداد نکنیم.

رویکرد عرفانی به آیه می گوید بیش از ۲ نفر یعنی ، همه انسانهای اول تا قیامت . ولی طبق این فرضیه اهبطوا در زمان آدم و حوا شامل هبوط جمعی از انسانها بوده است که هر دسته بعد از هبوط در یک منطقه جغرافیایی مشخص دور هم جمع شده و اولین قبیله ها را تشکیل داده اند. بدون اینکه با هم در ارتباط بوده باشند . و اهبطوا شامل همه انسانهای تا آن زمان مشخص خلق شده می شود نه همه انسانهای قابل خلقت تا قیامت

قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (البقرة/۳۸) گفتیم: «همگی از آن، فرود آید! هرگاه هدایتی از طرف من برای شما آمد، کسانی که از آن پیروی کنند، نه ترسی بر آنهاست، و نه غمگین شوند.»

برداشت می شود این کلام هم مخاطب حی داشته و تفسیر این آیه به مفهوم انتزاعی آیندگان مشکل دارد

إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِيهَا وَبَصِلِهَا قَالَ أَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَّا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكُمْ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ (البقرة/۶۱)

و (نیز به خاطر بیاورید) زمانی را که گفتید: «ای موسی! هرگز حاضر نیستیم به یک نوع غذا اکتفا کنیم! از خدای خود بخواه که از آنچه زمین می‌رویاند، از سبزیجات و خیار و سیر و عدس و پیازش، برای ما فراهم سازد.» موسی گفت: «آیا غذای پست‌تر را به جای غذای بهتر انتخاب می‌کنید؟! (اکنون که چنین است، بکشید از این بیابان) در شهری فرود آید؛ زیرا هر چه خواستید، در آنجا برای شما هست.» و (مهر) ذلت و نیاز، بر پیشانی آنها زده شد؛ و باز گرفتار خشم خدائی شدند؛ چرا که آنان نسبت به آیات الهی، کفر می‌ورزیدند؛ و پیامبران را به ناحق می‌کشتند. اینها به خاطر آن بود که گناهکار و متجاوز بودند.

**مقایسه ماجرای هبوط قوم موسی با هبوط نخستین:** مخاطب اهبطوا در هر دو مورد یک جمع بیشتر از ۲ نفر است و در مورد قوم موسی اهبطوا به انسانهای حی و موجود گفته شده آیتی برای مقابله قرار دادن با اهبطوا زمان آدم ع یعنی جمع انسانی هبوط کرده اند. برداشت می شود مخاطب اهبطوا افرادی حی و موجود و مخلوق بوده اند که همه این رساله برای اثبات این مطلب است که هبوط شامل فقط آدم و حوا نبوده بلکه جمعیتی که تا زمان خطای آدم و حوا مخلوق گشته بودند هم شامل می شده

گو اینکه در اهبطوا مصرا منظور از اهبطوا از یک جای بهتر به یک جای پست تر است .

### چرا آیات مرتبط با لا تقربا همگی الشجره آمده؟ (معرفه)

آن درخت نزد آدم و حوا معرفی شده است احتمالاً آن را در فرآیندی از خلقت خود دیده بودند اینکه اعلام می کند به این درخت خاص نزدیک نشوید اگر با دید قسمت پلید یهودیت به ماجرا نگاه کنیم خدا موجودی است نعوذ بالله هوس باز که با بازی کردن با سایرین بالاخص انسان لذت می برد لذا بدون هیچ دلیلی میلیونها + یک نوع شجر خلق می کند به انسان می گوید بقیه میلیونها را من کاری ندارم ولی به این نوع خاص نزدیک نشو خوب اگر خداوند را دافع البلیات بدانیم که انسان را از خطری مصون و محفوظ دارد قاعدتا در جایی چون جنت که وادی امن و ایمن است باید اولاً آن خطر را از اطلاع او پنهان دارد . ثانیاً اگر هم موردی انسان را تهدید می کند آن را براندازی کند ثالثاً انسان را از دسترس به آن خطر نگه دارد نه اینکه مخصوصاً آن خطر ( درخت خاص) را برجسته (بولد) کند. لذا برداشت اینجانب این است که آن درخت (دستگاه) از لوازمات جنت بوده و هست و خواهد بود ولی تضاد ذاتی با نوع انسان دارد ولی به هر حال هر دو باید در جنت باشند

به نظر بنده در جنت پس از قیامت که بهشتیان مجدداً به آن عروج می‌کنند آن درخت (دستگاه) و کارکردش برای نوع انسان امتحان داده جنت مکان، معرفی شده است و دیگر نه کنجکاو نسبت به آن دارد و نه عصیانگری می‌کند.

یک احتمال این است که آدم و حوا در قسمتی از مراحل خلقت خود با این درخت (دستگاه جنتی) خاطره‌هایی داشته‌اند و معرف حضورشان بوده است. یا این درخت کار مهمی را در جنت انجام می‌داده که توجه آن دو را جلب کرده است حالاً نهی خدا در مورد نزدیک نشدن به این شجره و عصیان آدم و حوا توجیه پیدا می‌کند.

### آیا شجره، وسیله امتحان آدم و حوا (انسان) در جنت بوده است؟

کسانی هم که می‌گویند خدا صرفاً برای امتحان انسان آدم و حوا آن درخت خاص را آفریده است. جواب: ۱- سوال: - آیا جنت قرارگاه ثابت است یا محل امتحان؟ اگر قرارگاه است که هست امتحان معنی ندارد، محلی است که تغییر و تحول در آن راه ندارد و معنای امتحان این است که امتحان‌کننده به تغییرات درک و روحیات امتحان‌شونده پی ببرد و از طرفی امتحان فقط در مورد موجودات مختار و مکلف صدق می‌کند چون جواب امتحان مجردات که مشخص است ۱- اگر جواب آری دهیم پس باید بپذیریم انسان در جنت در حال تکوین و تکامل (حداقل روحی) بوده است ۲- ولی با بررسی جلسه‌ای که خداوند برای معرفی انسان به ملائکه داشته، در می‌یابیم: در بالاترین حد مراد بین انسان و خدا، که خداوند در جواب ایراد سایر ملائکه و اشکال و اعتراض جنیان (به سرکردگی شیطان) جلسه‌ای تشکیل داد و آزمون همگانی گرفت ملائکه کم آوردند و گفتند جز آنچه به ما آموخته‌ای چیزی بیش نمی‌دانیم (قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ) (البقرة/۳۲) فرشتگان عرض کردند: «منزهی تو! ما چیزی جز آنچه به ما تعلیم داده‌ای، نمی‌دانیم؛ تو دانا و حکیمی.» آنگاه به انسان گفت بگو؟ و وقتی انسان اسما حسنی را گفت یا (جلوه‌گری کرد) همه صداها و اعتراضها خوابید این واقعه را مظهر امتحان انسان نمی‌توان نامید چون در آدم ع این حد از معرفت تثبیت شده بود و هم خدا، هم آدم ع، می‌دانستند و در آن جلسه آدم ع صرفاً اعلان عمومی کرد آن معارف را و در نتیجه فرض اینکه می‌گویند هدف خلقت آن شجره (دستگاه) امتحان آدم ع (نوع انسان) بوده، محل اشکال است.

نکته: بلکه می‌توان گفت الله به واسطه انسان (آدم ع) معارف جدید را که همان اسماء الله است را به ملائکه برگزیده تعلیم داد.

اگر سوال بالا را از ملا اعلی و وجه صفات کریمه الهی بیان کنیم، نتیجه فرق می‌کند، مثلاً: آیا احتمال دارد همه این وقایع به کارگردانی خداوند واقع شده باشد تا انسانها به زمین و دارالامتحان هبوط کنند؟ در اینصورت آیا این عمل مصداق مکر خداست؟ آیا سختی‌ای که ما امروز در این دنیا می‌کشیم خواست خدا بوده؟ در اینصورت آیا دستاوردی که نصیب ما میشه ارزش تحمل و صبر بر سختیها را دارد؟

## بدت و بررسی امکان وجود عورات در جنه (اگر سوات را به عورات ترجمه کنیم)

اینکه عورات خود را با برگ پوشاندند یعنی عورات آنها با جنت سازگاری ندارد و احساس شرم کردند و

الف) اگر مرجع بدت را خود آدم و حوا ببینیم: اینکه پس از نوشیدن از آن درخت (دستگاه) تازه، عورات آنها پیدا شد ۲ احتمال دارد ۱- یا قبل از آن عورات بوده ولی از دید سایر بهشتیان به صورتی پنهان بوده و نیازی به پوشاندن نداشته اند ۲- یا قبل از آن، عورات نبوده اند (و پس از این واقعه عورات و دستگاه تناسلی خلق شده اند) و به تعبیری قائل شدن به خلقت تکوینی (مرحله ای) جسم انسان در جنت که این با اصل خلقت دفعی در جنه در تعارض قرار میگیرد پس نمی پذیریم.

که در آن صورت، حتی می توان ادعا کرد قبل از آن لذت جنسی وجود نداشته است.

ب) اگر مرجع بدت را از سوی تماشاچی بیرونی بگیریم یعنی وقتی آدم و حوا آن خطا را کردند عوراتشان و سواتشان برای دیگران پیدا شد به علاوه اینکه آیات دیگر به داشتن لباس در جنه اشاره شده است در اینصورت می توان گفت قبل از آن هم آدم و حوا دارای عورات بوده اند و نزدیک شدن به آن درخت و چشیدن از آن نه روی جسم آنها که روی لباس جنتی آنها تاثیر داشته است. (همچون اسیدی که وقتی روی پارچه ای می ریزد آن را می خورد و از بین می برد)

با این تحلیل اینکه آن دو تلاش کردند با برگهای جنت خود را بپوشانند تائید می کند که بدت از دید سایرین بهشتی منظور آیه بوده و آن دو، می خواستند خود را از دید آنها بپوشانند.

در هر صورت عورات در بهشت کارکرد توالد نداشته اند از طرفی می دانیم در جنت هیچ الم و دردی وجود ندارد لذا نباید درد دوران بارداری جنس مونث وجود داشته باشد. (تازه همین تفاسیر منوط به این است که سوات را به عورات (و آلات جنسی) ترجمه کنیم)

به همه این دلایل سازو کار خلقت انسان در جنت به غیر از روال جهان مادی می باشد و به احتمال زیاد به این درخت (دستگاه) خاص مرتبط بوده است

## درک اختلاف معنایی سوات و عورات در قرآن

### بررسی سوات در قرآن

لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا الْأَعْرَافَ/۲۰ مرسوم: تا آنچه را از اندامشان پنهان بود، آشکار سازد  
بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ (الأعراف/۲۲) مرسوم: اندامشان [= عورتشان] بر آنها آشکار شد؛ و شروع کردند به قرار دادن برگهای (درختان) بهشتی بر خود، تا آن را بپوشانند.

قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ (الأعراف/۲۶) لباسی برای شما فرستادیم که اندام شما را می پوشاند  
نَزَعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا (الأعراف/۲۷) مرسوم: و لباسشان را از تنشان بیرون ساخت تا عورتشان را به آنها نشان دهد!

قَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ (طه/۱۲۱) مرسوم : (و لباس بهشتیان فرو ریخت،) و عورتشان آشکار گشت و برای پوشاندن خود، از برگهای (درختان) بهشتی جامه دوختند!

فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْءَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَا أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْءَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ (المائدة/۳۱)

سپس خداوند زاغی را فرستاد که در زمین، جستجو (و کندوکاو) می کرد؛ تا به او نشان دهد چگونه جسد برادر خود را دفن کند. او گفت: «وای بر من! آیا من نتوانستم مثل این زاغ باشم و جسد برادرم را دفن کنم؟!» و سرانجام (از ترس رسوایی، و بر اثر فشار وجدان، از کار خود) پشیمان شد.

به راحتی می توان فهمید منظور قرآن از سوءه جسد و کالبد انسان است

فَوَسَّسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكِينَ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ (الأعراف/۲۰)

سپس شیطان آن دو را وسوسه کرد، تا آنچه را از اندامشان پنهان بود، آشکار سازد؛ و گفت: «پروردگارتان شما را از این درخت نهی نکرده مگر بخاطر اینکه (اگر از آن بخورید)، فرشته خواهید شد، یا جاودانه (در بهشت) خواهید ماند!»

پس در آیه‌ای که سواتهما به کار برده شده منظور جسد و کالبد و جسم بوده است

در نتیجه ترجمه سواتهما به آلهای تناسلی آن دو یا عورات غلط است صرفاً کالبد و جسد مادی منظور بوده است .

شاید به واسطه خطای آدم و حوا آن حريم امن و آن محافظ قانونی ، آن لباس ایمنی ناکارآمد شده و عناصر پلیس جنت آنها را دستگیر کرده و در زندان جسم محبوس کردند .

تا هم قانون جنت که لازم الاجرا است اجرا شود و استتار بردار نباشد و همه ساکنین جنت ببینند که حتی اشرف مخلوقات هم در برابر خطا مجازات می شود و لذا نظم جنت برقرار بماند و...

از طرفی انگیزه کسانی که سوات را به آلت ترجمه کرده اند ( احتمال زیاد یهودی اندیش بوده اند ) می خواهند بگویند آدم ع کار خوبی کرد به آن درخت نزدیک شد و این نقیصه جسمانی را رفع کرد ( گویی خدا دشمن یا رقیبی برای ما است )

به هر حال در ترجمه مسئله سواتهما (اجساد و ابدان ) آن دو نیست بلکه آنچه از آن جسدها ، آشکار گشته است ، است چیزی که حتی بر خود آنها پوشیده و پنهان بوده است

این مطلب را کنار این بگذارید که کلیه اعمال داخلی جسم انسان به طور کاملاً اتوماتیک و طبق برنامه استاندارد و از پیش تنظیم شده ای و بدون دخالت اراده انسانی در حال انجام است و ما به عنوان اراده هیچ نقشی در تولید و ساخته شدن جسم خود نداریم ( مباحث فرعی تأثیر اراده بر جسم را فعلاً کنار بگذارید )

در نتیجه می توان گفت با اتفاق افتادن این خطا از یک ظرفیت بالقوه جسم آنها پرده برداری شد .

## عورات در قرآن

... أَوْ الطُّفْلَ الَّذِيْنَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ... (النور/۳۱) مرسوم : کودکانی که از امور جنسی مربوط به زنان آگاه نیستند...



...ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ... (النور/ ۵۸) مرسوم ... در سه وقت باید از شما اجازه بگیرند: پیش از نماز صبح، و نیمروز هنگامی که لباسهای (معمولی) خود را بیرون می‌آورید، و بعد از نماز عشا؛ این سه وقت خصوصی برای شمامست؛...

وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيْقٌ مِنْهُمْ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا (الأحزاب/ ۱۳) مرسوم : و (نیز) به خاطر آورید زمانی را که گروهی از آنها گفتند: «ای اهل یثرب (ای مردم مدینه)! اینجا جای توقف شما نیست؛ به خانه‌های خود بازگردید!» و گروهی از آنان از پیامبر اجازه بازگشت می‌خواستند و می‌گفتند: «خانه‌های ما بی‌حفاظ است!»، در حالی که بی‌حفاظ نبود؛ آنها فقط می‌خواستند (از جنگ) فرار کنند.

۱- کلمه "سوات" فقط در مورد واقعه تقرب به شجره به کار رفته است و قرآن هیچگاه کلمه عورات را در مورد آن واقعه به کار نبرده است یعنی این دو کلمه بار معنایی متفاوتی دارند و نباید به همدیگر ترجمه شوند .

۲- مفهومی که مورد نظر قرآن است از کلمه عورات ، بیشتر تاکید به حریم خصوصی زن یا خانواده دارد و معنای آلت جنسی از آن برداشت نمی شود . کما اینکه برای آلت جنسی بدون اینکه لازم به حیا ببیند ، کلمه فرج را به کار برده است . لذا ترجمه سوات به عورات غلط است و منظور از عورات را آلت جنسی گرفتن غلط است .

۳- سوات یعنی زشتیها و بدیهای آنها جمع مکسر سوء ، ربطی به آلت جنسی ندارد . اینکه برخی به آلت جنسی ربط می دهند در واقع می خواهند زشتی را به آن حمل کنند که در اینصورت خیانت به خلقت خداست . مگر امکان دارد ، خداوند چیز زشتی را خلق کند .!؟

۴- کاربرد سوات، (هما) به هر یک از آن دو بر می گردد یعنی برای هر کدام بیشتر از ۲ سوء . که بر فرض هم به معنای آلت تناسلی بگیریم ، جور نمی یاد .

۵- شاید اثر چشیدن آن ماده از شجره حساسیتی یا اثری مثل جوش ، تاول ، کهیر ، ... روی جسم جنتی آنها داشته همچون مبتلایان به وبا که پوست بدنشان و چهره شان به قدری زشت و مسمئز کننده می شود که خودشان به گوشه ای عزلت می جویند و خودشان را از دید بقیه می پوشانند .

۶- اگر کلا سوات را ، منفک از جسم جنتی، به روح منتسب کنیم ، می شود : غرور و عصیان ، زشتیهای روح هستند و همینطور " لباس التقوی خیر منکم " تقوی را لباس پوشاننده زشتیهای روح هستند

۷- نتیجه گیری اینکه : به هر حال ترجمه سوات به آلت جنسی غلط است .

۸- به راحتی می توان فهمید منظور قرآن از سوءه جسد و کالبد انسان است

۹- در این صورت می توان اینگونه تاویل کرد که آدم و حوا به واسطه خطایی که کردند به کالبد و جسم محبوس و زندانی شدند و گویی خود را زندانی جسم مادی خود دیدند .

## سوء یا سوی

اغلب علمایی که دستت به ترجمه قرآن زده اند سواتهما را جمع سوء یعنی بدی های آنها معنا کرده اند در حالیکه سوات از ریشه سوی است

و در آیه سواه اخیه هم اینکه سَوَّءَةً به کالبد بر می گردد عیان است  
فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْءَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَا أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِي سَوْءَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ (المائدة/۳۱)  
سپس خداوند زاغی را فرستاد که در زمین، جستجو (و کندوکاو) می کرد؛ تا به او نشان دهد چگونه جسد برادر خود را دفن کند. او گفت: «وای بر من! آیا من نتوانستم مثل این زاغ باشم و جسد برادرم را دفن کنم؟!» و سرانجام (از ترس رسوایی، و بر اثر فشار وجدان، از کار خود) پشیمان شد.  
در این آیه سواه به معنای جسد و کالبد هابیل نام برده شده است

در این صورت سویت از ریشه سواه به معنی کالبد دار کردن و مجسم کردن و شکل دادن به جسم انسان معنی می شود .

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (الحجر/۲۹)

هنگامی که کار آن را به پایان رساندم، و در او از روح خود (یک روح شایسته و بزرگ) دمیدم، همگی برای او سجده کنید!»

## مخاطبان ماجرای قالوا بلی به چه کسانی بر می گردد ؟

وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ (الأعراف/۱۷۲)

و (به خاطر بیاور) زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم، ذریه آنها را برگرفت؛ و آنها را گواه بر خویشتن ساخت؛ (و فرمود): «آیا من پروردگار شما نیستم؟» گفتند: «آری، گواهی می دهیم!» (چنین کرد مبادا) روز رستاخیز بگویند: «ما از این، غافل بودیم؛ (و از پیمان فطری توحید بی خبر ماندیم)»!  
سوال مثلا فلان انسان بدوی در فلان قاره دور افتاده ، اثلا خدای واحدی نمی شناسد، که اینجا مخاطب آیه باشد؟

مخاطب آیه همه انسانها نیستند، بلکه فقط فرزندان آدم ع است (برخی خلط می کنند که همه انسانهای نخستین را فرزند آدم ع می گیرند

با توجه به خط سیر خاندان نبوت که همگی به آدم ع می رسند برداشت می شود که این واقعه عینی بوده و اتفاق افتاده است و مخاطبان آن حداکثر ۱۲۴۰۰۰ پیامبر و نبی بوده اند . و اینکه برخی با دید عرفانی می

خواهند به همه مردم جهان توسعه بدهند نادرست است ، حداقل تا امروز تاریخ ثبت شده بشری (غیر از سلسله انبیا) هیچ فردی یا قومی قالوا بلی را تکرار نکرده است . و اگر آن افراد بر حرف خودشان پافشاری کنند ، مخصوصا مردم این عصر صفت موهومات به قرآن می دهند .

**وَأَشْهَدُهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ** : همگی به همدیگر شهادت دادند یا به عبارت دیگر " یک نفر بر نفسهای دیگر شهادت داد و نفسهای دیگر در مورد او شهادت دادند این اتفاق، فقط در یک جلسه واقعی مفهوم پیدا می کند و نه موهومی.

نکته : در مورد کیفیت این جلسه و اینکه چطور ۱۲۴۰۰۰ پیامبر قالوا بلی را گفته اند چیزی نمی دانیم (شاید مرتبط به کیفیت روح شود که به طور اعجاز و روحانی (انسی) و نه بشری (جسم ما بعد هبوطی) در جلسه حضور پیدا کرده اند

اگر اساطیر الاولین را مردان نسل اول بعد از هبوط بگیریم

وَإِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (الأنفال/۳۱)

و هنگامی که آیات ما بر آنها خوانده می شود، می گویند: «شنیدیم؛ (چیز مهمی نیست)؛ ما هم اگر بخواهیم مثل آن را می گوئیم؛ اینها همان افسانه‌های پیشینیان است!» (ولی دروغ می گویند، و هرگز مثل آن را نمی آورند).

یعنی مردم هر یک از آن قوم ها چیزهایی را از نسل اولشان شنیده بودند

یعنی نسل اول به عهد خود در مورد قالوا بلی عمل کرده بودند و به نسلهای بعدی انتقال داده بودند ولی نسلهای بعدی به انکار پرداخته و آنچه به آنها رسیده است را اساطیر می خوانده اند .

همانگونه که امروز برخی از مردم وقتی اخبار این وقایع را می شنوند ولو از زبان پیامبر خدا ولو با معجزات سنگین ولی باز انکار می کنند

پس انکار افراد به ضعف آن مردم بر می گردد نه اینکه وجود نداشته

## قالوا بلی و عهد الهی

وقتی از بزرگان یک قوم عهدی گرفته می شود قراردادی عهد نامه ای فرزندان آنها هم خود را مقید به رعایت آن می دانند پس به این طریق آن عهد به ما می رسد .

همچون قرداد وستفاليا که در آن بزرگان اقوام اروپایی با هم قرارداد بستند که خطوط مرزی این باشد .

آن عهد و امانت را یکبار قبل از خلق آدم ع به همه جنتیان عرضه کرد همه پا پس کشیدن وقتی الله انسان را خلق کرد الله آن را دوباره عرضه کرد

و اینبار هم همه جواب نه دادند و تکلیف متعلقه را خارج از وسع خود دانستند اما اینبار انسان گردن گرفت .

## بررسی آیه دلاهما بغرور در مورد آدم و حوا

فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ  
 أَنهَكُمَا عَنْ تِلْكَمَا الشَّجَرَةِ وَأَقُلُّ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ (الأعراف/۲۲)

ترجمه مرسوم : و به این ترتیب، آنها را با فریب (از مقامشان) فرود آورد. و هنگامی که از آن درخت چشیدند، اندامشان [= عورتشان] بر آنها آشکار شد؛ و شروع کردند به قرار دادن برگهای (درختان) بهشتی بر خود، تا آن را بپوشانند. و پروردگارش آنها را ندا داد که: «آیا شما را از آن درخت نهی نکردم؟! و نگفتم که شیطان برای شما دشمن آشکاری است؟!»

دلاهما بغرور یعنی آنها را از وجه غره و غرور دلالت و راهنمایی کرد . یعنی اول به حس غرور در آنها دمید، سپس ، به نیت خود، دلالت کرد . یا راهنمایی و دلالت شیطان طوری بود که حس غرور آن دو را زنده می کرد . به هر حال ۱- آسیب درونی آدم و حوا ( و به تبع همه انسانها ) غرور است چه اگر انسانها قادر شوند آن را مهار کنند ، دلالت شیطان اثری نخواهد داشت . ۲- زمین، بازی شیطان ، نقطه ضعف های نفسانی انسانهاست و حداکثر کارش دلالت و راهنمایی است و هیچگونه اجبار بیرونی یا زور فیزیکی یا ... در کار نیست .

در این آیه صحبتی از میوه ممنوعه نشده است(انگیزه شکم یا لذت خوراک مطرح نبوده) این موضوع وارداتی از تلمود است بلکه تقرب به آن درخت خاص و چشیدن آن ملاک تخلف انسان بوده است . چون سازوکار آن درخت یا دستگاه را ما نمی دانیم ، درک چشیدن دشوار است، ولی قطعاً اگر لازم بود خدا می فرمود، "خوردن میوه درخت" در نتیجه می فهمیم آن درخت میوه ای نداشته است یا اگر داشته آدم و حوا به میوه دست زده اند به قسمتی از درخت که قابل چشیدن بوده نزدیک شده بوده اند . یک نظر اینکه دلیلی که خود را توجیه کرده بودند این کار را بکنند، فقط کنجکاوی از مسئله ای بوده ( همچون نوزادی که دنیای اطراف خود را با حس چشایی و دهان خود کشف می کند ) و نه تخلف از حکم ، لیکن دلالت صریح قرآن عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى (طه/۱۲۱) است . ترجمه مرسوم (آدم پروردگارش را نافرمانی کرد، و از پاداش او محروم شد!) ترجمه جدید: ( آدم عصیان کرد نسبت به پروردگارش پس اغوا شد )دلیل انجام آن عمل ، اغوا ؛ و دلیل اغوا ،عصیان خود آدم ذکر شده است برداشت دیگری که از آیه می شود اینکه در جنت حس چشایی به عنوان یکی از محسوسات اصلی دارای کارکرد بوده است .

در واقع نمود بیرونی عصیان آدم نزدیکی به درخت بوده است نه برعکس یعنی آدم به خاطر درخت عصیان نکرد به خاطر عصیانی که درونش بوده به درخت نزدیک شده بود .

و نتیجه وضعی و طبیعی نزدیکی انسان با این درخت نمایان شدن سوات او است .

برداشت دیگر اینکه آدم و حوا پس از این اقدام به اشتباه خود پی بردند و اولین نشانه توبه اقرار به گناه است لذا سعی کردند نشانه عمل نادرست خود را پنهان از دیده ها کنند .

برداشت دیگر اینکه ما می دانیم الله به محض وقوع خطا از عمل آدم و حوا مطلع بوده است سوال : چرا خدایی که سریع الحساب است بالفور مجازات نکرده است؟ جواب : چون در عین حالیکه سریع الحساب است

دارای رحمت و وسعه نیز است لذا فرصت تفکر و پشیمانی و اقدام اصلاحی را به آن دو داده است به همین خاطر فرصت تلاش برای پوشاندن سوات خود را داشته اند با برگهای جنه .

## بررسی خطای آدم و حوا از وجه ظلم کردن

لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ (البقرة/۳۵)

نزدیک شدن به این درخت مصداق ظالم شدن است سوال : ظلم نسبت به چه کسی ؟ ۱- ظلم نسبت به آن درخت (دستگاه) یا محصول تولیدی آن (اطلاعات موجود نا کافی، قادر به پاسخگویی نیستیم باید پس از ظهور، از امام زمان بپرسیم) ۲- ظلم به نفس جسمانی خود با پیدا شدن عورات (در این صورت عورات زائده ای بر نفس جسمانی انگاشته می شود در نتیجه قابل قبول نیست) ۳- ظلم نسبت به خدا (با نافرمانی از حکمش، می توان قبول کرد با توجه به صراحت آیه عصی آدم ربه فغوی) ۴- ظلم نسبت به مکان جنت و ساکنینش (با عیان شدن سواتهما (جسدهاشان) که در آن مکان مصداق ناموزونی بوده است می توان قبول کرد) ۵- ظلم به سایر انسانهایی که در فرآیند خلقت قرار گرفته بودند و قرار بوده به نوبت شرف وجود پیدا کنند (می توان قبول کرد البته بعد از اینکه خداوند توبه آدم ع را پذیرفت و حکم هیوط جمعی به انسانهای حاضر را صادر کرد ما حق نداریم به آدم و حوا علیهما السلام جسارت کنیم)

## بررسی خطای آدم و حوا با از وجه محرکی به نام شیطان

فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ و به این ترتیب، آنها را با فریب (از مقامشان) فرود آورد. (الأعراف/۲۲)

أَقْلُ لَكُمْ إِنْ الشَّيْطَانُ لَكُمْ آعْدُوٌّ مُبِينٌ (الأعراف/۲۲)

کان من الجن ففسق عن امر ربه (به صراحت الله می فرماید ابلیس نسبت به امر رب اش فاسق شد یعنی سجده نکردن بر آدم بهانه بوده است و بلکه امتحانی از سوی الله برای او و سایر ملائک

(فسق، مقابل عدالت عبارت است از خارج شدن از طاعت به سبب گناه کردن و ترک دستورهایی خدای تعالی (بیرون آمدن از فرمان خدا). بیشترین موارد کاربرد فسق نسبت به کسانی است که بر حسب اعتقاد، مسلمان و مؤمن اند؛ لیکن در مقام عمل کوتاهی می کنند و مرتکب حرام یا ترک واجب می شوند. عنوان فسق بر منافقان و مشرکان نیز که بر حسب اعتقاد گمراه اند، اطلاق شده است. <sup>۱</sup>)

## بررسی خطای آدم و حوا از نظر انگیزه آن دو

سوال : موضوع وسوسه شیطان برای نزدیک کردن آدم و حوا به آن شجره (دستگاه) چه بود؟  
فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَينِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ (الأعراف/۲۰) سپس شیطان آن دو را وسوسه کرد، تا آنچه را از اندامشان پنهان بود، آشکار سازد؛ و گفت: «پروردگارتان شما را از این درخت نهی نکرده مگر بخاطر اینکه (اگر از آن بخورید)، فرشته خواهید شد، یا جاودانه (در بهشت) خواهید ماند!»

به صراحت آیه می فرماید دلیل عصیان آدم و حوا این بوده که می خواسته اند ملک بشوند و جاوید بشوند . یعنی ۱- احتمالاً این دو درخواست خود را ، از خداوند طلب (دعا) نکرده بودند چون در آن صورت بنا به آیه وَقَالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ (غافر/۶) پروردگار شما گفته است: «مرا بخوانید تا (دعای) شما را بپذیرم! کسانی که از عبادت من تکبر می ورزند به زودی با ذلت وارد دوزخ می شوند!» قطعاً جواب قانع کننده ای دریافت می کرد که در اینصورت می توان گفت به بیماری غرور و تکبر دچار شده بودند و باز اگر جسارت خود را البته در کمال احترام بالا ببریم می توان گفت آدم ع با دعا نکردن از خدا قبل از انجام خطایش به مرض استکبار دچار شده بوده و حتی عبادتش هم دچار مشکل بوده است . ۲ - اگر ملک را فرشته ترجمه کنیم یعنی آن دو جایگاه خود را از فرشته کمتر می دیدند ولی از آنجاییکه سجده فرشتگان را بر خود دیده این احتمال ضعیف است ۳- اگر ملک را پادشاهی (فرمانروایی ، حاکمیت) ترجمه کنیم (که مقبول است) در اینصورت سوالاتی مطرح می شود اول فرماندهی بر چه کسانی؟ جوابی که می شود داد (فرمانروایی در اجتماع معنا پیدا می کند، یعنی سایر انسانها نیز با سازوکار خلق جنتی وارد جنت شده بودند) چرا از خداوند نخواستند؟ چرا به جای امامت ، ملک شدن را خواستند (مثلاً نگفتند واجعلنا للمتقين اماماً) ۴ - احتمالاً آدم و حوا نسبت به آینده خود بیمناک بوده اند و ترس از دست دادن موقعیتشان را داشته اند پس به دنبال وسیله جاوید شدن می گشتند؟ . ۴- احتمالاً آدم و حوی نسبت به الله بیمناک بودند فکر می کردند که اگر هم بخواهند، الله برای آنها این خواسته ها را اجابت نمی کند؟ ۵- (شاید اینکه پیش خود، حد خواسته خود را خدا شدن یا فووقش در نظر گرفته بودند!) ۶- شاید آدم و حوی به هدایت الهی مشکوک بوده اند و با اینکه خدا صفات و اسماء حسنی را به آدم یاد داده بود ولی آنها در حد کلام باقی مانده و آن دو نتوانستند آنها را در فعل عیان کنند! ۷- ریشه موضوعی ملک شدن یا امام متقین شدن به آدم و حوی می رسد و این مسئله (حاکمیت و خلافت و فرمانروایی) به قدری اهمیت داشته و دارد که به خاطرش آدم ع فریب خورد و هبوط صورت گرفت و همه جریانات بعدی حول این محور اتفاق افتاده است . پس کسانی که می گویند افتراق دین از سیاست ، یا "مگر اسلام هم علم سیاست دارد؟" نه دین را می شناسند و نه سیاست و ملک را .

سوال مهم : چرا آدم ع بنا به آیه وادعونی استجب لکم خواسته خود را هر چه بود کنجاوی یا ملک یا ... با خدا در میان نگذاشت که باز خورد و جواب الله را بداند؟ با کمی تامل به این می رسیم که ایشان سرخود و احتمالاً همراه با سوء ظن نسبت به الله دست به آن اقدام زده است.

با توجه به آیه و عصی آدم ربه فغوی همه احتمالات بالا ممکن بوده است .

۱- این گفته شیطان تَكُونًا مَلَكِينَ برای وسوسه انسان نشان می دهد , اگر ملکین را دو فرشته ترجمه کنیم (که ترجمه های رایج چنین کرده اند) یعنی : انسان علی رغم همه توجهی و ارزشی که به او داده شده در خودش کمبود شخصیت احساس می کرده و جایگاه خودش را نمی شناخته که خام حرفهای شیطان شده یا جایگاه ملک از جایگاه فعلی آنها بالاتر بوده , که اگر این فرض را بپذیریم , یعنی در جنت هم مراحل تکوین شخصیت داشته ایم و داریم که احتمالا با آنچه در زمین مایه آزمایشات بوده متفاوت است در اینصورت می توان گفت ۱- سازوکار خلقت انسانها و کمال آنها در جنت متفاوت از سازوکار آنها در حیات ارضی است و ۲- آنجا هم خلقت جسم انسانها سیر و مراحل تکوینی داشته . ۳- اگر از وارد شدن به موضوع کیفیت و چیستی روح (و نفخت فیه من روحی) صرفنظر کنیم چون اطلاعات کمی از آن به ما داده شده است در جنت هم برای انسان یک سیر رشد تکوینی در نظر گرفته شده بود تا انسان سلسله مراتب مربوطه را بگذراند مثلا ( عبادت فکری و عقلی و شعائر) تا به مقام فراتر از ملک دست یابد . این تاویلات به شرطی است که ملک را فرشته ترجمه کنیم اما به نظر بنده ملک صرفا به معنای حاکم یا خلیفه بوده که در اینصورت همه موارد ذکر شده باطل می گردد .

۲- این گفته شیطان که أَوْ تَكُونًا مِنَ الْخَالِدِينَ نشان می دهد آن دو به حضور دائم در جنت شک داشته اند و مواردی آنها را نگران کرده بوده از طرفی نشان می دهد جنت به قدری جذاب و ارزشمند بوده است که این دو برای خالد شدن در آن حاضرند هر کاری بکنن ولو مخالفت از دستور مستقیم خدایشان یا آنها هم پس از مدتی اقامت در جنت دچار غرور شده , تکبر کرده و راجع به خلود خودشان و شرایطش از خداوند سوالی نکرده اند تا جوابی بگیرند که در اینصورت سرپیچی از حکم به خاطر تکبر توجیه پیدا می کند و به تبع مکافات جرم هم توجیه پیدا می کند این معنا را از این آیه می توان برداشت کرد که نَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنهَكُمَا عَنْ تِلْكَمَا الشَّجَرَةِ یعنی از طرف آدم و حوا در مورد خلود یا ملک شدن , پرسشی مطرح نشده یا داعی صورت نگرفته بود که خداوند جواب بدهد لذا در مواجهه با اتفاقی که رخ داده خداوند ندا می دهد اعلام نظر و موضع و تبیین موقعیت می کند (حالت دیگر اینکه اینها پرسیده اند ولی خداوند پاسخ نداده یا شرایط سختی گذاشته با توجه به صفات الله قابل قبول نیست )

پیروی از این بیانات یعنی آن دو نسبت به توانایی خدا برای تحقق ملک شدنشان یا عمر جاوید شک داشته اند و حاضر شده اند ریسک بدیلی که شیطان جلو پیشان می گذارد را بپذیرند.

یعنی تلاشهای بشری نباید به رسیدن به مقام خلافت متوجه و متمرکز گردد , بلکه , تلاشها باید برای راضی کردن خدا به جعل مقام خلافت در مورد آنها صورت پذیرد . (این نظر پایه نظریه ولایت امری را تشکیل می دهد )

## بررسی آیه شجره الخلد و ملک لایبلی

فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبُلَىٰ (طه/۱۲۰) ولی شیطان او را وسوسه کرد و گفت: «ای آدم! آیا می‌خواهی تو را به درخت زندگی جاوید، و ملکی بی‌زوال راهنمایی کنم؟!»

۱- به صراحت آیه بیان می‌کند مسئله فرشته شدن نبوده و مسئله فرمانروایی و حکومت و حاکمیت بوده است .

۲- می‌توان برداشت کرد که در جنت زوال برخی موجودات وجود دارد چون آدم ع مفهوم جاوید بودن را درک می‌کرده است و حاضر بوده برای آن هر کاری بکند لذا گفته برخی علما که برای ماقبل هبوط قائل به جنت ارضی بوده اند می‌تواند درست باشد .

۳- می‌توان برداشت کرد که مراحل وسوسه شیطان متعدد بوده است در این جلسه مذاکره (قال) وسوسه شیطان روی شخص آدم ع متمرکز شده و او را با انگیزه های مردانه تحریک می‌کند .

۴- اگر این آیات را جمع کنیم به این می‌رسیم که هم آدم ع به دنبال حکومت بوده است و قرآن در مورد حوا ع جداگانه چنین صراحتی را به کار نبرده است برداشت می‌شود که احتمالاً ملکه شدن خواسته حوی نبوده است ولی در آیات دیگر (هما) به کار رفته یعنی هر دو را فریفته ، میتوان برداشت کرد که احتمالاً شیطان چنین مذاکره دو نفره ای را هم با حوی داشته است . اینکه از موضوع آن گفتگو پیامی به ما نرسیده ۱- یا درجه اهمیت اش پایین بوده ۲- یا باعث گیجی و گمراهی انسان امروز می‌شده ۳- یا امری بوده که خلاف مصلحت بوده ۴- یا به نوعی زیر مجموعه ملک و خلد قرار می‌گرفته که لازم به توضیح بیشتر نبوده ولی حداقل می‌توان برداشت کرد از همان ابتدای خلقت انگیزه ها رابطه مستقیم با تفاوت‌های جنسیتی داشته است.

۵- در وسوسه ملک بی‌زوال، در جنت قاعدتاً منظور حکومت بر جنس انسان بوده است یعنی آدم ع می‌دانسته دسته ای از انسانها در حال تکوین جسمی و روحی ، طبق فرآیند خودش در دستگاه مربوطه در حال خلق هستند .

۶- نشان می‌دهد مفهوم ملک و حکومت حتی در خود جنت هم موضوعی شناخته شده بلکه رقابتی بوده است .

۷- شاید آدم ع دچار این اشتباه محاسباتی شده بوده که هر کس ملک دارد صاحب قدرت می‌شود به جای اینکه هر کس قدرت دارد صاحب ملک است . (قدرت را ولایت بدانیم )

۸- قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبُلَىٰ (طه/۱۲۰) یعنی در جنت مکالمه ها و مراوداتی بین آدم ع و سایر موجودات مقیم جنت برقرار بوده است و احیاناً آدم ع و حوا ع معلمانی از ملک داشته اند تا مراتب معرفت را به آنها آموزش دهد و در موقعیتهای انتخاب به راه درست راهنمایی کند .



۹- در این آیه چون نامی از الله نیست خام شدن و پذیرفتن ملک لایبلی از سوی آدم ع را شاید بتوان خواسته یک شورش در نظر گرفت ، متکبری که می خواهد با وجود ملک مطلق خداوند ملک جداگانه و شخصی خودش را ایجاد کند و این خواسته به قدری پر قدرت است که حتی کسی همچون آدم ع هم برای تصاحب ملک حاضر می شود هر کاری بکند. آیه و عصی آدم ربه فغوی این مطلب را تأیید می کند .

۱۰- اینجاست که نظریه " هدف وسیله را توجیه می کند " باطل می شود . هدفی ناحق و وسیله ای ناحق جز اخراج از موقعیت حقیقی خود نتیجه ای ندارد .

۱۱- اینکه در مورد حضرت آدم و حوا به این صراحت مطالبی حمل می شود دلیل بر برتری ما بر آن دو نیست که نتیجه اش غرور و غره شدن به خودمان شود ( که در اینصورت باز به دام شیطان افتاده ایم ) در بهترین حالت درسی که برای ما دارد این است : آن دو نفری که آن مقام و درجه را داشته اند و از همه حواس غیبی هم بر خوردار بوده اند ، مقهور و مغلوب وسوسه شیطان شدند، ما باید از هر آنچه موجب غرور و عصیان می شود بپرهیزیم تا تجربه او را تکرار نکنیم که آزموده را دوباره آزمودن خطاست .

سوال آدم ع بزرگ انسانهای خلق شده در جنت یا بزرگ چه دسته ای از مخلوقات بوده است ؟

طبق اخباری که رسیده بزرگ طایفه جن شیطان بوده چطور اجنه باید بزرگ داشته باشند ولی نوع انسی نباید بزرگ داشته باشد

## عصی آدم فغوی

خدا میگه : عصی آدم فغوی

۱- نگفته عصی الانسان فغوی یعنی منظورش صرفاً یک نفر بوده نه همه انسانهای آن دوره

۲- شیطان می گه لاغوبینهم

۳- حتی پیش خدا هم قبی در می یاد میگه من آنها را اغوا می کنم حال آنکه تا انسان به حدی تنزل نکند که عصیان به خدا نشود اغوا در موردش موضوعیت ندارد به عبارت دیگر اول انسان عصیان می کند بعد اغوا می شود نه برعکس

۴- اگر انسان قادر به کنترل خود شود که هرگز از فرمان خدا خارج نشود محال است اغوایی در موردش موضوعیت پیدا کند

۵- حالا این وسط شیطان هم که می خواد خودش را بیاندازد وسط بگه به من هم نگاه کنید توجه کنید گور پدرش

حرف خدا اینه حرف شیطان اینه

از بین این دو حرف کدام را باید پایه بگیریم کدام اصل و درست است

شیطان مال این حرف ها نیست دروغگوی بزرگ هیچ پخی نیست هی خودش را نخود می کنه

## بررسی خطای آدم و حوا از دید شیطان, آیا هدف شیطان عیان کردن سواتهما بوده است؟

آیا هدف شیطان برای انتقام گیری از انسان(که در اثر حسادتش به انسان و عیان شدن تکبرش منفور و ملعون درگاه الهی شده بود) نمایان کردن سواتهما بوده است؟

- ۱- شیطان به جنت دسترسی داشته است .
- ۲- شیطان می دانسته نوع انسان (بنا به شباهتش با نسناس) دارای سوات است چیزی که احتمالاً خود انسان (آدم و حوا) نمی دانسته اند یا سوات از دید سایر جنتیان پنهان بوده است .
- ۳- آیا شیطان می دانسته این درخت لباس جنتی را از جسم جنتی آن دو بیرون می آورد و سوات آنها را نمایان می کند یا نه؟
- ۴- احتمالاً شیطان دارای شبکه ای اطلاعاتی (از اجنه ساکن جنت) بوده که این حکم الله به انسان را شنود کرده اند و نقشه این نبرد را کشیده اند . شاید یکی از مخاطبین جمیعا در آیه هبوط همین اجنه مزدور بوده اند .
- ۵- شیطان با اجبار بیرونی و به زور فیزیکی آن دو را به نزدیک آن شجره , (دستگاه) ممنوعه نیاورده بلکه از داخل آنها به آنها نفوذ کرده و روی فکر آنها کار کرده و با وارد کردن خط فکری باطل آنها را واداشته به اختیار خود دست به این عمل بزنند .
- ۶- یعنی شیطان روی دشمن خود(یعنی انسان) کار جدی کرده و به ابعادی از روحيات و نفسانیات انسان اشراف پیدا کرده است
- ۷- شیطان با وسوسه هر دو نفر آدم و حوا (هما) قادر شد نقشه خود را عملی کند , یعنی شرط کارگر افتادن وساوس شیطان این است که همه افراد یک تیم و گروه را بفریبد, یعنی اگر در جماعتی, عده ای یا حتی یک نفر باشد که وساوس شیطان روی او بی اثر باشد , همان یک نفر می تواند کل جماعت را نجات دهد .
- ۸- اگر فرض کنیم که آدم و حوا دارای قویترین ایمان بوده اند قویترین حربه ای که شیطان استفاده کرد برای وسوسه آن دو این بود که نسبت به خدا و صفات کامله اش در دل آدم و حوا شک و شبهه بیافکند .

۹- سوال : آن درخت(دستگاه) چه جاذبه ای داشته که باعث شده آدم و حوا به خاطر شناخت آن حاضر باشند با دشمن خود مذاکره کنند و سخنان دشمن خود را بشنوند و تازه در مقابلش کم بیاورند و تابع او شوند ؟

### بررسی شیوه تفکر و فلسفه شیطان برای پایین آوردن انسان از مقامی که خدا برایش جعل کرده (خلیفه الهی)

وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَينِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ (الأعراف/۲۰)

- ۱- شیطان در فلسفه خود بنا را بر اشکال داشتن خداوند گذاشته و او را حسود معرفی می کند همان روندی که روح حاکم بر تلمود است.
  - ۲- این ماجرا برای پس از آن است که شیطان از خدا مجوز گرفت مبنی بر مهلت الی یوم معلوم چون نسبت دادن حسود به خدایی که حیات همه چیز آن به آن به اراده اوست بزرگترین جسارت یک مخلوق است و فقط از سوی کسی صادر می شود که اجازه خاص از خود الله داشته باشد. این آیه خبث ذاتی شیطان و صدق وعده الله را عیان می کند .
  - ۳- شیطان با اعتماد و ایمانی که به حقانیت وعده خدا دارد اینگونه علنا جسارت می کند .
  - ۴- شیطان در واقع با بازی کردن با انسان قصد دارد، شهوت قدرت طلبی و نمایش قدرت و تکبر بی حد خود را به خدا نشان دهد
  - ۵- اگر موجود عادی در جنت به خودش اجازه دهد که نسبت به خدا، صفت منفی حسادت را، فکر کند قطعاً نظم جنت به هم می خورد لذا هبوط کمترین مجازات برای خاطیان عالم جعل هست. چه شیطان، چه تابع او در آن زمان
  - ۶- اینکه شیطان توانسته آن دو را وسوسه کند یعنی حتی در جنت هم آدم و حوا فرصت انتخاب داشته اند و این دلیلی بر فرضیه تکوین مدارج روحی در جنت نیست . انتخاب بین خیر(حق) ۱ یا خیر(حق) ۲ مما یشتهون در جنت جاری است و اشکالی ایجاد نمی کند . اشکال وقتی ایجاد می شود که انسان به عنوان مخلوق مختار الهی بین حق ( اطاعت فرمان الهی مبنی بر لا تقربا هذه الشجره ) و باطل ( در اثر غرور و عصیان ) دومی را انتخاب کند که به محض وقوع این امر ، حداقل مجازات ، هبوط است .
- همچون کسی که می خواهد از یک آپارتمان ۱۰ طبقه پایین بیاید ۲ راه دارد یا راه حق که از آسانسور یا راه پله بیاید یا راه باطل ولی سریع ، ببرد . در اینصورت انتخاب راه پله یا آسانسور

انتخابی مما یشتهون است هر دو حق اند ولی انتخاب پرش یا قبلی ها انتخاب حق و باطل است لذا نتیجه باطل خوردن شدن و مرگ است ولی هر کدام از انتخابهای حق را بکند به مقصودش می رسد .

## تدبر در رجز خوانی های شیطان

قَالَ قَبِمَا أُغْوَيْتَنِي لَأُفْعِدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ (الأعراف/۱۶) مرسوم : گفت: «اکنون که مرا گمراه ساختی، من بر سر راه مستقیم تو، در برابر آنها کمین می کنم!

قَالَ رَبِّ بِمَا أُغْوَيْتَنِي لَأَزِينَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (الحجر/۳۹) گفت: «پروردگارا! چون مرا گمراه ساختی، من (نعمتهای مادی را) در زمین در نظر آنها زینت می دهم، و همگی را گمراه خواهم ساخت، وَلَأُضِلَّهُمْ وَلَأُمْنِيَهُمْ وَلَأَمْرَهُمْ فَلْيُبْتِغُوا آذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَأَمْرَهُمْ فَلْيَعْبُرُوا خَلْقَ اللَّهِ وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا (النساء/۱۹) (۱)

و آنها را گمراه می کنم! و به آرزوها سرگرم می سازم! و به آنان دستور می دهم که (اعمال خرافی انجام دهند، و) گوش چهارپایان را بشکافند، و آفرینش پاک خدایی را تغییر دهند! (و فطرت توحید را به شرک بیالایند!)» و هر کس، شیطان را به جای خدا ولی خود برگزیند، زیان آشکاری کرده است.

از این نقل قول آیه می فهمیم :

- ۱- لحن شیطان به قدری تند و سنگین است که نسبت به صبر الله فقط باید گفت سبحان الله
- ۲- خدا را نسبت به خودش در مقام اغواگر خطاب می کند (نوعی فحش و تهمت به الله ) و من اظلم ممن افترى على الله همان نگاهی که پیروان تلمود به خدایشان نسبت می دهند و او را مقهور یعقوب و سایرین می خواهند .
- ۳- و با غیظ می خواهد برای خدا خط و نشان بکشد
- ۴- چون زورش به خدا نمی رسد به اشرف مخلوقاتش (که به تازگی معرفی کرده است از روی حسادت ) گیر داده است.
- ۵- کاربرد کلمه ازینن از سوی شیطان نشان می دهد ساختار ذهنی اش زینتگرا و ظاهر گراست و اتفاقا به همین دلیل نتوانست باطن انسان را ببیند و خود را به فنا داد . مستفاد می شود هر گونه سرمایه گذاری معنایی انسان روی خودش از دید و دستبرد شیطان محفوظ است و انسانها با خیال راحت از شیطان می توانند روی تعالی معنوی خود و سایرین سرمایه گذاری کنند .
- ۶- شیطان در این آیه مستقیم خداوند را خطاب قرار داده است.می توان فهمید پس انسان که به لحاظ ظرفیت بالاتر از او خلق شده اگر با الله صحبتی (دعایی) کند قطعاً الله به او پاسخ می دهد . تأیید کننده آیه نحن اقرب الیه من حبل الوريد است
- ۷- راز اینکه موجودات ارضی باعث اغوای انسان نشود این است که آنها را زینت و نعمت الهی ببینیم نه زینت دنیا . قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ

الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (الأعراف/ ۳۲) بگو: «چه کسی زینتهای الهی را که برای بندگان خود آفریده، و روزبهای پاکیزه را حرام کرده است؟!» بگو: «اینها در زندگی دنیا، برای کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ (اگر چه دیگران نیز با آنها مشارکت دارند؛ ولی) در قیامت، خالص (برای مؤمنان) خواهد بود.» این گونه آیات (خود) را برای کسانی که آگاهند، شرح می‌دهیم!

۸- و دشمنی شیطان با انسان نه به خاطر خود انسان (که بالاخره انسان هم یک مخلوقی از جانب الله است) که به خاطر گردنکشی اش نسبت به خود الله بوده است. و این کلید اصلی است که اگر فهم انسان شود، انقلابی در نفس و آفاق به پا می‌شود، که در آن صورت انسان نه به خاطر خودش، که به خاطر جسارت شیطان نسبت به خدا قیام می‌کند و دشمن شیطان می‌شود.

۹- تکبر شیطان به قدری است که خودش هم نمی‌فهمد چه می‌گوید، من گمراه می‌کنم من امر می‌کنم من با آرزو می‌فریبم من اغوا می‌کنم و من من من ... در حالیکه خود او و تک تک انسان‌ها و همه موجودات دیگر که فضای خلقت را پر کرده‌اند همگی با اذن الله نعمت حیات دارند. و این گنده‌گویی‌ها جز عربدهکشی یک بی‌سر و پا و بی‌ریشه چیز دیگری نیست ضلالت و اغوای انسان فقط از راه عصیان خود او (امر پروردگارش را) پدید می‌آید و شیطان جز یک سگی که وظیفه اش پارس کردن است، نیست. پس همگی این قانون را زمزمه می‌کنیم که: ای شیطان از دست ما عصبانی باش و از این عصبانیت بمیر.

## شناخت ابلیس، الشیطان، شیطان از دیدگاه قرآن

در مکالمه‌هایی که قبل از خلقت آدم ع به عنوان اولین نوع انسانی آمده است آن جن مختار، کاملاً محترمانه و با نام ابلیس مخاطب و شناسانده می‌شود.

ابلیس، پس از خطای محاسباتی که از روی قیاس ظاهری مرتکب شد و باعث طرد و رجم از مقام اش گردید به الشیطان شناسانده می‌شود، یعنی آن جن خاص که سرکرده مخالفان بوده است و معرفه همگان است. وقتی در مورد آن طایفه خاص جنیان، که پیرو الشیطان هستند، صحبت می‌شود کلمه شیطان (فردی در دستگاه الشیطان) به کار رفته است.

شیطان مدام به نوکرانش دستور می‌دهد فیلمهایی بسازند و کتابهایی بنویسند و ... که او را خیلی بزرگ و قوی جلوه دهد که هر کاری می‌تواند انجام دهد با عروسک با کارتون با روشهایی که مردم را گول بزند

یک چیزکهایی می‌سازند ولی دروغ دروغ

ملعون ۲ عالم

احمق ترین موجودات عالم

مگر می‌شود مخلوقی خالق خود را دشمن بگیرد و اینگونه ضد او شود

## بررسی و درس آموزی از اشتباه شیطان (شیطان قربانی چه شد که مغضوب الله گردید؟)

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا (الإسراء/۶۱) (به یاد آورید) زمانی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید!» آنها همگی سجده کردند، جز ابلیس که گفت: «آیا برای کسی سجده کنم که او را از خاک آفریده‌ای؟!»

سوره ۳۸. صاد آیه ۷۵-۷۸

قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِيَّ أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ  
قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ  
وَأِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ  
ترجمه

(خداوند) فرمود: «ای ابلیس! چه چیز تو را مانع شد که برای موجودی که به دستان قدرت خویش خلق کردم سجده نکنی؟ تکبر کردی یا از بلند مرتبه گانی؟! ابلیس گفت: «من از او بهترم، مرا از آتش آفریدی و او را از گل» خداوند فرمود: «پس از این درگاه بیرون شو که تو رانده شده‌ای. و همانا لعنت من تا روز رستاخیز بر تو خواهد بود»

کان من الجن ففسق عن امر ربه (به صراحت الله می فرماید ابلیس نسبت به امر رب اش فاسق شد یعنی سجده نکردن بر آدم بهانه بوده است و بلکه امتحانی از سوی الله برای او و سایر ملائک

- ۱- در اسرا ۶۱ الله به صراحت ابلیس را جزء ملائک مخاطب قرار داده است پس وجود شیطان قبل از طردش به نام ملک ابلیس شناسانده شده است .
- ۲- اینکه ملائک سجده کردند یعنی خلقت آدم ع صورت گرفته بود چون قبلش همین ها با خدا محاجه کرده بودند و نسبتهای یسفک الدماء و فساد فی الارض به نوع انسان زده بودند . یعنی شیطان تا این لحظه هم غرور خود را پنهان از دیگران کرده بود . راه شناساندن خبث ذاتی انسانها (مختارها) در معرض امتحان عملی قرار دادن آنهاست .
- ۳- اینکه هیچ ملک دیگری در رد یا تائید این استدلال شیطان نظری نداده اند و اثلا دخالت نکرده اند یعنی خود را ذیل مقام ابلیس می دیده اند .
- ۴- اینکه الله گفته ابلیس را نقل قول کرده است برداشت می شود : الف - الله در برخورد با مسائل صراحت کامل دارد و نیاز به هیچ لاپوشانی و مخفی کردن ندارد ب - الله وقتی اجازه و اختیاری را

تفویض می کند، خودش آن را نقض نمی کند مثلاً در این مورد با اینکه جسارت شیطان غیر قابل انکار است ولی الله اجازه واقع شدن آن را داده است. ج - برای الله تبیین مسئله و مشکل و راه حل ارائه دادن در اولویت است و در این مسیر آزادی بیان کاملاً وجود دارد، حتی برای خبیث بالذاتی مانند ابلیس. د - این آیه به روشنی تفاوت حکومت ولایت الله و الرسول و اولی الامر را با حکومت دیکتاتوری نشان می دهد اینکه سرکوبگرایی و دیکتاتور مابانه برخورد نکرد و اجازه مخالفت را به ابلیس داد و به جای عدم او، باطل بودن و ناحق بودن او را اثبات کرد. ه - این درس بزرگی از ولایت الله است و ابطال نظریه دموکراسی (تکثر سیاسی با بازی با رای عوام) و اشکالاتی که به سیستم سنترال پالیسی (حکومت سیاسی متمرکز) وارد می کنند.

۵- گفتار ابلیس و این که خود را ذیل مرکزیت و خالقیت خداوند تعریف می کند (خلقتی) نشان می دهد که حتی ابلیس هم خداوند را به عنوان تنها حاکم مقتدر (لم یکن له کفوا احد که هیچ هم کفوی ندارد) قبول دارد پس معیاری به دست ما می رسد هر کس خداوند را به عنوان حاکم و قاضی و خالق نشناسد دون مقام شیطان است.

۶- این دستگاه فکری که، موجودی همه امور را حتی فهم خود از مسائل، ذیل اراده و حکم و منظر الله تعریف می کند پایه و مایه دستگاه معرفتی و روش اندیشیدن در نظام الهی است این نظم اندیشه به راحتی بر فلسفه اصالت ابژه و فلسفه اصالت سوژه قاهر است و بدیل کاملاً مناسبی برای حذف ضالتهای تولید شده در آن دستگاه هاست.

۷- دعوا و مسئله شیطان بر سر نزدیکی و قرب الی الله و کسب رضی الله عنه نیست بلکه بر سر خودنمایی و تفاخر و تکبر به سایرین است اینگونه که دلیل سجده نکردن خود را قیاس جنس آدم با جنس خود معرفی می کند. یعنی، از قبل هم چون جنسش بهتر از سایر ملائک بوده و فرصت تکبر به آنها را داشته حفظ موقعیت می کرده است نه اینکه از روی اخلاص و برای خدا عبادت کرده باشد. این درسی است که معنای جدیدی از تکبر را می شناساند: همه کسانی که با آویزان کردن خود به خانه و ماشین و سایر زینتهای دنیوی قصد شناخته شدن در ذهن سایرین را دارند، خواسته یا نخواسته اشتباه شیطان را تکرار می کنند. (مثلاً راننده خودرویی لوکسی که از احساس تصور عابرین نسبت به خود، حظ و لذت می برد و اثلا نیتش صرف انتقال فیزیکی از یک نقطه به نقطه دیگر نیست)

۸- مفهوم خیر و نفع و نیکی و لذت و... با مرکز مختصاتی الله، حتی برای ابلیس هم پذیرفته شده است و شاخصی برای اندیشه ها است.

۹- حکم الله اخراج است. یا از مقام ملک ارشد بودن یا از مکان جنت (با توجه به اینکه بعدها آدم و حوا را فریفت یعنی امکان تردد در جنت را داشته پس گزینه اول محتمل تر است)

۱۰- آیه با مخاطب قرار دادن شیطان می فرماید: چون رجیم هستی اخراج شو، نه اینکه چون اخراج شدی رجیم هم شدی؟! با مراجعه به آیاتی که کلمه رجیم به کار رفته است متوجه می شویم رجیم به معنای سنگسار نیست مثلاً (قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْ أَنَّا رَهَطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ (هود/۹۱) ترجمه مرسوم: گفتند: «ای شعیب! بسیاری از آنچه

را می‌گویی، ما نمی‌فهمیم! و ما تو را در میان خود، ضعیف می‌یابیم؛ و اگر (بخاطر) قبیله کوچکت نبود، تو را سنگسار می‌کردیم؛ و تو در برابر ما قدرتی نداری!» با استفاده از المعانی که ترمینولوژی لغت را در زبان عربی را آورده است مفاهیم، طرد شده، نفرین شده، دور شده است، برگردان غیب را گفتن و ... بیان شده است ولی اگر کاربرد کلمه ترجمه را مبنا قرار دهیم به معنای برگردان کردن، معنای رجیم به این مفاهیم نزدیکتر است (تغییر کرده از ماهیت اصلی خود) و دور شده از هدف خلقت اصلی خود. با این تحلیل حکم اخراج خداوند به رجیم شدن شیطان برمی‌گردد به عبارت دیگر گویی خداوند گفته است: من موجودی که از هدف خلقتی خودش منحرف شود (چه برسد به اینکه ۱۸۰ درجه شود) نمی‌خواهم پس خارج شو از امکانات و جایگاهی که به تو داده ام.

۱۱- با توجه به اینکه در آیات قبلی، خداوند به شیطان الی وقت المعلوم فرصت داده بود و در این آیه که زمان یوم الدین به حی بودن شیطان بر نمی‌گردد به لعنت خدا به او بر می‌گردد با جمع این دو آیه، برداشت می‌شود، قرار نیست شیطان تا روز قیامت فرصت شر آفرینی داشته باشد، و احیانا به زودی (وقت المعلوم) شرش از این حیث تمام می‌شود. ولی لعنت خداوند تا روز قیامت بر او جاری است. ان شالله برسد روزی که با اثبات بندگی خود به خداوند، شیطان را منکوب و سرکوب و مغلوب کنیم

در میان خوبان بودن مهم نیست، عضوی از خوبان بودن مهم است. «فسجد الملائكة كلهم - الا ابليس = ۱۸ تکبر، مانع تعبد و تسلیم است. «استکبر و کان = ... ابلیس از قبلش کافر شده بود ولیکن ترک سجده کفر او را بر ملا کرد. «کان من الکافرین»

## بررسی کاربرد دو کلمه انسان و آدم در قرآن

آدم

- ۱- وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (البقرة/۳۱) سپس علم اسماء [= علم اسرار آفرینش و نامگذاری موجودات] را همگی به آدم آموخت. بعد آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: «اگر راست می‌گویید، اسامی اینها را به من خبر دهید!»
- ۲- أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ (یس/۶۰) ۳- فَوَسَّوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ (طه/۱۲۰)
- ۴- عَصَى آدَمَ رَبَّهُ فَغَوَى (طه/۱۲۱) ۵- أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ (مریم/۵۸) ۶- وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسَى وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا (طه/۱۱۵) و ...

همه مربوط به عالم جعل و بررسی های معرفتی و سازوکار تغییرات انفسی است

انسان

دو نوع بیان وجود دارد ۱- در تبیین خلقت



وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ (الحجر/۲۶) ما انسان را از گل خشکیده‌ای (همچون سفال) که از گل بد بوی (تیره رنگی) گرفته شده بود آفریدیم!

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ (النحل/۴) انسان را از نطفه بی‌ارزشی آفرید؛ و سرانجام (او موجودی فصیح، و) مدافع آشکار از خویشتن گردید!

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ (المؤمنون/۱۲) و ما انسان را از عصاره‌ای از گل آفریدیم؛  
سلاله ؟

۲- در تبیین ویژگیهای کلی و عمومی همه انسانها

خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأَرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ (الأنبياء/۳۷) (آری)، انسان از عجله آفریده شده؛ ولی عجله نکنید؛ بزودی آیاتم را به شما نشان خواهم داد! وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ إِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا (مریم/۶۶) انسان می‌گوید: «آیا پس از مردن، زنده (از قبر) بیرون خواهم آمد؟!» و ...

**نکته :** همه موضوعات مربوط به خلقت ماقبل هبوط و مابعد هبوط به مخاطب انسان بوده است نه آدم

گویی قرآن اصرار دارد که خلقت اولین را به انسان نسبت دهد نه آدم ع و بین این دو تفکیک قائل شده است . که در اینصورت محدود کردن خلقت انسان ها به فقط یک جفت انسان (آدم و حوا ع) قبل از هبوط اشتباه است .

## مسئله خلیفه الهی نوع انسان

با بررسی آیاتی که جعل خلیفه در آن اشاره شده است :

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (البقرة/۳۰)

(به خاطر بیاور) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من در روی زمین، جانشینی [= نماینده‌ای] قرار خواهم داد.» فرشتگان گفتند: «پروردگارا! «آیا کسی را در آن قرار می‌دهی که فساد و خونریزی کند؟! (زیرا موجودات زمینی دیگر، که قبل از این آدم وجود داشتند نیز، به فساد و خونریزی آلوده شدند. اگر هدف از آفرینش این انسان، عبادت است)، ما تسبیح و حمد تو را بجا می‌آوریم، و تو را تقدیس می‌کنیم.» پروردگار فرمود: «من حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید.»

يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ (ص/۲۶)

ای داوود! ما تو را خلیفه و (نماینده خود) در زمین قرار دادیم؛ پس در میان مردم بحق داوری کن، و از هوای

نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف سازد؛ کسانی که از راه خدا گمراه شوند، عذاب شدیدی بخاطر فراموش کردن روز حساب دارند!

- ۱- برداشت می شود از آنجایی که این مکالمه قبل از خلقت آدم ع صورت گرفته است از ابتدا هم خداوند انسان را برای ارض در نظر گرفته بود . (و با توجه به فرضیه عالمین موازی ، عالم غیب و عالم شهادت شاید در مورد کیفیت هبوط بتوان نظر داد که هبوط نه الزاما فیزیکی که نوعی فرود باطنی بوده است مثلا با گرفتن حواس درک جنتی ، از انسان ها
- ۲- در حالیکه هیچ اسمی از انسان نیست، الله مهمترین صفت مخلوق جدیدش را ویژگی و صفت خلیفه الهی معرفی می کند.
- ۳- الله خلیفه گری را در انسان جعل می کند یعنی ربطی به خلق جسم مادی او ندارد و خلیفه گری صفتی است در عالم معنا
- ۴- اینکه الله از تمام اسامی و صفاتی که به انسان یاد داد صفت خلیفه الهی را برای معرفی او برگزیده است یعنی این صفت بزرگترین و برگزیده و مجموع صفات است .
- ۵- اینکه خلیفه در جای دومی که در قرآن به کار رفته نسبت به داوود ع به کار رفته می توان درک کرد که معنای خلیفه فرماندهی و ملک و فرمانروایی و حکومت و حاکمیت بوده است .
- ۶- در اینصورت برداشت می شود اولین نکته ای که در مورد خلقت انسان حتی قبل از خلقتش برای خداوند مطرح بوده مسئله نظام حکومت و حاکمیت انسانها بوده است . پس کسانی که می گویند اسلام فلسفه حاکمیت و حکومت ندارد، احمقند .
- ۷- اینکه وقتی الله اعلام خلیفه الهی انسان را می کند ملائک موضع می گیرند و نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ جمع می بندند یعنی همه آنها و به تبع همه موجودات جنت ، قرار بوده بروند تحت حاکمیت انسان و از طریق انسان حکم الهی در موردشان جاری شود ، یعنی انسان در مقام خلیفه الهی باید ملائک را تسخیر کند و به تبعیت بکشاند و مطیع امر الهی کند . که در این صورت جبهه کاری بزرگی به روی انسان گشوده می شود . فهم و درک عمل و کارایی هر ملک و روابط آنها با همدیگر و دادن دستور کار به آنها به طوری که سلسله اولی الامر به حکم ولایت الله برسد و اراده الله جاری و ساری و راضی گردد . که در اینصورت باید به آنچه بر ما غیب است اشراف پیدا کنیم . حالا معنای آیه ذیل را می فهمیم .  
إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا (الأحزاب/ ۷۲) مرسوم : ما امانت (تعهد، تکلیف، و ولایت الهیه) را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم، آنها از حمل آن سر برتافتند، و از آن هراسیدند؛ اما انسان آن را بر دوش کشید؛ او بسیار ظالم و جاهل بود، (چون قدر این مقام عظیم را نشناخت و به خود ستم کرد)!
- ۸- اینکه وقتی ریشه یابی کنیم جنگ ها و منازعات بشری را به این می رسیم که علت العلل عدو شدن بعضهم لبعض در تلاش برای خلیفه شدن بر دیگری بوده است . در حالیکه الله جعل

- خلیفه را از جانب خود نسبت می دهد . این نظریه یعنی همه کسانی که در طول تاریخ تلاش کرده اند با هر وسیله ای به هدف خلیفه گری برسند در اشتباه بوده اند .
- ۹- یعنی تلاشهای بشری نباید به رسیدن به مقام خلافت متوجه و متمرکز گردد ، بلکه ، تلاشها باید برای راضی کردن خدا به جعل مقام خلافت در مورد آنها صورت پذیرد . (این نظر پایه نظریه ولایت امری را تشکیل می دهد )
- ۱۰- با همین استدلال می توان بطلان ماجرای سقیفه (جعل خلیفه توسط تعدادی از بزرگان انصار و مهاجر) را ثابت کرد .
- ۱۱- با همین استدلال می توان بطلان ماجرای انتخاب (جعل)خلیفه بعد از خود توسط خلیفه اول را ثابت کرد .
- ۱۲- با همین استدلال می توان بطلان ماجرای جعل یک شورای ۶ نفره برای جعل خلیفه بعدی را ثابت کرد .
- ۱۳- با همین استدلال می توان اثبات کرد اینکه علی ع از سوی خداوند به عنوان خلیفه جعل شده است .

### فرضیه ای در مورد مکان هبوط (بر اساس فرضیه دو عالم موازی غیب و شهاده )

با توجه به آیه **وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً** (البقرة/۳۰) که قطعاً زمان آیه قبل از خلقت نوع انسان در جنت ( ما قبل از هبوط ) بوده ، مکان خلقت انسان ارض معرفی می شود و از طرفی می دانیم تا قبل از هبوط ، انسانها قادر به درک وسایل جنت و فرشتگان و خادمان جنتی بوده اند(احتمالاً با حواسی اضافه بر حواس ۵ گانه فعلی ، لیکن بعد از آن ماجرا ها، الله سایر حواس مربوطه را گرفت و فقط ۵ حس را برای انسانها باقی گذاشت . یا آن لباس (ظرف روح) را گرفته و لباس جدیدی (ظرف جسم) اعطا کرده )

با این تفاسیر و با احتیاط کامل شاید بتوان گفت " مکان جنت نخستین ، قبل هبوط جایی روی همین ارض بوده است و پس از برداشته شدن برزخ (پرده بین عالم غیب و عالم شهاده ) جنت و جهنم موعود هم در همین ارض مستقر است ."

در اینصورت تعریفی که از یوم القیامه می شود نیز تغییر می کند : " دوره ای که پرده برزخ ، برداشته می شود و حواس تعطیل شده انسانها فعال می شود و پوشیده های (فعلی) عالم غیب که کاملاً با عالم شهاده منطبق هستند همزمان برای انسان ها قابل درک می شوند "

انواع مکالمات و توضیحاتی که در قرآن برای مرحله یوم القیامه بیان شده موید مطلب فوق است . پس از فوت انسانها و خارج شدن روح از ظرف جسم ، مجدداً آن حواس به انسانها عودت می یابد . در اینصورت بسیاری از عذابهای جهنمی یا لذات بهشتی با این حواس درک می شوند .

این فرضیه می تواند بسیاری از اتفاقات غیر عادی زندگی انسانها را توجیه کند که توسط عوامل ,خارج از درک محسوسات ۵ گانه ,(در عالم غیب) به وقوع می پیوندد .

عالم با فتحه روی لام یعنی چیزی که علم به آن تعلق بگیرد در اینصورت عالم غیب یعنی چیزی که علم به آن تعلق نگرفته است , نه اینکه یک جهان فیزیکی غیر وجود دارد جدا و مستقل و منفک از ارض .

در این صورت تعریف جدیدی از امور عرفانی , و علوم غریبه , قابل ارائه می گردد : تلاش برای درک علل و شرایط موثر بر روند امور در عالم غیب ,(یا غیبیات عالم ) بدون در اختیار داشتن ابزار حسی مربوطه .

با توجه به کاربرد کلمه عقل در قرآن ,برداشت می شود ما با استفاده از ابزار عقل باید جای خالی آن حواس را برای درک غیبیات عالم پر کنیم

شاید بتوان گفت خداوند می خواسته با محدود کردن حواس ما به عدد ۵ , ظرفیت استفاده از عقل را در ما پرورش دهد .

## نظریه ای در مورد یوم القیامه

یوم را به دوره و عصر ترجمه می کنیم نه یک چرخه کره زمین دور خودش به مدت ۲۴ ساعت

ماهها بلکه سالهایی که در آن حساب و کتاب عملکرد هر کس را بررسی و نمره دهی می کنند . و کاملا محدود که شروع و پایانی دارد .

یوم الدین را به یوم قیامت ترجمه می کنند ولی به نظر بنده یوم الدین شامل یوم القیامه و پس از یوم القیامه (دوره استقرار جنه و جهنم ) است . به کل آن دوره یوم الدین می گویند که شروعش با یوم القیامه شروع ولی پایش با پایان یوم القیامه پایان نمی یابد الی الابد ادامه دارد.

سوالی که باقی می ماند در مورد لحظه یا چگونگی بر افتادن این پرده برزخ در یوم القیامه است که با توجه به سوره تکویر برای آن توضیحاتی داده می شود .

تصور غالب این است که در قیامت قرار است کل ارض یکباره منفجر شود و نیست کامل شود و سپس خدا در یک کره دیگری انسانها را زنده کند و به حساب و کتاب آنها پرداخته شود . که با این فرضیه آن تصور به کلی فرو می ریزد .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ (التکویر/۱) مرسوم : در آن هنگام که خورشید در هم پیچیده شود

برای درک معنای کورت به آیه دیگری که این کلمه به کار رفته است مراجعه می کنیم : خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يَكُوِّرُ اللَّيْلُ عَلَى النَّهَارِ وَيَكُوِّرُ النَّهَارُ عَلَى اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ (الزمر/۵) مرسوم : آسمانها و زمین را بحق آفرید؛ شب را بر روز می پیچد و روز را بر شب؛ و خورشید و ماه را مسخر فرمان خویش قرار داد؛ هر کدام تا سرآمد معینی به حرکت خود ادامه می دهند؛ آگاه باشید که او قادر و آمرزنده است! ( کلمه کورت به طور جداگانه بررسی می شود )

مرکز فهم را روی مخاطب انسان می گذاریم ، یعنی چیزهایی که انسانها در آن عصر نزدیک و ما قبل قیامه می بینند

وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ (التکویر/۲) و در آن هنگام که ستارگان بی فروغ شوند، ( و یوم القیامه در آخر الزمان وقتی است که شهرها به قدری آلودگی هوا دارند که انسانها نور ستاره ها را نمی توانند ببینند ) اینکه فرض کنیم ،الله به خاطر زدن زنگ پایان امتحان بشریت کل چند میلیارد ستاره هستی را خاموش کند دور از عقل است . اگر مرکز فهم را روی ناظر مستقر در ارض بگیریم نه اینکه آن ستاره بی نور شود بلکه ناظر مستقر در ارض نور آن ستاره را نمی بیند . اگر این اصل را به عنوان ابزار درک این سوره قرار دهیم آیه قبلی می شود : ۱- زمانی که بشر به حدی (از علم ) می رسد که چرخش خورشید را روئیت می کند . یا ۲- واقعه ای مثل کسوف طولانی نور خورشید را از نظر ناظر ارضی می گیرد ،گویی خورشید پوشیده شده است .

وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ (التکویر/۳) و در آن هنگام که کوهها به حرکت درآیند، ( در آخر الزمان انسان با تکنولوژی کوه ها را صاف می کند و جابه جا می کند و استخراج معادن و ... یک معنای دیگر اینکه امروز بشر با ثبت عکس از کوه های (بالاخص شنی ،بومی عربستان ) با دوربین های مخصوص و بالا بردن سرعت کاملا برایش عیان شده است که کوهها با یک حرکت بسیار کندولی پیوسته ، همچون دریاها سیر و حرکت دارند ) در بدترین حالت وقتی که همزمان چند آتشفشان در زمین رخ دهد یا همزمان چند صفحه های گسل به حرکت در آیند .

وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ (التکویر/۴) و در آن هنگام که بارزش ترین اموال به دست فراموشی سپرده شود، ( ۱- در آخر الزمان با استقرار حکومت ولایی و اصالت دادن به کمال انسانی ، اموال تابع و مسخر ،اراده انسان ها فی سبیل الله می شود یا ۲- به قدری اوضاع اجتماعی و فرهنگی ، جنگ ها و ... زیاد می شود که افراد برای نجات خود از خیر ،همه اموال خود می گذرند )

وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ (التکویر/۵) و در آن هنگام که وحوش جمع شوند، ( آخر الزمان : ۱- دوره ای که پس از ظهور آقا و استقرار حکومت عدل وی ،تعادل در همه موجودات برقرار می شود و حیوانات وحشی هم می توانند با هم حشر داشته باشند )

وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ (التکویر/۶) و در آن هنگام که دریاها برافروخته شوند،(آخر الزمان : یا بر اثر جنگ های دریایی ، یا بر اثر نشت نفت و آتش گرفتن آن در سطح دریاها اینطور به نظر می یاد که انگار دریا آتش گرفته است )

وَإِذَا النُّفُوسُ رُوِّجَتْ (التکویر/۷) و در آن هنگام که هر کس با همسان خود قرین گردد،( خوشبینانه : روزی که پس از استقرار حکومت مهدوی ، ۱- چنان سیستمی برقرار می شود که همه انسانها ، همسان(زوج یا زوجه ) خود را پیدا می کنند و تفرد از بین می رود ۲- بدبینانه با توجه به اسرا ۲۵ که نفوس را راجع به مردان به کار برده آیه معنا می شود دوره ای که مردها با هم زوجیت تشکیل می دهند )

وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ (التکویر/۸) و در آن هنگام که از دختران زنده به گور شده سؤال شود:( ۱- خوش بینانه : مردم جهان به چنان درجه ای از علم و معرفت می رسند که( در مورد همه اشتباهات انسانها از جمله زنده به

گور کردن دختران که گناه رایج زمان نزول آیه بوده است) مجرمین را مورد سوال و بازخواست قرار می دهند .  
تاریشه کن شود ۲- بدبینانه : (

بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ (التکویر/۹) به کدامین گناه کشته شدند؟! (در آخر الزمان : ۱- مردم قائم به قسط ، علتها را جویا شده و بازخواست می کنند و عقلانی ، گناهان را مورد مواخذه قرار می دهند )

وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ (التکویر/۱۰) و در آن هنگام که نامه های اعمال گشوده شود، (فعال شدن حواس تعطیل شده و گویی فرو افتادن پرده های غیب )

وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ (التکویر/۱۱) و در آن هنگام که پرده از روی آسمان برگرفته شود، (فرو افتادن پرده های غیب )

وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ (التکویر/۱۲) و در آن هنگام که دوزخ شعله ور گردد، (جایی مثل آتشفشان ها )

وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ (التکویر/۱۳) و در آن هنگام که بهشت نزدیک شود، (یا کیفیت و لوازم زندگی جنتی ، مثل روباتهای خدمتگذار و شرایط ایده آل زندگی مادی و ... برای همه خوبان )

عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أُخْضِرَتْ (التکویر/۱۴) (آری در آن هنگام) هر کس می داند چه چیزی را آماده کرده است! (فرو افتادن پرده های غیب )

وَلَقَدْ رَأَهُ بِالأُفُقِ المُبِينِ (التکویر/۲۳) او (جبرئیل) را در افق روشن دیده است! (برای پیامبر پرده غیب فرو افتاده بود و ایشان حواس درک غیب را داشته اند )

وَمَا هُوَ عَلَى الغَيْبِ بِضَنِينٍ (التکویر/۲۴) مرسوم : و او نسبت به آنچه از طریق وحی دریافت داشته بخل ندارد! ترجمه درست تر : حضرت جبرئیل (حامل وحی) چیزی از آنچه باید از غیب به پیامبر می رساند کم نکرد هو به ه در رأه بر می گردد. در این صورت ثابت می شود که چیزی برای پیامبر ص پوشیده نبوده و به طور کامل از غیب (از منظر ما ) اطلاع داشته است . یعنی همه روایات و احادیث منقول از ایشان در مورد موضوعات غیب از سایرین، صحت دارد ، در نتیجه هم به عنوان برای اشراف به عالم غیب راهنمای ماست. هم رسوا کننده کسانی که تهمت و افترا به ایشان بسته اند و ایشان را مجنون یا مریض می خواندند .  
این آیه مجدد تاکید می کند که ما با همین ابزار عقل فعلی باید به غیب مشرف شویم .

## آیاتی که کلمه الشجره در آنها به کار رفته است .

مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (القصص/۳۰) از میان یک درخت ندا داده شد که: «ای موسی! منم خداوند، پروردگار جهانیان!

۱- چرا از بین این همه اشیا دیگر خداوند درخت را انتخاب کرد . با توجه به آیه نفخت فیه من روحی شاید بتوان گفت نفخه به داخل ظرف (جسم انسان) می توانسته در شجره ای (دستگاهی) صورت بگیرد .

الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا (یس/۸۰) همان کسی که برای شما از درخت سبز، آتش آفرید.  
شاید بتوان گفت در جنت نوع جن که از جنس آتش هستند توسط شجره ای ( دستگاه خاص خلقت جن (مخلوق می گردند .

با توجه به اینکه جن علی رغم مختار بودن باید تابع انسان باشد این آیه شاید مجوزی است برای ما که جن را به تسخیر و ولایت درآوریم ولایت به معنای استفاده از آنها در جایی که برای آن خلق شده اند در کلیت دستگاه خلقت

وَالنَّجْمِ وَالشَّجَرِ يَسْجُدَانِ (الرحمن/۶) و ستاره و درخت برای او سجده می کنند!

سوال : چرا در کنار نجم با وجود این همه مخلوق دیگر توجه انسان را به شجر معطوف می کند و فرمانپذیری اش ( شاید دلیل این باشد که شجر (دستگاه خلقت جنتی) کاملا مطیع و طبق فرمان محصولات را تولید می کند و خدمات می دهند )

لَا يَلْوَنَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زُقُومٍ (الواقعة/۵۲) قطعاً از درخت زقوم می خورند،

وجود درخت خاص به نام زقوم در آخرت که بدیل دنیایی ندارد ، تمرین دادن فکر انسانها که درختانی غیر از آنچه می شناسید وجود دارند(در حال حاضر ، غیب ، حواس ما انسانها هستند ) پس ما نباید تعجب کنیم از وجود شجره (دستگاه) که می توانسته آدم و حوا( یا هر کس دیگر را ) بفریبد .با این تحلیل و اینکه مشتم نمونه خروار است ، به این می رسیم که هر انسان دیگری هم که بود(غیر از معصوم ) ممکن الخطا بوده است لذا هیچ انسانی حق ندارد نسبت به این دو بزرگوار جسارتی روا دارد به علاوه اینکه آن دو با توبه مقبول از آن خطا نجات پیدا کردند ولی هر یک از ما هنوز در امتحان لا تقربا با... مربوط و خاص به خود هستیم .

واما این مطالب چه درسی برای امروز ما دارد ۱- امتحان نخستین (تکبر که شاخص گناهان باطنی است) در مورد تک تک ما انسانها جاری و ساری است ۲- هبوط جمعی از انسانها بوده نه صرفاً دو نفر ،یک بخش از مخاطبان جمیعاً احتمالاً جماعت جنیان و شیاطین بوده اند که همراه انسان به عالم دون جنت هبوط می کنند تا جنت از لوث وجود متخلفین آنها پاک شود .

## شجره و امتحان الهی ( تفاوت جنت ما قبل از هبوط ، جنت ما بعد از یوم القیامه )

با توجه به آیات بلا و امتحان می توان فهمید که همگی مربوط به عالم ارض است

إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (الکهف/۷) ما آنچه را روی زمین است زینت آن قرار دادیم، تا آنها را بیازماییم که کدامینشان بهتر عمل می کنند!

یعنی اشیا فقط در ارض مایه امتحان می شوند پس ، آن درخت (دستگاه ) نه برای نوع انسان و نه سایر موجودات ساکن جنت مایه امتحان نبوده است. می دانیم برای ما انسانهای این عصر، این عالم ارضی امتحان است و اختیار ما فقط نافذ در این دنیا است و در آخرت که جایگاه قرار و ثبات است دیگر امتحانی در کار نیست

اما در این آیه ، اینکه آدم و حوا ، از نزدیک شدن به آن شجره (دستگاه) خاص بر حذر شده اند یعنی خداوند به آنها قدرت و توان انتخاب را داده بوده حتی در جنت می توان برداشت کرد که جنت پسینی پس از یوم القیامه با جنت ماقبل از هبوط فرق داشته باشد. در جنت نخستین ، نظام تکامل خاصی برای انسان ، طراحی شده بود (دسترسی به همه چیز حیث شئتما ) که اگر آدم ع صبر می کرد به درجات لازم می رسید .

شاید پس از برگزاری مراسم قیامت مخلوقات انسی جدید پروردگار مجددا به مکانیسم قبلی آموزش و تکامل (زمان خلق آدم) برگردند و اثلا نیازی به امتحانات ارضی نباشد . یا این دوره آموزشی انسانهای امتحان شده در ارض ، یک منبع آموزشی کاملی را تهیه کرده باشند و یک نظام آموزشی کاملی را طراحی کرده باشند ، که مخلوقات جدید انسی خدا صرفا با رجوع کردن به تجربیات آنها مدارج تحصیلی و تکمیلی را طی کنند . و اصل "کسی که تجربه ها را نیاموزد ملزم به تکرار آن است " باعث شود جدیدالخلقه ها تجربه ها را بیاموزند تا آنها را تکرار نکنند .

با توجه به کشفیات و اختراعاتی که نوع انسان انجام داده است و اینکه روز به روز تکنولوژی نعمتی جدید را در اختیار انسان می گذارد ، می توان گفت که در جنت ما قبل از هبوط از این چیزها خبری نبوده است و می توان حدس زد که در جنت ما بعد از قیامت همه این ابزارها و نعمتها باید وجود داشته باشد لذا جنت ما بعد از قیامه با جنت ما قبل از هبوط تفاوت دارد . البته چون این کشفیات با الهام الهی و با سلسله علل طولی به اراده الله می رسد ، در هر صورت ، ساخته شدن جنت ما بعد از قیامه هم به خود الله بر می گردد . این مطالب، پایه نظریه ساخت بهشت توسط خود انسانها را تشکیل می دهد .

## سطح اختیار انسان و جن در ماجرای نزدیکی به شجره

می دانیم شیطان که از طایفه جن می باشد سالها عبادت خداوند را کرده بود یعنی خلقت جن متقدم و قبل تر از خلقت نوع انسان بوده است همچنین می دانیم در سوره الرحمن الله دو گروه جن و انسان را مخاطب قرار می دهد یعنی هر دو گروه اختیار داشته اند:

- سوال حد اختیار ؟ تا زمان نزدیکی آدم و حوا به آن درخت (دستگاه) جنیان جرات نزدیکی به آن شجر را نداشته اند یا حد اختیارشان کمتر از آن بود چون اگر نزدیک شده بودند قطعا از جنت اخراج شده بودند و شیطان امکان تردد در جنت را نداشته



- در واقع وسوسه شیطان به این عمل به نوعی همدستی او با نوع انسی را در این شورش نشان می دهد چه بسا اگر بتوان در نهانخانه و عمق افکار و اراده شیطان نفوذ کرد به این برسیم که مشکل او (نعوذ بالله) رو کم کردن از خود خدا بوده نه انسان
- اینکه الله به اشرف مخلوقات خودش دستور داده که به این شجر (دستگاه) نزدیک نشود می توان برداشت کرد که هیچ یک از مخلوقات خدا، ساکن در جنت، اجازه نزدیک شدن به این درخت (دستگاه) را نداشته اند (جبرا یا اختیارا) یعنی احتمالا این درخت (دستگاه) یک جایگاه ویژه ای در نظام خلقت جنتی داشته است در نتیجه می توان برداشت کرد اثلا اینطور نیست که خدا برای بیرون کردن انسان از جنت مخصوصا همچنین نقشه ای کشیده باشد.
- ظاهرا مجازات تخلف از حکم الله در جنت، عدم است ولی وقتی در محکمه عدل الهی آدم و حوا مواخذه و توبیخ می شوند و انسان با "فتلقى آدم کلمات" توبه کرده و به صفات الله او را قسم می دهد دیگر مخلوقات به فاصله بین خلقت خود و او واقف شدند و لذا حقی از اعتراض برای خود نیافتند به علاوه اینکه اثلا همین ماجرا سبب شد تا الله با سایر ملائکه و مخلوقات دانش پذیر، درس بزرگ توبه را بدهد. که اگر این مطلب را قبول کنیم می توان برداشت کرد (حداقل در جنت ما قبل از هبوط) ملائکه دارای ظرفیت ثابت دفعی نبوده اند بلکه به مرور زمان و بسته به خواست الله ظرفیت تعالی بیشتر برایشان ایجاد می شده است.
- یعنی مجردات تا ابد در درجه ثابتی نیستند بلکه درجنت نظام ارتقا درجه خاصی برای آنها تعریف شده است.
- شاید مقدار عبادت مطابق شعائر مرسوم یکی از شاخصها و میزانهای ارتقا درجه باشد کما اینکه گفته می شود شیطان ۶۰۰۰ سال عبادت سنگین داشته و به درجه خاصی از تقرب رسیده بود.
- اینکه در ماجرای سجده بر آدم از بین همه مخلوقات و موجودات جنت فقط شیطان بوده که مخالفت کرده و اینکه هیچ یک از سایر ملائکه این عمل شیطان را در آن زمان تقبیح نکرده اند می توان برداشت کرد شیطان یکی از مقربترین و درجه بالاترین مخلوقات حرم الهی در جنت بوده است. به طوریکه سایر ملائکه حتی جرات بیان اعتراض به او را نداشته اند. یعنی خود را ذیل او می دانسته اند
- یا از نگاهی دیگر اینکه ملائک بهانه آورده اند "که ما خود تو را تسبیح می کنیم از خلق این موجود که یسفک دماء می کند دست بردار و منصرف شو" شاید بتوان برداشت کرد که نوعی کینه یا حداقل سوال در دل همه ملائکه بوده که چرا خداوند مخلوق تازه به دوران رسیده ای را اینقدر جاهت می دهد و بزرگ می شماردو بر آنها خلیفه می کند و از طرفی چون جرات بیان اعتراض را نداشته اند در مقابل اعتراض شیطان سکوت کردند و شاید این سکوت را بتوان نوعی همراهی با او تلقی کرد که شیطان را هوا برداشته که می تواند، خاکی بودن انسان را بهانه کرده، جلو اراده الله بایستد و آنچنان گستاخانه از حکم صریح حاکم مطلق سر باز زند.

- اینکه انسان حتی قبل از خلقتش ویژگی ای دارد که می تواند به محض خلقت مسجود ملائک شود یعنی سازوکار رشد او (به واسطه اختیارش) قابل مقایسه با دیگر مخلوقات الهی نیست در سرعت زمانی و ظرفیت کمالی.
- اینکه از ملائک فقط این ۲ دلیل اعتراضی نقل شده و هیچ کلام اعتراضی بین خودشان ثبت نشده می توان گفت بقیه ملائک هم، هم عقیده و موید این ۲ مطلب بوده اند. اینجاست که به عظمت جلسه ای پی می بریم که الله جلو اعتراض و درخواست بهترین مخلوقاتش می ایستد و انسان را خلق می کند

### سکوت ملائکه در ماجرای نزدیکی آدم و حوا به شجره

- سوال اگر موجودی همچون شیطان می توانسته با نوع انسان مراد و ارتباط برقرار کند ولو از جنس وسوسه چرا خبری از سایر ملائکه نیست تا نسبت به انسان توصیه به حق و توصیه به صبر کنند و مانع خطای انسان شوند
- سکوت ملائکه ۳ معنی دارد ۱- الله مشخصا فرمان داده که به انسان کمک نکنید (که با توجه به محیط سلم جنت بعید است و اتفاقا عکس آن بیشتر محتمل است) ۲- سکوت ملائکه به خاطر اعتراض و شکایت پنهانیشان نسبت به انسان بوده که جرات عیان کردن آن را نداشته اند (که با توجه به حداقل عبودیت اجباری ملائکه وقوع چنین احتمالی بعید است) ۳- انسان به مقام خودش چنان غره شده بود که هیچ کس یا ناصحی را نمی دید و اگر هم توصیه ای می شنید متکبرانه آن را رد می کرد (با توجه به اینکه شیطان وسوسه حکومت جاوید به او داده بود می توان پذیرفت که انسان قبل از وقوع خطا چشم و گوش بسته و گنگ شده بود و لذا این گزینه محتمل تر است)

### برخی احتمالات در مورد انگیزه های خلقت انسان (در نسبت با سایر مخلوقات)

- اثلا شاید شیطان (با عقل ناقص و ناچیز خود و به حکم سر دسته معترضان بودن) نعوذ بالله قصد کودتا علیه خداوند را داشته آنگونه که بعدها به پیروان خود از جمله دکارت و کانت و داروین دستور داد که با انفکاک ذهن بشر، آنها را از اعتقاد به عالم غیب بگیرند و به نیچه دستور داد تا اعلامیه مرگ خدا را به زعم خودشان بخواند.
- با بررسی روند اتفاقات دوران خلقت انسان در بارگاه (عرش) الهی و اعتقاد به وجود نظام رشد و تکامل خاص جنت، شاید بتوان نتیجه گرفت روال منطقی رشد و ظرفیت همه مخلوقات ساکن در جنت اقتضا می کرده که الله موجودی جدید خلق کند تا میزان و شاخص درجه بندی کمال را

(خود شاخص را) چند درجه ای بالاتر ببرد و قله جدیدی از کمال را به مخلوقات جنت (که خود را ذی حق ظرفیت رشد بیشتر می دانستند) معرفی کند. هر کدام از وقایعی همچون بعثت پیامبر، غزوات پیامبر، خلافت و ولایت علی ع، و... و واقعه کربلا و ... قطعا حد رشد و کمال مجموعه دستگاه خلقت را بالاتر برده است.

- در پایینترین حد ممکن و با کمال احتیاط، می توان گفت: سجده اجباری مخلوقات جنت، (ملائکه و ... (چه به خودش، چه به موجودی جدید الخلقه)) صفت عالی و متعالی الله را به کمال جلوه گر نمی شده لذا حضرت حق اراده خلق (شبهه ترین موجود به خودش را در روح و صفات آن) می کند در ظرف جسم مادی ولی مینیاتوری.

- با این فرض شاید سوال شود شاخص اشرف مخلوقات بودن انسان زمان مند است و هر آن ممکن است الله موجود جدیدی را خلق کند که ظرفیت کمال پذیری اش بالاتر از انسان باشد؟ جواب: گفتیم اگر میزان کمال را در انسانها اندازه گیری کنیم با هر یک از صفات الهی به عنوان میزان و ۱۰۰ آن را درجه پیامبر اکرم به عنوان اسوه حسنه در نظر بگیریم و آیه من قاب قوسین او ادنی یا فتبارک الله احسن الخالقین و نفخت فیه من روحی به این نتیجه می رسیم که "خیر" انسان کامل، متجلی در شخص پیامبر (ص) اسوه و حد نهایی دستگاه با عظمت خلقت بوده و هست و خواهد بود و قبل و بعد از ایشان هر پدیده ای هم که خلق شود ذیل ایشان قرار می گیرد.

### حدسیاتی در مورد شجره (پیش زمینه فرضیه شجره در جنت)

مفهوم دستگاه های شیمیایی و فیزیکی و الکترونیکی و سخت افزاری و نرم افزاری تازه ۲۰۰ سال یا حداکثر ۴۰۰ ساله برای مردم قابل درک و فهم شده از این منظر بهترین کلمه برای نشان دادن موجودی که عملیات و فرآیند خاصی را انجام می دهد (تعریف امروزی ماشین و دستگاه) برای قرنهای همان شجره بوده است

- با این تحلیل آن شجره (دستگاه) احتمالا یکی از لوازم بهشت است که می بایست باشد و در دوران پس از قیامت هم کسانی که لیاقت عروج به جنت را داشته باشند احتمالا دوباره قادر به روئیت آن درخت (دستگاه) خواهند شد ولی این تجربه سنگین و مراتب کمال معرفتی و روحی شان و چون عقلا آن را مضر و آسیب رسان تشخیص داده اند ابا نه تنها به آن درخت (دستگاه) نزدیک نشوند، بلکه فکر نزدیک شدن به آن را هم نکنند.

- اگر سوات را فرج و آلت تناسلی ترجمه کنیم ( که محل اشکال است ) با توجه به اینکه نزدیکی به آن درخت (دستگاه) به قسمت جنسی انسان واکنش نشان داده میتوان حدس زد که سازوکار مرتبط با مسائل جنسی داشته است.
- به هر حال ما از درک مکانیزم داخلی نوع آن شجره (دستگاه) فعلا عاجزیم و صرفا تا این حد و از بیرون می توانیم مطالبی را حدس بزنیم منظور اینکه دستگاه خلقت ناشناخته های بسیاری دارد که هنوز علم بشر به آنها مشرف نشده است پس الزاما باید به مرجعی و پناهی مطمئن توکل کند و اعتقاد و پایه های عقلی و فکری خود را به آن تکیه دهد که پیش زمینه اش ایمان به الله است البته الله در دین اسلام نه خدای ادیان دیگر
- تلاشهای بشر امروز برای ساختن ماشینی که همچون رحم مجازی والده عمل کند و توفیقات پژوهشگران عیان است و البته الله که میلیاردها بار قادرتر از انسان است که برایش در حد کن فیکون است

### در مورد سازوکار خلقت جسم انسان , اشکالی که به فهم ما وارد است

- ۱- اینکه تنها سازوکار تولید انسان را از طریق سازوکار فعلی (جماع و آلات تناسلی زن و مرد ) می دانیم در حالیکه قطعاً خداوند روشهای خلقتش منحصر به این نمی باشد .
  - ۲- قطعاً الله ,جنت ما قبل هبوط و جنت ما بعد القیامه را فقط برای ۲ نفر آدم و حوا خلق نکرده است
  - ۳- در آیات بسیاری مخاطب خلق نوع انسان است نه شخص آدم.
  - ۴- از طرفی سواتهما , ( با فرض ترجمه به آلات تناسلی ), تازه , پس از انجام تخلف نمایان شده است لذا امکان تولید مثل همچون سازوکار زمینی برای آنها در بهشت وجود نداشته است .
- این هم دلیل دیگری که اثبات می کند که در زمان هبوط مجموعه ای از انسانها به زمین آمدند نه صرفا ۲ انسان زن و مرد (آدم و حوا)

### فرضیه شجره (دستگاه) و خلقت نخستین انسان, ها:

شجره احتمالا در نظام خلقت جنتی( ما قبل هبوط ) مانده رحم خارجی , نوعی کارایی مرتبط با توالد جسم مخلوقات (از جمله انسان ) را داشته است . است (قرار مکین رحم مجازی) و پس از زوج آدم و حوا ,زوج زوج انسانها خلق شده اند (حداقل ۴ نفر دو زوج ) ( البته نه با سازوکار تولید مثل مادی (دنیوی) )

اگر این مفروضات را قبول کنیم تا توبه آدم و حوا و ماجرای محکمه الهی در حضور همه جن و ملک و اعلام اسما الله توسط انسان و بخشش الله و اعلام حکم مجازات اهبطوا به زمان جنت مدتی گذشته است و در این مدت طبق همان سازوکار قبلی تعداد زیادی انسان خلق شده بودند.

## یا به بیان دیگر فرضیه شجره

- لذا با قیاس جزء به کل و عقل ناقص فعلی فرضیه شجر را به این صورت ارائه می گردد : در جنت ماشینهایی وجود داشته که نقشه ژنوم جسمانی مخلوق را گرفته و نمونه سازی می کند . و سپس در تولید انبوه ، عناصر مختلف را ترکیب می کرده و به عنوان محصول خروجی تحویل می داده اند . ( عناصر خاکی و بی قدر )
- و مثلاً در مورد انسان نقشه ژنوم و ساختار کروموزومی انسان را بگیرد و همچون رحم مجازی مراحل تکوین این طور به آن طور را اعمال کند و جسم کامل شده انسانی را به عنوان محصول خروجی ، بدهد .
- اگر شجره را (دستگاه خاص تولید جسم انسان فاز به فاز ) تصور کنیم سازوکاری برای خلق سایر انسانها در جنت قابل تصور می شود چه بسا پس از قیامت هم انسانهای دیگری که توفیق خلق پیدا کنند و بدون نیاز به امتحان زمینی مستقیم در جنت ساکن شوند کما اینکه خلقت حور عینن و غلمان و ... را می شود در این راستا دید
- آن گل خاص در جنت مواد اولیه خط تولید بوده است سخت افزار و ماشین مربوطه چیزی شبیه شجره (دستگاه) بوده است و طرح اصلی و مهندسی و نرم افزار را الله مستقیماً به کارگزاران ابلاغ کرده بود پس
- با این نتیجه گیری تعداد زیادی از سوالات بشر قابل حل می شود.
- تولد های نخستین نه در ارض که در جنت ما قبل از هبوط بوده و البته قوانین و سازوکارهای خلقی حاکم بر جنت قطعاً متفاوت از قوانین خلقی ارض است ( ولی قوانین جعلی به مقدار زیادی یکی است )
- آیاتی که خلقت جسمانی انسان را دفعتاً اعلام می کنند مربوط به سلول اولیه که همان نقشه ژنوم انسان است ، می شود که یونیک و یکتاست و از قبل هیچ ، نوع حیوان دیگری دارای این نقشه ژنوم نبوده است آنگونه که در ابطال داروینیسیم ثابت شد .
- آیاتی که خلقت جسمانی انسان را فاز به فاز معرفی می کند مربوط به مراحل بعد از سلول اولیه است و فرقی نمی کند در رحم یک دستگاه (شجره) واقع شود یا در رحم یک زن.
- دانش امروز بشر در علم ژنتیک انسانی و شبیه سازی محیط رحمی مادر قادر شده رحم مجازی طراحی کرده و بسازد و خروجی موفقیت آمیز داشته باشد فارغ از سایر مسائل جنسی حداقل می

توان به این قدرت را برای الله فهم کنیم، اینکه او ما را ساخته، خیلی بهتر از ما به علم شبیه سازی در رحم مجازی واقف بوده است

- در واقع این ماشین در بهترین حالت فقط جسم انسان یعنی ظرف انسانیت را می ساخته و روح سازوکار دیگری داشته که فقط ما اینقدر می دانیم که، وقتی جسم به فاز خاصی از تکوین می رسد، الله نفخت فیه من روحی را اعمال می کند،
- روح مظلوف جسم است و با ندادن اطلاعات توسط خدا به نظر می رسد به صلاحمان نبوده که بدانیم یا در حد و ظرفیت فهم آن نیستیم یا فهم آن را به فرصت دیگری (مثلا آخر الزمان) موکول کرده.
- وجود شجره های گوشتخوار در همین ارض فعلی، آیتی از این است که می تواند گیاهانی وجود داشته باشد، که رابطه تعاملی حیوان و نبات داشته باشند.
- اینکه بشر در قرن ۲۰ به این درجه از ظرفیت فکری رسیده که ابزار سازی کند و یا دستگاه هایی بسازد که قادر باشند مواد اولیه بی ارزش (خاک) را با فرآیندی به محصول تولیدی با ارزش تبدیل کند و حتی در سطحی بالاتر قادر است کارخانه های کارخانه ساز را طراحی کرده و بسازد خوب خیلی عادی است اگر قبول کنیم که خدای این انسان برای دستگاه خلقت خود دستگاههای را طراحی کرده و ساخته بوده است که خاک را می گرفته تبدیل به جسم انسانی می کرده است.
- اگر وجود چنین دستگاهی را در جنت قبول کنیم به راحتی می توان قبول کرد که همانطور که آن دستگاه قادر بوده اولین انسان را (آدم ع) را از روی نقشه ژنوم دریافتی صرفا با مواد اولیه ناچیز (عناصری خاکی) به راحتی بسازد، قادر بوده جسم دومین و سومین و صدمین و میلیاردمین انسان را نیز با همان مواد اولیه ناچیز بسازد.
- الله قبل از اینکه نمونه ساز باشد ابزار ساز است هر مخلوقی که قدرت ابزار سازی داشته باشد آن ویژگی را از خالق خود گرفته یعنی خالق او در آن صفت بالاتر و مقتدر تر بوده است آن صفت را به نهایت داشته در همه مورد همه صفات خوب که می شناسیم این تحلیل صادق است
- دستگاه جنسی و توالد ما انسانها کاملا از قبل برنامه ریزی شده است و ما به عنوان نفس و اراده و انتخابگر هیچگونه دخل و تصرفی در فرآیند و مراحل آن نداشته ایم و نداریم و نخواهیم داشت
- از قبل بوده طراحی شده در مابعد از هبوط
- چطور نباید قائل باشیم که مهندس به این دقت دستگاه توالد و تناسل جسمی را اینگونه ماقبل هبوط و در جنت قادر به تولید دستگاهی برای توالد دستگاهی برای توالد انسانها نبوده باشد.

### بررسی ویژگیهای شجره بر روی انسان، اگر سوات را آلات جنسی ترجمه کنیم

- چون نوع انسانها در زمین صرفا صاحب ۵ حس هستند و چنانچه فرض کنیم در جنت هم، این حواس فعال بوده اند در مورد لاتقربا به هذه شجره به این نتیجه می رسیم که احتمالا: ۱- از آن

درخت بویی ساطع می شده که آدم و حوا را توسط حس بویایی شان تحریک کرده عوراتشان نمایان شده ۲- از آن درخت (دستگاه) صوتی بلند شده که توسط حس شنوایی آدم و حوا درک شده و نتیجه اش نمایان شده عورات بوده ۳- آن درخت (دستگاه) ظاهر و پوسته ای داشته که آدم و حوا با تماس لامسه ای آن اتفاق برایشان افتاده ۴- آن درخت (دستگاه) از لحاظ جلوه بیرونی نور یا ظاهری را داشته که آدم و حوا با دیدن آن مسحور شده و بدت سواتهما ۵- آن درخت میوه یا پوسته یا برگی داشته که آدم و حوا با چشیدن آن به این مصیبت گرفتار شدند که با توجه به آیه كَمَا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا (الأعراف/۲۲) مرسوم و هنگامی که از آن درخت چشیدند، اندامشان [= عورتشان] بر آنها آشکار شد

- به هر حال نتیجه این نزدیکی مرتبط با آلات جنسی انسان (و بالاتر حتی دستگاه تناسلی) بوده است .
- (اگر سواتهما را آلات جنسی ترجمه کنیم که محل اشکال است) با توجه به بدت یعنی قبلا این آلات جنسی بوده با خوردن یا چشیدن از این درخت (دستگاه) به نوعی فقط رونمایی شده
- با توجه به وسوس شیطانی که وعده ملک جاوید را می داده احتمالا آدم و حوا با آگاهی از اینکه پس از نوشیدن آن درخت آلاتشان عیان می شود و شرط ملک جاوید به کار انداختن قوه شهوت است به استفاده از آلات تناسلی، راضی و حاضر به این ریسک شدند اما پس از انجام آن خطا و خاموش شدن آتش غرور (همچون خاموش شدن شهوت پس از اطفاء) به خود آمدند .
- اینکه تازه بعد از خطای تقرب به شجر (دستگاه) عورات آدم و حوی نمایان شده یعنی قبل از آن نمایان نبوده یعنی ممکن است این دو ، سالها به زمان ارضی با هم بوده اند ولی مجامعتی نداشته اند .
- شاید برخی این دلیل را به نفع آدم و حوا تفسیر کنند که چون آن دو آلت جنسی نداشته اند پس ، از تمتع جنسی بی بهره بوده اند و لذا نیروی شهوت به آنها فشار آورده و آنها علی رغم میلشان مجبور به این اقدام شدند ؟ جواب : خیر از کجا می دانستند که روی آلاتشان تاثیر می گذارد و آنها را نمایان می کند
- نتیجه اینکه با فرض سوات به آلات جنسی : در جنت قبل از این واقعه اثلا عمل جماع معنا نداشته که اگر این معنا را بپذیریم کل موجودات ساکن در جنت از سازوکاری غیر از مجامعت نیرو ماده خلق شده اند .

### کلمه ساکن شدن و سکونت در قرآن

- وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا (البقرة/۳۵) و گفتیم: «ای آدم! تو با همسرت در بهشت سکونت کن؛ و از (نعمتهای) آن، از هر جا می خواهید، گوارا بخورید؛

- وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (الروم/ ۲۱)
  - و از نشانه‌های او اینکه همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید، و در میانتان مودت و رحمت قرار داد؛ در این نشانه‌هایی است برای گروهی که تفکر می‌کنند!
  - وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ (البقرة/ ۳۵) و گفتیم: «ای آدم! تو با همسرت در بهشت سکونت کن
  - وَإِذْ قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ الْأَعْرَافَ (۱۶۱) به آنها گفته شد: «در این شهر [= بیت المقدس] ساکن شوید،
  - رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ (الإبراهيم/ ۳۷) روردگارا! من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی‌آب و علفی، در کنار خانه‌ای که حرم توست، ساکن ساختم
- با توجه به کاربرد کلمه اسکن در آیات دیگر می‌توان نتیجه گرفت که منظور از سکونت، استقرار در یک محدوده جغرافیایی بوده است و کاملاً منظور مادی و عینی بوده است و در مورد عالم معنا و جعل مودت و رحمت به کار می‌رود. و این دو نباید با هم خلط شود
- یعنی سکونت در جنه موقعیت عینی و جغرافیایی داشته است .

## حوا ع

در قرآن هیچگاه مستقیماً کلمه حوا به کار نرفته است

اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ ، بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ ، حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا ، خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا ، فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ ،

و ما همواره این نام را به عنوان زوجه آدم ع شناخته ایم . و همانطور که از آیات به روشنی قابل مشاهده است همواره آیات زوجه مربوط به خانواده است یعنی جنس زن از اول هم جدا بوده و و به عنوان انسانی مستقل ولی تابع خانواده معرفی شده است و به افتخار ایجاد و برقراری خانواده با زن محقق می‌شود.

یعنی در جنه ما قبل هبوط ، خداوند ، حوا ع را برای آدم ع و بالعکس خلق کرده بوده است سوال چرا قرآن نگفته دو مرد یا دوزن را خلق کردم و گفتم در بهشت ساکن شوید ؟ یعنی از ابتدا هم خانواده با یک انسان نوع مذکر و یک انسان نوع مونث قرار بوده تشکیل شود .

نتیجه اینکه اختلاف جنسیت ، مایه تعریف و قوام خانواده است و لذات جنسی ، حتی قبل از هبوط هم وجود داشته است . لذا اینکه سوات را به آلات جنسی ترجمه کنند محل اشکال است . خلط و اشکال فهم مترجمین مربوطه اینجاست که ، بین کارکرد توالد و کارکرد لذت جنسی تفکیک قائل نیستند حال آنکه ، آدم و حوا می‌توانستند در جنت ، از همه مواهب بر خوردار باشند از جمله نیروی شهوت ، بدون اینکه نیاز باشد زوجه زحمت و درد بارداری و زایمان را تحمل کند .



## بررسی لذت جنسی در جنت ما بعد از قیامه

- با توجه به آیات وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِينٌ (الصافات/۴۸) و نزد آنها همسرانی زیبا چشم است که جز به شوهران خود عشق نمی‌ورزند. وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أَتْرَابٌ (ص/۵۲) و نزد آنان همسرانی است که تنها چشم به شوهرانشان دوخته‌اند، و همسن و سالند! فَبَيْنَ قَاصِرَاتِ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِئِنَّ أَنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ (الرحمن/۵۶) در آن باغهای بهشتی زنانی هستند که جز به همسران خود عشق نمی‌ورزند؛ و هیچ انس و جن پیش از اینها با آنان تماس نگرفته است. وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَّكْنُونٌ (الطور/۲۴) و پیوسته بر گردشانشان نوجوانانی برای (خدمت) آنان گردش می‌کنند که همچون مرواریدهای درون صدفند!
- در جنه ما بعد از قیامه قطعاً مصادیق لذت جنسی وجود دارد سوال اگر برای هر مرد عروج کرده به جنت زنان بیش از دو زن (چندین) اختصاص یابد ۱- آیا نوع این مخلوقات انسی است یا غیر انسی؟ قاعدتاً انسی (مخلوق مختار و مکلف چون رابطه با مجردات ولو ملک که برای انسان انگیزه ای ایجاد نمی‌کند قسمت عمده ای از لذت جنسی برای مرد به تسخیر کردن و تصاحب زن و برای زن به تسخیر شدن و مورد تصاحب قرار گرفتن بر می‌گردد) ۲- چطور این نسبت چندین زن برای یک مرد برقرار می‌شود؟ ۳- آیا آن زنها عروج کرده از ارض هستند و امتحان پس داده؟ با توجه به لُؤْلُؤٌ مَّكْنُونٌ خیر یعنی پس از قیامت دستگاه خلقت انسان، در جنت کما فی السابق (ما قبل از هیبوط) به خلق حداقل حور و غلمان ادامه می‌یابد.
- به هر حال اگر این ماجرا ها اتفاق نمی‌افتاد سایر انسانها چگونه قرار بوده در جنت مخلوق گردند؟
- باز به این می‌رسیم که، سازوکار توالد جسمانی سایر انسانها در جنت وجود داشته و احیاناً به نوعی با این درخت (دستگاه) مرتبط بوده است.
- حال پس از هیبوط باید سازوکار زمینی برای خلق جسمانی انسانهای جدید مقدرد شده، پیش بینی شود که همین روال فعلی است.

## آیت شراب سکرآور (وفواحش) و آیت لا تقربا هذه الشجرة

با توجه آیه یا ایها الدین آمنوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (المائدة/۹۰) ای کسانی که ایمان آورده‌اید! شراب و قمار و بتها و ازلام [= نوعی بخت آزمایی]، پلید و از عمل شیطان است، از آنها دوری کنید تا رستگار شوید! و با توجه به عبارت ذاقا (چشیدند)

شاید سکر آوری همچون شراب الکلی در عالم دنیا آیت آن شجره جنتی است که نزدیک شدن و چشیدن آن، لباس عقل را از انسان می‌برد و از آنجاییکه عقل دروازه تقوی است و لباس التقوی هو خیر، نزدیکی به شراب برابر با رسوایی، بی تقوایی است.

### خطای آدم و حوا در تقرب به شجره و موضوع تزکیه

- اینکه انسانهای اولیه در جنت چنین نافرمانی را کرده اند نشان می‌دهد ناخالصیهایی را در روحشان وارد کرده بودند که به این اراده خطا رسیدند که باید این کار را بکنند و با توجه به آیه قد افلح من زکیها نفس انسان برای فلاح نیاز به تزکیه (تصفیه و پاک کردن) از درون دارد ولو در جنت باشد.
- یعنی اگر آدم و حوی خود را تزکیه کرده بودند آن خطا را مرتکب نمی‌شدند.
- تزکیه امری درونی است و به اراده خود هر فرد بستگی دارد، به عبارتی حتی اگر همه نعمات و امکانات جنت در اختیار کسی باشد تا خودش نخواهد و خودش اراده و اختیار تزکیه شدن را نکند فایده ای ندارد و فلاح محقق نمی‌شود.

### خطای آدم و حوا یا عصیان آن دو

- فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يَخْرُجَنَّكَمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى (طه/۱۱۷) پس گفتیم: «ای آدم! این (ابلیس) دشمن تو و (دشمن) همسر توست! مبادا شما را از بهشت بیرون کند؛ که به زحمت و رنج خواهی افتاد!
- الله به صراحت خطر شیطان را به آن دو گوشزد کرده بوده و حتی مجازات احتمالی اخراج را هم تفهیم کرده بود (فتشقی) لذا آن دو هیچ بهانه ای برای کار خطای خود ندارند و به همین علت، دلیل گناه آن دو، چیزی جز غرور و خودبرتر بینی آنها بر رسیدن به ملک جاوید موهومی نیست.
- الله نیت شیطان را برای آدم و حوا برملا کرده بود.
- اینکه در این آیه الله فقط آدم ع را مخاطب قرار داده به خوبی بیانگر این است که موضوعات امنیتی و بقا در خانواده، در حوزه مسئولیت های زوج است که کم کاری در آن، همه اعضای خانواده را دچار مشکل می‌کند. یعنی مردان مومن احساس وظیفه کنند و زنان در این حوزه دخالت نکنند، تابع مرد اهل باشند.
- در این آیه الله به صراحت بیان کرده که: شیطان همواره در فکر اخراج شما از جایگاه و مقام فعلیتان است هر گناه شما را یک درجه از اصل خودتان اخراج می‌کند.

## نتایج پس از واقعه نزدیکی به شجره

- فَأَزَلَهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ (البقرة/۳۶)
- پس شیطان موجب لغزش آنها از بهشت شد؛ و آنان را از آنچه در آن بودند، بیرون کرد. و (در این هنگام) به آنها گفتیم: «همگی (به زمین) فرود آیید! در حالی که بعضی دشمن دیگری خواهید بود. و برای شما در زمین، تا مدت معینی قرارگاه و وسیله بهره برداری خواهد بود.»
- ۱ - ضمیر (ها) درخت (دستگاه) را مونث معرفی کرده (مجددا)
- ۲- شیطان آن ۲ را به لغزش انداخت در اسلام خانواده ملاک و مبناست یعنی هر دو راضی به عمل بودند شاید خدا انتظار داشته حداقل یکی از آنها دیگری را از این عمل باز دارد .
- ۳- طبق علل طولی اخراج آن دو در یک سطح به عصیان خودشان بر می گردد , در یک سطح به لغزاندن شیطان, بر می گردد و در سطحی بالاتر به الله که قانونگذار جنت بوده است . و این سطوح نسبت به هم همپوشانی دارند . از این ماجرا نیز می توان درس جبر و اختیار و قضا و قدر گرفت .
- ۴- شاید بتوان گفت با شیطان , بیرون کردن آن دو از جنت در واقع , آن دو را از مقام خلیفه الهی بیرون کرد .
- ۵- الله قانونگذار است و همه مخلوقات از جمله شیطان می دانسته اند که الله از قانون حق خودش تحویل و تبدیلی صورت نمی دهد ولو اشرف مخلوقاتش باشد.

## بررسی آیه الم اقل لکم

- لحن تند آیه الم اقل لکم که انعکاس نوعی اعتراض و بازخواست سنگین از جانب خداست گویی از قبل تفهیم شده بود که قرابت نوع انسان با این درخت (دستگاه) موجب ناهماهنگی در نظم جنت می شود و انتظار از آدم و حوا این بوده که با صرفا قول خدا اعمال خود را هدفمند و هدایت کنند . و مثل سایر مجزرات لازم به اجبار نباشد.
- در محکمه مجازات همه ناظران جنت منتظرند حکم حق از ولی و مالک عالمین را ببینند
  - با توجه به اینکه الله در تفهیم اتهام آدم و حوا ع فرموده الم اقل لکم ... می توان در نظر گرفت که در قیامت بسیار خواهیم شنید که مثلا ای قوم لوط الم اقل لکم ... یا ای قوم ثمود الم اقل لکم ... و ای جامعه آمریکا و ...

- یعنی مهمترین وظیفه مومنان درک احکام الهی و رعایت آن اولاً توسط خودشان و سپس اشاعه آن احکام به همه انسانهای ارض است تا حجت برای آنها در قیامت تمام شود و وقتی الله یا نماینده او در محکمه می خواهد بگوید الم اقل لكم مصداق مشخصی داشته باشد نیک واضح است کم کاری در این زمینه، ما را بدهکار می کند .

## نزدیکی به شجره چه لباسی را از تن آدم و حوا خارج کرد؟

در ترجمه های رایج آمده است پس از خطا لباس از تن آدم و حوا خارج شده است.

## کاربرد کلمات لباس در قرآن

هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ (البقرة/۱۸۷) اَبْنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُوَارِي سَوْآتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَٰلِكَ خَيْرٌ (الأعراف/۲۶) وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ (الحج/۲۳) وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا (الفرقان/۴۷) او کسی است که شب را برای شما لباس قرار داد، و خواب را مایه استراحت، و روز را وسیله حرکت و حیات! وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (النحل/۱۱۲) خداوند (برای آنان که کفران نعمت می کنند)، مثلی زده است: منطقه آبادی که امن و آرام و مطمئن بود؛ و همواره روزیش از هر جا می رسید؛ اما به نعمتهای خدا ناسپاسی کردند؛ و خداوند به خاطر اعمالی که انجام می دادند، لباس گرسنگی و ترس را بر اندامشان پوشانید!

۱- در مورد زن و شوهر لباس یکدیگر شدن در عالم جعل (معنا) یعنی عیوب فکری و رفتاری یکدیگر را می پوشانند و اصلاح می کنند تا عیان نشود .

۲- در اعراف ۲۶ و حج ۲۳ به روشنی لباس مادی و عینی منظور بوده است

۳- ولی به هر حال کاربرد کلمه لباس به مفهومی در عالم معنا (عالم جعل) غالب است .

با کنار هم قرار دادن این آیات و فرضیه جنت ما قبل هبوط و فرضیه کیفیت هبوط ( تعطیل شدن ، تعدادی از حواس جنتی مشرف به عالم غیب ) و قرار دادن مرکز توجه و ادراک نسبی ، روی فهم انسان ، می توان گفت : آن خطا و به تبع هبوط باعث شد آن حواس مرتبط درک جنت تعطیل شود آن لباس (همان حس گرفته شده است ) یعنی عالم غیب همین الان هم وجود دارد و فعالیت هایش در جریان است ولی ما چون آن لباس را از دست داده ایم ( آن حس را و به تبع ادراک مربوطه را از دست داده ایم ) قادر به درک آن نیستیم .

مهندسی معکوس : شزط به دست آوردن مجدد آن حس تعطیل شده این است که لباس مربوطه را دوباره به تن کنیم . و این راه حل اکتشافات روحی در زمان حی بودن است . آنچه از روئیا ها و آیات و تجربیات

شخصی هر یک از انسانها قابل برداشت است اینکه پس از مرگ جسمانی، آن حواس تعطیل شده دوباره فعال می شوند.

### بررسی رابطه شجره و ظهور سَوَاتِهِمَا

يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوَاتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ (الأعراف/ ۲۷) ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفریبید، آن گونه که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد، و لباسشان را از تنشان بیرون ساخت تا عورتشان را به آنها نشان دهد! چه اینکه او و همکارانش شما را می بینند از جایی که شما آنها را نمی بینید؛ (اما بدانید) ما شیاطین را اولیای کسانی قرار دادیم که ایمان نمی آورند!

فَوَسَّوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوَاتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَينِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ (الأعراف/ ۲۰) سپس شیطان آن دو را وسوسه کرد، تا آنچه را از اندامشان پنهان بود، آشکار سازد؛ و گفت: «پروردگارتان شما را از این درخت نهی نکرده مگر بخاطر اینکه (اگر از آن بخورید،) فرشته خواهید شد، یا جاودانه (در بهشت) خواهید ماند!»

فَدَلَاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوَاتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُلُّ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُّبِينٌ (الأعراف/ ۲۲) و به این ترتیب، آنها را با فریب (از مقامشان) فرود آورد. و هنگامی که از آن درخت چشیدند، اندامشان [= عورتشان] بر آنها آشکار شد؛ و شروع کردند به قرار دادن برگهای (درختان) بهشتی بر خود، تا آن را بپوشانند. و پروردگارش آنها را نداد داد که: «آیا شما را از آن درخت نهی نکردم؟! و نگفتم که شیطان برای شما دشمن آشکاری است؟!»

فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوَاتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى (طه/ ۱۲۱) سرانجام هر دو از آن خوردند، (و لباس بهشتیشان فرو ریخت،) و عورتشان آشکار گشت و برای پوشاندن خود، از برگهای (درختان) بهشتی جامه دوختند! (آری) آدم پروردگارش را نافرمانی کرد، و از پاداش او محروم شد!

و توضیح مفسران " لغت دیگری که در هر دو آیه نیز وجود دارد و باید معنای آن مورد توجه قرار گیرد کلمه "سوات" است. در تفاسیر این لغت را به معنای عورت گرفته اند، و از آن، عضوی از بدن قصد شده است و معنای عام آن که به معنای زشتی و بدی است مورد لحاظ نمی باشد. پس آياتی که گفته اند با خوردن میوه ممنوعه سوات آنها بر آنها آشکار شد، منظورشان عورات آنها است نه معایب آنها،".

برداشت می شود :

سوال : مگر ممکن است الله عضو بدی خلق کند ؟ چرا خدایی که شرم ندارد از زدن مثال بعوضه و ما فوقها در اینجا کلمه عورت یا فرج را به کار نبرده است ؟ در حالیکه در مورد مریم ع به صراحت از حصن فرج او تمجید می کند .

سوات جمع مکسر سوء است یعنی بدیهای بیشتر از ۲ تا و سواتهما یعنی برای هر کدام از آن دونفر چندین بدی آشکار شد .

با در نظر گرفتن فرضیه عالم موازی سوات به صفات بد وجودشان بیشتر نزدیک است تا سطح مادی و صرفا توجه دادن به آلت جنسی شان .

با توجه به اینکه هم واژه "فذاقا" استفاده شده هم واژه "فاکلا" و این دو بر دستگاه هاضمه انسان اثر می گذارند و خروجی دستگاه هاضمه به صورت مدفوع یا ادرار خارج می شود نهایتا "سوات" به مخرج اشاره دارد و یعنی این واقعه ربطی به دستگاه تناسلی آنها ندارد . به علاوه اینکه در جاهای مختلف الله از ارحام و رحم ها به نیکی یاد کرده است .

با توجه به اینکه الله واژه هایی چون فرج , صلب , ترائب و ... را به راحتی به کار برده است حداکثر مفهوم جسمانی که از سوات می شود را می توان به مخرج محدود کرد ( اگر فرض کنیم آنچه خورده با دستگاه هاضمه (جنتی) شان ناسازگار بوده همچون کسی که اسهال گرفته یا یبوست به درد مبتلا شدند . چون خطای آدم و حوا در بعد مادی چشیدن بوده است پس قاعدتا روی مخرج هر کدام باید اثر گذاشته باشد.

## فرضیه عالم های موازی (دو عالم موازی)

- فرضیه با احتیاط : اگر اخراج انسان را نسبت به مقام خلیفه الهی معنا کنیم و به هبوط وجه معنایی بدهیم نه جسمانی و در آیه انی جاعل فی الارض خلیفه , ارض را همین زمین فعلی در نظر بگیریم شاید بتوان گفت مکان جنت مثالی ماقبل هبوط در همین ارض بوده است. و هبوط ارتباط عالم موازی (غیب) را با عالم فعلی (دنیا یا شهاده) قطع کرده است . اشارات بسیاری از آیات قرآن به عملکرد ملائکه (مثلا کرام الکاتبین و وحی و عمل فرشتگان عذاب و فرشتگان امداد و ...) وجود دارد که همزمانی دو عالم را نسبت به واقعه ای واحد, در عالم دنیا نشان می دهد .
- عالم موازی به معنای انفکاک و استقلال دو عالم نداریم.
- با این فرضیه می توان بسیاری از آیات و روایات را تفسیر کرد .
- با این فرضیه ملا اعلی یا عالم بالا به مکانی مرتفع تر , جدا , و مستقل از مکان فعلی اطلاق نمی شود بلکه این دو واژه در عالم جعل (معنا) و در عالم موازی عالم دنیا (مادی و محسوس) قابل بیان است .

- با این فرضیه آیه وَتَخُنُّ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ (ق/۱۶) و ما به او از رگ قلبش نزدیکتریم! معنای قابل فهم تری می دهد .
- با این فرضیه و آیه لَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ (البقرة/۱۵۴) و به آنها که در راه خدا کشته می شوند، مرده نگوئید! بلکه آنان زنده اند، ولی شما نمی فهمید! و آیات مشابه قابل درک می شود .
- با این فرضیه تعریف جدیدی از تقوی می توان ارائه داد انسان درک کند که عالم موازی دیگری در جریان است که همه مخلوقات در حال روئیت هنر نمایی او هستند . و آیات مربوطه
- با در نظر گرفتن این فرضیه و این آیه إِنَّهُ يَرَأَكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوُهُمْ إِنَّآ جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ (الأعراف/۲۷) چه اینکه او و همکارانش شما را می بینند از جایی که شما آنها را نمی بینید؛ (اما بدانید) ما شیاطین را اولیای کسانی قرار دادیم که ایمان نمی آورند! و اینکه برخی از علما با اجنه مسلمان ارتباط داشته اند و ...
- این فرضیه می توان پایه ای را ارائه داد که دریچه تازه ای را به علوم غریبه باز کند .
- با این فرضیه و اطلاعاتی که در مورد عالم موازی از قرآن می توان استخراج کرد شاید بتوان مدلی جامع و عمومی برای درک عوام و خواص نسبت به آن ارائه داد که در نتیجه غیب نزد همگان قابل پذیرش شود و به تبع انقلابهای معرفتی و فرهنگی و دینی واقع می شود.
- اینکه گفته می شود برخی صاحب چشم برزخی می شوند ، یعنی امکان ارتباط با عالم موازی (که فعلا از دسترس عوام خارج است و برایشان حکم غیب دارد ) وجود دارد .
- با توجه به آیات: الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (البقرة/۳) (پرهیزکاران) کسانی هستند که به غیب [=آنچه از حس پوشیده و پنهان است] ایمان می آورند؛ و نماز را برپا می دارند؛ و از تمام نعمتها و مواهبی که به آنان روزی داده ایم، انفاق می کنند.
- وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (البقرة/۴) و آنان که به آنچه بر تو نازل شده، و آنچه پیش از تو (بر پیامبران پیشین) نازل گردیده، ایمان می آورند؛ و به رستاخیز یقین دارند.
- أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (البقرة/۵) آنان بر طریق هدایت پروردگارشانند؛ و آنان رستگارانند. چنین به نظر می آید که الله راه ارتباط با عالم موازی را به پوشیدن لباس تقوا مرتبط کرده است

## عالمین بر وزن شهادتین یعنی ۲ عالم

در باقی جاهای قرآن فقط از دو عالم نام برده شده است پس اگر از منظر قرآن ببینیم دو عالم درست است

عالم خودش جمع است

شاید صدها سیاره قابل حیات دیگر همچون ارض، هم باشد ولی همه آنها در دسته عالم غیب تعریف می شوند که علمش فقط در دست الله است و نمی دهد الا بما شاء الله

لذا طرح نمودن عوالم ناسوت و ... برای توجیه اینکه عالمین یعنی جهانها درست نمی باشد

کدام بهتر است جهانهایی که هیچ اشراف و اطلاعاتی از آنها نیست و بیشتر ظن است

یا دو عالم که مشخص است و بارها در قرآن کنار هم آمده است "غیب و شهاده"

همه کرات دیگر و کیهکشانها و ... همه وقتی با چشم مسلح و غیر مسلح که حتی یک میلیونیم درصد آن به درک ما برسد جزء عالم شهاده قابل مشاهده است

الحمد لله رب العالمین با فتحه روی لام ۲ عالم

عالم غیب و شهاده

نگفته عالمین غیب و الشهاده

غیب و شهاده را به یک عالم نسبت داده است

یعنی در این ۱ عالم قسمتی از آن غیب است قسمتی از آن شهاده

قابل مشاهده

یعنی نباید منظورمان از عالم غیب عالمی منفک و جدا از عالم شهاده در نظرمان باشد

### نسبت غیب و شهاده (به عنوان دو عالم موازی)

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَيَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يَنْفَخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ (الأنعام/۷۳) اوست که آسمانها و زمین را بحق آفرید؛ و آن روز که (به هر چیزی) می گوید: «موجود باش!» موجود می شود؛ سخن او، حق است؛ و در آن روز که در «صور» دمیده می شود، حکومت مخصوص اوست، از پنهان و آشکار با خبر است، و اوست حکیم و آگاه.

غَتَذَرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَأْنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (التوبة/۹۴) هنگامی که بسوی آنها (که از جهاد تخلف کردند) باز گردید، از شما عذرخواهی می کنند؛ بگو: «عذرخواهی نکنید، ما هرگز به شما ایمان نخواهیم آورد! چرا که خدا ما را از اخبارتان آگاه ساخته؛ و خدا و رسولش، اعمال شما را می بینند؛ سپس به سوی کسی که دانای پنهان و آشکار است بازگشت داده می شوید؛ و او شما را به آنچه انجام می دادید، آگاه می کند (و جزا می دهد!)»

وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (التوبة/۱۰۵)



بگو: «عمل کنید! خداوند و فرستاده او و مؤمنان، اعمال شما را می‌بینند! و بزودی، بسوی دانای نهران و آشکار، بازگردانده می‌شوید؛ و شما را به آنچه عمل می‌کردید، خبر می‌دهد!»

**عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ** (الرعد/۹) او از غیب و شهود آگاه، و بزرگ و متعالی است!

**عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَالَى** عَمَّا يَشْرِكُونَ (المؤمنون/۹۲) او دانای نهران و آشکار است؛ پس برتر است از آنچه برای او هم‌تا قرار می‌دهند! ذَلِكَ **عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ** (السجده/۶) او خداوندی است که از پنهان و آشکار با خبر است، و شکست‌ناپذیر و مهربان است!

قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ **عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ** أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (الزمر/۴۶) بگو: «خداوند! ای آفریننده آسمانها و زمین، و آگاه از اسرار نهران و آشکار، تو در میان بندگان در آنچه اختلاف داشتند داوری خواهی کرد!»

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ **عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ** هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ (الحشر/۲۲) او خدایی است که معبودی جز او نیست، دانای آشکار و نهران است، و او رحمان و رحیم است!

قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَى **عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ** فَيَنْبئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (الجمعة/۸) بگو: «این مرگی که از آن فرار می‌کنید سرانجام با شما ملاقات خواهد کرد؛ سپس به سوی کسی که دانای پنهان و آشکار است بازگردانده می‌شوید؛ آنگاه شما را از آنچه انجام می‌دادید خبر می‌دهد!»

**عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ** (التغابن/۱۸) او دانای پنهان و آشکار است؛ و او عزیز و حکیم است!

۱- تقسیم بندی الله برای عالم منحصرأ به ۲ عالم غیب و شهاده محدود می شود . یعنی بینهایت عالم موازی نداریم .

۲- اگر نسبت غیب و شهاده را فهم انسان بگیریم آنچه توسط ۵ حس انسان قابل درک است عالم شهاده می نامیم و آن حقایقی که وجود دارند ولی خارج از حواس ۵ گانه است عالم غیب می نامیم .

## اکتشافات علم طبیعیات، غرب و ما

در ۴ صده اخیر ، پراگماتیسم و عمل گرایی نقطه قوت غربیها و نقطه ضعف ما ( تمدن اسلامی شیعه ) است ما باید در این شاخص از تجربیات رقیبمان استفاده کنیم نترس بودن دانشمندان غربی در کشف موضوعات طبیعت که برای نسلهای قبلی غیب بوده است و ثبت افتخار آن به نام خود انگیزه عالی برای حرکت در آنها ایجاد کرده است ما نیز باید خود را به این روحیه مجهز کنیم

## غیب - اکتشافات عصری

فرض کنید یک کامیون یا اتوبوسی ۳۰۰ سال پیش ( و نه ۳۰۰۰ ) سال پیش در یک شهری روستایی راه می رفت

۹۹ درصد مردم می گویند معجزه شده که کوه آهن در حال حرکت است

و راننده آن پیامبر است و واجب اطاعه

مسئله این است آن علمی که بر مردم ۳۰۰ سال پیش غیب بوده بر مردم امروز قابل مشاهده است

این هم یک وجه غیب است

و آنچه بر مردم ۱۰۰ سال آینده قابل مشاهده می شود بر مردم امروز غیب است

مثلا اینکه ابرها در محلی که انسان بخواهد بارشان را خالی کنند

علم و توانایی این کار برای مردم این سالها نیست غیب است ولی به احتمال زیاد برای مردم ۱۰۰ سال دیگه قابل

دسترسی است البته طبق آیه :

وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَى بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بَالِغِيهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ (النحل/۷) آنها بارهای سنگین شما را به شهری حمل می کنند که جز با مشقت زیاد، به آن نمی رسیدید؛ پروردگارتان رؤوف و رحیم است (که این وسایل حیات را در اختیارتان قرار داده)!

وَالْخَيْلَ وَالْبَعَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (النحل/۸) همچنین اسبها و استرها و الاغها را آفرید؛ تا بر آنها سوار شوید و زینت شما باشد، و چیزهایی می آفریند که نمی دانید.

خلق وسایل جدید با الهام و ابزار و موادی که مال الله است ، صورت می گیرد و در نهایت فقط به او بر می گردد و کاشفین هیچگاه قادر نیستند جایگاه خالق را تصرف کنند .

## ترکیب آیه عند ربهم یرزقون تکامل علمی جنتیان و نظریه غیب و شهاده

که در مورد شهدا به کار رفته است یعنی آنها زنده اند و همزمان با پیشرفتهای مادی و علمی و معرفتی جهان شهاده آنها هم در حال پیشرفت و تعالی اند . یعنی قسمتی از رزقشان را هم رزق علمی و معرفتی باید باشد.

اگر هدف همه مومنان را رسیدن به مقام نفس مطمئنه بدانیم لازمه آن پیشرفت ادراکی ،عینی و معنایی در همه ابعاد علمی و اجتماعی است .

یعنی شهدای صدر اسلام و شهدای دوره های اخیر که در تلاش برای رسیدن به نفس مطمئنه بوده اند برای طی مدارج تکامل الا و لابد باید به علوم جدید مشرف شوند گو اینکه علم گمشده مومن است .

همین الان هم درگیر موضوعات معرفتی هستند

با اینکه یقین دارند به الله و خیلی از نعمات بهشتی را بهره مندند ولی باز حوادث جهان بلاشک مهمترین دغدغه آنهاست چون ارض محل زدو خورد نیروهای تحت ولایت الله و نیروهای تحت اولیاء طاغوت است . حداقل در سطح تماشاچی . از پیروزی جبهه حق شاد می شوند و البته از شکست آن هم محزون نمی شوند .

که با این فرض تنها کسانی لیاقت بر اشراف علم کامله الهی (که در حد ظرفیت و وسع ، خلقت انسان است ) تمام ۲۷ بیست هفتم علوم را دارند که در این دنیا رویه سیر الی الله تا دم شهادت را پیموده باشند .

کسب علم برای جوینده آن بزرگترین لذتهاست لذا یکی از نعمات جنت اشتغال علما و پژوهندگان علم به موضوعات علمی است یعنی حتی اگر عدم تغییر و تحول مادی در جنت را بپذیریم تکامل و تکوین روحی و معرفتی و علمی قطعاً جریان دارد.

چطور ممکن است برزخیان پس از طی دوره ای اصلاح می شوند و بر می گردند به جنت ولو مدارج پایین آن را یا برخی از جهنمیان که حکم غیر خلود بر آنها بسته شده است پس از طی دوره مجازات خود امکان برگشت به جنت را پیدا می کنند ولی برای جنتیان ارتقا رتبه و پایه قائل نباشیم.

## مجردات - ملائک - عالم موازی

آنچه از تعریف مجردات به ما رسیده است

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ (النحل/۴۹) (نه تنها سایه‌ها، بلکه) تمام آنچه در آسمانها و زمین از جنبندگان وجود دارد، و همچنین فرشتگان، برای خدا سجده می‌کنند و تکبر نمی‌ورزند.

يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا (النبأ/۳۸) روزی که «روح» و «ملائکه» در یک صف می‌ایستند و هیچ یک، جز به اذن خداوند رحمان، سخن نمی‌گویند، و (آنگاه که می‌گویند) درست می‌گویند!

تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ (القدر/۴) فرشتگان و «روح» در آن شب به اذن پروردگارشان برای (تقدیر) هر کاری نازل می‌شوند. و بیش از ۷۰ آیه دیگر

- ۱- ملائک صاحب اذن نیستند صاحب اراده و اختیار نیستند.
- ۲- ملائک الا و لابد باید صواب را بگویند
- ۳- برای ملائک استکبار راهی ندارد.
- ۴- این ویژگیها را با روباتها و دستگاههای ساخت بشر نرم افزارهای کامپیوتری، سیستم های کنترل و ... مقایسه کنید، ملائک در ماهیت چیزی بیشتر از اینها نیستند بلکه در کارایی ممکن است یکی مثلا کامپیوتر ۴۸۶ با سیستم عامل داس باشد یکی کامپیوتر ۴ هسته ای با سیستم عامل ویندوز ۱۰
- ۵- اگر ملائک را کارگزاران عالم غیب در نظر بگیریم کارکرد آنها طبق آنچه در قرآن آمده، و لحاظ علل طولی در عینی کردن اراده الله، می توانیم سازوکار عالم غیب را تا حدود زیادی روشن می کند.

## عالم موازی و تاثیر و ناثر آنها بر یکدیگر (مثلا نحوه عمل شیطان)

يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِمَّنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ (الأعراف/ ۲۷)

ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفریبد، آن گونه که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد، و لباسشان را از تنشان بیرون ساخت تا عورتشان را به آنها نشان دهد! چه اینکه او و همکارانش شما را می بینند از جایی که شما آنها را نمی بینید؛ (اما بدانید) ما شیاطین را اولیای کسانی قرار دادیم که ایمان نمی آورند!

- در بحث نزدیکی به درخت (دستگاه و نوشیدن) از آن نشان می دهد که این عمل به لباس جنتی آدم و حوا آسیب رسانده است . (لباس را می شود یک حس ششم یا هفتم یا... تعریف کرد )و لباس را درآورد یعنی آن (حس) عینک غیب بین را از آن دو گرفت
- شیطان می دیده آنها را از جایی که شما نمی توانید ببینید (چیزی شبیه دوربین مدار بسته )شیطان و قومش حداقل یک حس ادراکی بیشتر از نوع انسان دارند ولی این حس اضافی مقام آنها را مافوق انسان قرار نداده است بلکه موجوداتی مختار و مکلف به اطاعت از پیامبران و ائمه انسی هستند . اینجاست که می توان به قدرت عقل و برتری آن بر هر حس ابزاری پی برد .
- اگر با وجود همه مظاهر و دلایل عقلی و نقلی و اعجاز کسی ایمان نیاورد کاری که خدا با او می کند این است که او را از ولایت و سرپرستی خود محروم می کند و از آنجائیکه انسان (و بالمعال هر یک از مخلوقات) در خلا ولایی ،نمی تواند باشد نه یک ولی بلکه به تعداد والی آن هم از جنس شیطان که مادون جایگاه خلقی اوست برایش می گمارد . که این خود بزرگترین عذاب است اگر درک کنند.
- از این چهارچوب نظری می توان صدها موضوع منشعب کرد مثلا لا تقربا گرفته در عالم غیب (جنت ) آدم و حوا از چه چیزی منع شدند به نزدیکی ( هذه شجره ) پس در عالم شهاده هم می بایست بدیلی ،آیتی از هذه شجره باشد با فهرست کردن آیاتی از قرآن که در آن انسان در عالم شهاده از موضوعاتی حکم به لاتقربا شده است می بینیم حلقه جدیدی از این زنجیره کشف می شود که به خاطر حجیم شدن این مبحث آن را دیگر اینجا باز نمی کنم ان شا الله در مقاله ای دیگر لیکن این نظریه روش زنجیر کردن مفاهیم قرآن به یکدیگر را نشان می دهد که می تواند منشا هزاران مقاله موضوعی دیگر شود که ان شا الله مجاهدین این عرصه جهت کشف آن اقدام می کنند .
- اگر ارض را از نظر مکانی مستقل از جنت در نظر بگیریم یعنی لازم بوده به هر دلیلی یک دوره تکوین جسمی یا معرفتی را در جنت بگذرانند و سپس به ارض منتقل شود
- اگر ارض و جنه را ، هر دو در یک مکان مشخص در نظر بگیریم طبق فرضیه عالم موازی جور دیگری می شود(اینکه جنه ما قبل هبوط در همین ارض فعلی بوده )
- یک احتمال هم ممکن است این باشد که ارض مورد نظر این آیه غیر از زمین فعلی ما باشد چون به نوعی ارض مورد نظر آیه قرارگاه دائم برای انسان تلقی می شود نه موقت + آیات مربوط به معاد جسمانی

- (اگر فرضیه عالم موازی غیب و الشهاده اثبات شود مکان - زمان (جنه یا دوزخ) با ارض . یا دنیا منطبق است ولی محسوسات نوع انسان شهاده را می تواند درک کند ولی برای درک غیب باید فراتر از حواس ۵ گانه جسمانی خود، از ابزار عقل بهره ببرد .)

### تجربه ملائکه از به کار بردن صفت یسفک الدماء چه بوده است ؟

- وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (البقرة/۳۰)
- اگر به این آیه از این دید بنگریم که برداشت ملائکه از انسان ، خلق موجودی صاحب اختیار و مکلف است خوب می دانیم که نوع خلقی مکلف ، ماقبل انسان جن بوده در اینصورت اگر تجربه ملائک را به عنصر اختیار ربط دهیم (جعل جانشین مختار) موجودات قبل از خلق آدم که افساد و یسفک الدماء می کرده اند ، احتمالا جن و شیطان منظور بوده است. ۱- ما می دانیم قبل از خلقت انسان هم ، شریفترین موجودات مخلوق خداوند مختارها بوده اند . ۲- طبق آیات فقط اجنه مختار معرفی شده است (البته با سطح اختیار و توان پایینتر ۳- ما هیچ اطلاعاتی از تاریخ جن و شیطان و حوادث ، جامعه آنها در دسترس نداریم ، اگر این تحلیل درست بوده باشد ، نشان می دهد جامعه اجنه مملو از فساد و خونریزی بوده است و عنصر اختیار راه حلی برای جامعه آنها نبوده است و بدین جهت خلق موجودی با توان و تکلیف بالاتر (انسان) برای سامان دادن به امور جامعه آنها الزامی می نموده است که در اینصورت تجربه حکومت حضرت سلیمان در نظم دادن به جامعه اجنه عصر خود قابل توجه است ) ۴- آیاتی که در مورد شیطان و جن ، و تابعین انسی آنها یاد شده و اینکه آنها می بینند ما را از جایکه نمی بینیم آنها را و اینکه آنها دور از رحمت الهی هستند با این تحلیل همخوانی دارد

### ماجرای نسناس

- ۱- اینکه در قرآن راجع به نسناس ها ( به قول برخی انسانها پیش از آدم ع که نابود شده اند ) کلمه ای یا موضوعی به میان نیامده یعنی چیز قابل عرضی نبوده اند و اثلا اهمیت به این بزرگی را ندارند که ندانسته های خود را به آنها وصل و حمل کنیم .
- ۲- و نسبتهایی چون ازدواج آدم با ۵۰ تا از آنها و ... و روایات مشکوک است .
- ۳- با توجه به "نظریه یونیک و یکتایی و انحصاری بودن هر مخلوق در جایگاه خودش " همانطور که آهن از اول آهن خلق شده ، بلوط از اول بلوط خلق شده ، گوسفند از اول گوسفند خلق شده ، انسان هم از اول انسان خلق شده و اختلاط این دو و ظهور انسان امروزی بی معنی است .

## تحلیل مکالمه ملائک با خداوند در مورد خلقت انسان

- وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (البقره/۳۰)
- (به خاطر بیایور) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من در روی زمین، جانشینی [ = نماینده‌ای] قرار خواهم داد.» فرشتگان گفتند: «پروردگارا! «آیا کسی را در آن قرار می‌دهی که فساد و خونریزی کند؟! (زیرا موجودات زمینی دیگر، که قبل از این آدم وجود داشتند نیز، به فساد و خونریزی آلوده شدند. اگر هدف از آفرینش این انسان، عبادت است،) ما تسبیح و حمد تو را بجا می‌آوریم، و تو را تقدیس می‌کنیم.» پروردگار فرمود: «من حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید.»
- آیه نقل قول می‌کند سخنی که الله در مجلس گفته و جوابی که ملائک داده اند با دقت در جواب ملائک می‌بینیم نوعی اعتراض (ولو صنفی) در کلام آنها نهفته است بر فرض هم ابهامی در مورد خلقت انسان برایشان وجود داشته باشد اولاً چون الله گفته ، و بطن تعبد، حکم می‌کند چشم و گوش بسته فقط بگویند سمعا و طاعتاً بدون هیچ ان قلتی ثانيا منظور خودشان را می‌توانستند خیلی محترمانه تر و مودبانه تر و مثلاً به شکل استفهامی بپرسند . اینکه به موجود جدیدالخلق خدا که اتفاقاً او را خلیفه هم معرفی کرده ،صفت مفسد و خونریز داده اند و بعد حمدگویی خودشان را و تقدیس گویی خودشان را به رخ خدا زده اند، نشان می‌دهد خبرهایی بوده است .
- ( مگر می‌شود خدای کامل الصفات، نعوذبالله دروغ گفته باشد یا اشتباهی کرده باشد .)
- این آیه نشان می‌دهد الله برای گرفتن بازخورد از ملائک - یا آماده کردن ذهنی آنها - یا ارتقا ظرفیت رشد آنها قبل از خلقت انسان این موضوع را عمومی (رسانه ای) می‌کند
- نشان می‌دهد که گویا قرار بوده از همان ابتدا هم انسان برای خلافت و ملک منصوب شود
- اینکه الله از کل مخلوقات جنت فقط ملائکه را مخاطب قرار داده یعنی این خلقت به نوعی امتحان برای آنها است و قرار است به مسائلی در حوزه اجتماع آنها پاسخ دهد ( نه اینکه نعوذ بالله چون ضعف اعتماد به نفس داشته، با آنها مشورت کرده، ببیند آیا این کار را بکند یا نه ) ( به علاوه اینکه شیطان را در این مقطع زمانی باید در این جمع حاضر بدانیم)
- اینکه قطعاً ملائکه معنای خلیفه را درک می‌کرده اند و ( احياناً می‌دانستند که باید بروند تحت نفوذ و اراده انسان ) در حال نوعی چانه زنی با خدا هستند و برای خود امتیازاتی بر می‌شمرن که بله ما فسادکار نیستیم در حالیکه نوع انسان مورد تصور آنها (نسناس) فسادکار است ۲ ما خونریز نیستیم در حالیکه ... - کاری که از دست ما بر می‌آید نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ است تو خدا آیا بیشتر از این می‌خواهی ؟ به نوعی دارند التماس می‌کنند، که خدا را از این تصمیم منصرف کنند شاید به

تحریک شیطان عابد یا حتی به زبان و سرکردگی او این اظهارات بیان شده ، انسان را برای موقعیت خود نزد الله تهدید به شمار می بردند. - از طرفی مگر نمی گویند ملائکه مجرد هستند و فاقد اختیار پس به چه حقی برای خدای خودشان ان قلت می آورند ؟ - آیا می خواهند بگویند که ما صلاح کار تو خدا را بیشتر از خودت می دانیم ؟ از این کار منصرف شو - یا اینکه به علم و قدرت و تعداد خود در برابر خدا غره شده بودند ولی به زعم بنده خداوند با این جوابها حقارت آنها را به رخشان کشید و آنها را سر جایشان نشاند چون وقتی بیان کرد إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ به آنها گوشزد کرد که : شمایی که علمتان را از من گرفته اید چطور جرات می کنید نسبت به آنچه علم ندارید ان قلت

#### بیاورید

- اینک برخی با ساده لوحی فکر کنند ملائکه در آن مقطع خیر خدا را می خواسته اند و از روی خیرخواهی به خداوند مشورت خیرانه داده اند خطاست مگر می شود در محضر الهی با آن جو سنگین ، که کوچکترین انحرافی از قوانین و احکام و علوم خدادادی، گناهی نابخشودنی به حساب می آید ملک یا ملائکه ای فکر کنند بیشتر از خدا می دانند و به خدا توصیه کنند!! .هیئات
- شاید این حرفها فقط از زبان یک ملک بیرون آمده باشد ولی چون بقیه ملائکه هم سکوت کرده اند الله چنین به ما انتقال پیام کرده است که همه آنها راضی به بیان این مواضع بوده اند .
- اینک ملائک فقط با دیدن ظاهر جسمانی آدم این اظهارات تند را نسبت به او روا داشته موارد ذیل در موردشان شناخته می شود ۱- که گول خورده اند و نشان می دهد، حداقل در آن زمان ، ملائک هم مثل شیطان قادر به دیدن روح انسان نیستند .
- ۲- همینطور نشان می دهد ملائک(علی رغم تصورات ما ) قادر به درک اسما و صفات کامله خداوند نیستند (حداقل تا آن زمان)
- ۳- نشان می دهد که سطح حساسیت و دغدغه آنها تا کجاست افساد(حالا طبق درجه ای که خودشان منظورشان بوده ) و ۲ خونریزی است (
- ۴- نشان می دهد قادر به تفکیک خونریزی و قتال فی سبیل الله یا قتال فی سبیل الطاغوت نبوده اند و هر دو حالت را یکی گرفته اند
- ۵- اینک الله در جواب اشکال ملائکه از قید علم استفاده کرده نشان می دهد معیار درجه بندی در جنت سبب ملائکه یا کارایی آنها نیست ، بلکه علم است و انگار غیر مستقیم به آنها تفهیم کرده علم مخلوق جدید (انسان) یا حداقل ظرفیت علمی او از شما بیشتر است کلید واژه ایست که در طراحی تمدنی باید روی شاخص علم نافع تمرکز خاصی صورت دهیم .
- ۵- تسخیر شیطان و تابعینش و ایمنی از مکرهایشان ، فقط با علم به اسماء الهی میسر است . ( یعنی مجهز شدن به صفات الهی در عین
- ۶- در نتیجه اگر این تحلیل درست باشد فاصله نوع ما انسانها (حداقل در ظرفیت رشد) با ملائک سال

نوری است و خداوند منت بسیار بسیار بزرگی را بر نوع انسان گذاشته است .

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ(البقرة/۳۱) سپس علم اسماء [= علم اسرار و صفات و معانی در عالم جعل] را همگی به آدم

آمocht. بعد آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: «اگر راست می‌گویید، اسامی اینها را به من خبر دهید!» (غیظ الله و محاجه طلبی او در این آیه کاملا هویداست) این آیه خطاب به ملائکه نشان می‌دهد آنها احتمالا ادعاهایی داشته‌اند و می‌خواستند پایشان را از گلیمشان فراتر ببرند) و با توجه به تکبر و چموشی که شیطان، بعدها مرتکب شد که همان مخالفت با الله و ایستادن مقابل اراده الله در قضیه سجده به انسان است به علاوه اینکه شیطان برای وسوسه انسان وعده ملک جاوید را داده بود یعنی به حد زیادی روی این مفهوم تعمق و تمرکز داشته و ملک را می‌شناخته که قادر شده به عنوان یک آرزو به آدم ع حقه کند و مایه فریبش شود) شاید بتوان اینگونه نتیجه گرفت که شیطان شورشی، قصد ایجاد بی‌نظمی در حرم الهی را داشته که الله با این ضد استراتژی هوشمندانه همراهی ملائک را از شیطان گرفت و او را تنها واگذاشت

- با توجه به اینکه قریب به ۱۰۰ درصد جنگها و خونریزی های فاسدانه بشر، به خاطر دستیابی به ملک بوده است می‌توان مهمترین استراتژی شیطان را کشف کرد که همان وسوسه از راه وعده ملک است

- قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (البقرة/۳۳)

- فرمود: «ای آدم! آنان را از اسامی (و اسرار) این موجودات آگاه کن.» هنگامی که آنان را آگاه کرد، خداوند فرمود: «آیا به شما نگفتم که من، غیب آسمانها و زمین را میدانم؟! و نیز میدانم آنچه را شما آشکار میکنید، و آنچه را پنهان میداشتید!»

- مخاطب این آیه ملائک هستند نه انسان ضمنا اشاره می‌کند که همانطور که آنچه ملائک آشکار یا پنهان می‌کنند را می‌دانم فکر و عمل و ظاهر و باطن، پیدا و پنهان، شما انسانها را نیز می‌دانم.

- کاربرد واژه غیب از سوی الله می‌رساند که، اسمائی که از ملائک پرسیده شد و آنها قادر به پاسخ نبوده‌اند، پس آن اسماء نسبت به ملائک در غیب قرار داشت ولی نسبت به انسان چون آنها را بیان کرده بود، در غیب قرار نداشته و شهادت داده بوده است.

- تاکید الله بر غیب و باطن امور و پدیده‌ها به ما می‌آموزد که آنچه ملائک تصمیم‌گیری باید قرار گیرد اشراف به زوایای پنهانی و باطن قضایاست.

- اینکه الله با این آیت به ملائکه گوشزد می‌کند که من آنچه عیان می‌کنید و آنچه پنهان می‌کنید را می‌دانم. (پس حتما مواردی بوده که الله اینگونه با اشاره بازخورد می‌دهد به آنها و بدون اینکه آبروی آنها را پیش ما و خودشان بریزد، آنها را به خطایشان متذکر می‌کند)

- آدم ع در این آیه صرفا نبی، خبر رسان معرفی شده است و از لحن آیه برداشت می‌شود که از این امتحان موفق بوده است یعنی هنوز توان رسالتش یا ولایتش یا امامتش یا خلافتش مورد امتحان و تأیید قرار نگرفته است.

- ( آدم ع برای فرشتگان نیز حکم نبی را دارد و الله ارتقا درجه آنها را به طور غیر مستقیم بر عهده انسان قرار داده است )



- **اَلَمْ اَقُلْ لَكُمْ** عبارتی است که الله برای مواخذه آدم و حوا و سایرین هم استفاده کرده است که معنی مواخذه ای دارد .
- اگر از صفت قاهریت خداوند ببینیم : سرکوفتی که خدا در این آیه بر سر ملائک می زند و به رخ کشیدن اینکه ظاهر و باطنتان را می دانم به خوبی نشان می دهد که چه فشار قاهرانه ای برای سر خط آوردن آنها به آنها وارد می کند .
- نشان می دهد که خداوند قبل از عذاب دارای رحمت واسعه است و از اصلاح مخلوقش بیش از عذاب او راضی می شود و منتهای رحمت است.
- **وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ** (البقرة/۳۱) سپس علم اسماء [= علم اسرار آفرینش و نامگذاری موجودات] را همگی به آدم آموخت. بعد آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: «اگر راست می گوید، اسمی اینها را به من خبر دهید!»
- اینکه الله می گوید کل اسماء را به انسان تعلیم داده ام و بعد روی همین موضوع ، اشراف بر غیب ملائک را، به رخ آنها می کشد یعنی اشراف ما انسانها بر غیب از راه اشراف ما بر اسماء الهی می گذرد . صفاتی که در ذهن و عین به جان ما نشسته باشد.
- گویا این وسط خداوند، غافر و ستارالعیوب تعدادی از اظهارات و ادعاها و مطالبات ملائکه را فاکتور گرفته فقط با صراحت بیان ان کنتم صادقین کذب مدعاهای آنها را به رخشان کشیده احتمالا مرض شیطان، که همان تکبر است ، در حال همه گیر شدن بوده
- جواب درست ملائک که خدا می خواست از زبان آنها بشنود این بود : **قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ** (البقرة/۳۲) فرشتگان عرض کردند: «منزهی تو! ما چیزی جز آنچه به ما تعلیم داده ای، نمی دانیم؛ تو دانا و حکیمی.» لیکن ملائک این جمله را نه قبل از بیان ان قلت و اشکال تراشی که بعد از آن محاجه خداوند به زبان راندند
- برداشتی که از این سلسله آیات می خواهم بگیرم این است که از این منظر خلقت انسان نوعی الزام برای دستگاه خلقت الهی به شمار می رفته تا یک پله ظرفیت مجردات بالاخص ملائکه را ارتقا دهد و تنش ایجاد شده را خنثی کند و الله مخلوقاتش را از شر غرور (اشرف مخلوقات دوران، یعنی جن مختاری به نام شیطان ) نجات دهد . و در یک کلام الله کمال خودش را هر چه بیشتر جلوه دهد

### آیا الله به تسبیح و تقدیس نیاز دارد ؟چه کسانی لیاقت ارجعی در برابر هبوط را دارند

با توجه به اینکه ملائک برای باز داشتن الله از خلقت مخلوق جدید انسان بهانه می آوردند گفتند ما خودمان تسبیح و تقدیس یعنی بالاترین کاری که می توانند بکنند تسبیح و تقدیس الله است با توجه به خلقت آدم و چشم پوشی الله از درخواست ملائک می فهمیم که تسبیح و تقدیس ذات الله او را راضی نمی کرده است و با توجه به آیات :

يا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ (الفجر/۲۷) تو ای روح آرام یافته!

ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً (الفجر/۲۸) به سویی پروردگارت بازگرد در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است،

فَادْخُلِي فِي عِبَادِي (الفجر/۲۹) پس در سلک بندگانم درآی،

وَادْخُلِي جَنَّتِي (الفجر/۳۰) و در بهشتم وارد شو!

الله فقط از نفس مطمئنه راضی می شود یا فقط از نفسی راضی می شود که به درجه اطمینان رسیده است و تنها پس از رسیدن به درجه اطمینان است که فرد لیاقت دخول در عباد الله را دارد

و رسیدن به درجه عباد الرحمنی بالاترین ظرفیت انسانی است

پاداش ورود به دار العباد در عالم معنا و پاداش ورود به جنت در عالم خلق از همدیگر تفکیک شده و مکمل هم هستند

آنگاه زمانی است که الله ، آن نفس مطمئنه را به جنت خاص خودش هم داخل می کند . که حلوائ تن تنائی تا نخوری ندانی .

ارجعی از ریشه رجعت در مقابل هبوط قرار دارد .

اگر هبوط را که حاصل در آمدن لباس جنتی است معنی کنیم رجعت یعنی دوباره به دست آوردن آن لباس جنتی

اینکه الله وعده تسبیح و تقدیس ملائک را واقعی نمی نهد و اراده خود را مبنی بر خلقت انسان محقق می کند یعنی الله هیچ نیازی حتی به تسبیح و تقدیس ملائک هم ندارد چه برسد به حیوانات و گیاهان و سایر مجردات عالم

و اگر از سوی مخلوق تسبیح و تقدیسی صورت می گیرد به خاطر نیازی است که او در خودش احساس می کند نه اینکه نعوذ بالله الله آنها را برای رفع کمبود شخصیت خود ، اجبار کرده باشد .

مخلوق حتی حق ندارد تسبیح و تقدیسی که انجام می دهد را به عنوان کاری که برای خدا انجام می دهد به روی او بزند و نوعی منت بر سر بگذارد ملائک خیلی شانس آوردند که الله نگفت : به جهنم می خواهیم هزار سال سیاه هم ، آن کارها را برای من نکنید .

خداوند تسبیح و تقدیس ملائک را نخرید ( که در مقابلش از خلقت آدم صرفنظر کند ) ولی حاضر است نفس مطمئنه را بخرد آن هم به قیمت بسیار عالی معنایی ( تائید مقام عباد ) و قیمت بسیار عالی محسوسات ( با وارد کردن به جنتش )

## سوال : چرا خداوند شیطان را معدوم نمی کند تا جهانی از او آسایش بگیرد؟

۱- برای اعدام کسی باید دادگاه و محکمه ای تشکیل داد

۲- و در آن محکمه هدف این است که متهم برای همه حضار و طرفدارانش و مخالفانش و ... به

سبب جرمی (با معیار حق ) محکوم شود. یعنی در اصل محکمه برای اصلاح جامعه (خلقی ،

ملائک ، اجنه ، انسان ها ) تشکیل می شود واگر نه فانی شدن یک موجود که ارزش این همه

قائله را ندارد . یعنی در محکمه، مرکز فهم را باید روی حضار و تماشاچیان گذاشت نه روی مجرم

و اگر نه ، اینکه خداوند صرفا به علم خود بسنده کند و حکم دهد که "اعدام" اگر چه شدنی

است ولی از فرداش یکی دیگر هم آن خطا را تکرار می کند و همینطور بعدی و بعدی

- ۳- لذا اصل آموزش امر به معروف و نهی از منکر برای مخلوقات این است که اول از همه معروف بودن معروف و منکر بودن منکر برای آنها فهم بشه و مقبول بشه
- ۴- آیا اینکه خداوند، به شیطان فرصت عمل داده است قدرت خدا را می رساند یا ضعف او را؟ چون شیطان هر کاری هم بکند به هر حال در حیطة قدرت الهی است و هرگز آنی خارج از قدرت الهی نمی تواند برود پس قدرت و کنترل الهی را می رساند.
- ۵- اینکه خداوند مخلوقی را ربوبیت کرده که به اختیار خودش (و نه خالق)، شر تولید می کند و سایر مخلوقات می توانند با دشمنی علیه او ارتقا رتبه و درجه بگیرند هوش خداوند را می رساند یا هوش آن مخلوق را.
- ۶- با این تعبیر که شیطان سگ درگاه الهی است و او از ورود تزکیه نشدگان به درگاه الهی جلوگیری می کند نشان می دهد که او مهره ای لازم برای دستگاه خلقت الهی بوده است

### ماجرای برادر کشی قابیل و ابطال اسرائیلیات

با توجه به اینکه در مورد این دو برادر هیچ منازعه پیشینی در هیچ زمینه ای ثبت نشده است.

با در نظر گرفتن آیات و ائله علیهم نبأ ابني آدم بالحق إذ قربا قرانا فتقبل من أحدهما ولم يتقبل من الآخر قال لأقتلنك قال إنما يتقبل الله من المتقين (المائدة/۲۷) و داستان دو فرزند آدم را بحق بر آنها بخوان: هنگامی که هر کدام، کاری برای تقرب (به پروردگار) انجام دادند؛ اما از یکی پذیرفته شد، و از دیگری پذیرفته نشد؛ (برادری که عملش مردود شده بود، به برادر دیگر) گفت: «به خدا سوگند تو را خواهم کشت!» (برادر دیگر) گفت: «(من) چه گناهی دارم؟ (زیرا) خدا، تنها از پرهیزگاران می پذیرد!

لئن بسطت إلى يدك لتقتلني ما أنا بباسط يدي إليك لأقتلك إني أخاف الله رب العالمين (المائدة/۲۸) اگر تو برای کشتن من، دست دراز کنی، من هرگز به قتل تو دست نمی گشایم، چون از پروردگار جهانیان می ترسم!

إني أريد أن تبوء بإثمي وإثمك فتكون من أصحاب النار وذلك جزاء الظالمين (المائدة/۲۹) من می خواهم تو با گناه من و خودت (از این عمل) بازگردی (و بار هر دو گناه را به دوش کشی)؛ و از دوزخیان گردی. و همین است سزای ستمکاران!

فطوَّعتُ له نفسه قتل أخيه فقتله فأصبح من الخاسرين (المائدة/۳۰) نفس سرکش، کم کم او را به کشتن برادرش ترغیب کرد؛ (سرانجام) او را کشت؛ و از زیانکاران شد.

و آیه

قال لهم نبيهم إن الله قد بعث لكم طالوت ملكا قالوا أنى يكون له الملك علينا ونحن أحق بالملك منه ولم يؤت سعة من المال قال إن الله اصطفاه عليكم وزاده بسطة في العلم والجسم والله يؤتي ملكه من يشاء والله واسع عليهم (البقرة/۲۴۷)

و پیامبرشان به آنها گفت: «خداوند (\*طالوت\*) را برای زمامداری شما مبعوث (و انتخاب) کرده است.» گفتند: «چگونه او بر ما حکومت کند، با اینکه ما از او شایسته‌تریم، و او ثروت زیادی ندارد؟!» گفت: «خدا او را بر شما برگزیده، و او را در علم و (قدرت) جسم، وسعت بخشیده است. خداوند، ملکش را به هر کس بخواهد، می‌بخشد؛ و احسان خداوند، وسیع است؛ و (از لیاقت افراد برای منصب‌ها) آگاه است.»

و اینکه شیطان حتی با وسوسه ملک جاوید آدم ع را فریفت می‌توان نتیجه گرفت که :

“مسئله برادر کشی قابیل، صرفاً به مسئله پذیرش قربانی و به تبع آن جانشینی پدر و احیانا قبیله، مربوط می‌شده و هیچ ربطی به ازدواج با خواهر دوقولوی دیگری و ... نداره این موارد اسرائیلیات و باطل است“

می‌دانیم در مردان مسئله قدرت و حاکمیت (و در صورت استقرار در منصب حکم، جانشینی پدر) یا (حاکم) قویتر از هر انگیزه دیگری است که اصلی‌ترین دلیل جنگ‌ها را شامل می‌شده است

انثا اگر در کل تاریخ بگردیم مورد مشابه بعدی که برادری به خاطر یک زن برادر خود را به قتل برساند تقریباً نادر است چه برسد به فرزندان پیامبر خدا در حالیکه دعا و خشونت و قتل به خاطر مسئله جانشینی، خلافت و حکومت الا ما شا الله قابل بیان است تازه اگر این فرض را قبول کنیم که قابیل برای زن برادر خود، دست به قتل زده است یعنی اوج خبثت و دنائت را برای انسانی قائل بودن (که این بیان جز از ذهن‌های مریض صادر نمی‌شود و جز در ذهن‌های مریض دیگر پذیرفته نمی‌شود) در حالیکه ما در آیات مربوط به دفن جنازه برادر از روی عمل کلاغ نوعی پشیمانی و تفکر و عقل را از سوی قابیل می‌بینیم و اینکه خدا او را با این آیت هدایت کرده یعنی قابیل ظرفیت توبه و اصلاح را داشته است و فرض قتل به خاطر زن باطل است. از طرفی الله با بیان مسئله کلاغ به ما فهمانده است که مسئله قابیل خود برادرش هابیل بوده است نه زن یا هر چیز دیگر

جالب اینکه مهمترین بهره برداران این نظریه‌های صهیونیستها هستند که با تمرکز و توجه دادن افراطی مردان به جنس زن همه نوع فسق و فجور را توجیه می‌کنند.

+ اینکه هابیل با ذکر این جملات لَئِنُ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسٍ بِدِي إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ (المائدة/۲۸)

اگر تو برای کشتن من، دست دراز کنی، من هرگز به قتل تو دست نمی‌گشایم، چون از پروردگار جهانیان می‌ترسم! نشان می‌دهد که ۱- مسئله صرفاً بین این دو نفر بوده و هیچ نفر یا موضوع سومی در کار نیست ۲- هابیل از موضع یک مسئول و مصلح اجتماعی حرف می‌زند (احتمالاً رئیس قبیله، یا جانشین پدر شده بوده) اولاً از ایمان قوی برخوردار بوده یعنی آموزش‌های آدم ع جاری و موثر بوده ثانياً امید داشته که برادر سر عقل آید و از مخالفت با حکم مقدر دست بردارد و ۳- همچنین ذکر خوف خدا و (صفاتش و احکامش) چنان جاری بوده که هابیل برای حل ماجرا و توصیه به برادر می‌گوید همچون من از الله خوف کن.

هر چند ما در مورد جانشین حضرت آدم ع در قبیله اولیه اطلاعاتی نداریم ولی

تمام برداشتهای انحرافی و کشیدن پای یک زن به موضوع دعوا، از منابع یهود است که در همه آنها نوعی ضعف کاملاً مشخص است.

وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبِلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ (المائدة/۲۷)

و داستان دو فرزند آدم را بحق بر آنها بخوان: هنگامی که هر کدام، کاری برای تقرب (به پروردگار) انجام دادند؛ اما از یکی پذیرفته شد، و از دیگری پذیرفته نشد؛ (برادری که عملش مردود شده بود، به برادر دیگر) گفت: «به خدا سوگند تو را خواهم کشت!» (برادر دیگر) گفت: «(من چه گناهی دارم؟ زیرا) خدا، تنها از پرهیزگاران می‌پذیرد!

اینکه آیه به جای استفاده مستقیم از اسامی هابیل و قابیل، از واژه بنی آدم استفاده کرده می‌خواهد بگوید این ماجرا به نوعی به حضرت آدم ربط پیدا می‌کرده و به تبع خلیفه الهی او در روی زمین

در این آیه به صراحت دلیل اختلاف دو برادر را برنده شدن در امتحان قربانی معرفی می‌کند و با توجه به اینکه گناه برادر کشی قابیل قطعاً مرتبط با وسوسه شیطان بوده و اینکه وسوسه شیطان غالباً روی ملک متمرکز می‌شود می‌توان نتیجه گرفت دلیل برادر کشی قابیل مسئله جانشینی پدر بوده است و امتحان قربانی در اصل به منظور تعیین جانشین طرح گردیده بود( تا بر خودشان و جامعه حاضر خلیفه بر حق، قابل تشخیص شود، و اگر نه خداوند که طراح سوال است از

همه مطلع است) و کسانی که می‌گویند مسئله زن بوده( آن هم زیبایی زن هم رحم خودش) جاهلاً یا عامداً تلقی غلطی می‌کنند و مصداق یحرفون الکلم عن مواضعه توجه مخاطب را به گناه متمرکز می‌کنند که خود گناهی است

( فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْءَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَا أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِي سَوْءَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ (المائدة/۳۱) سپس خداوند زاغی را فرستاد که در زمین، جستجو (و کندوکاو) می‌کرد؛ تا به او نشان دهد چگونه جسد برادر خود را دفن کند. او گفت: «وای بر من! آیا من نتوانستم مثل این زاغ باشم و جسد برادرم را دفن کنم؟!» و سرانجام (از ترس رسوایی، و بر اثر فشار وجدان، از کار خود) پشیمان شد. ) ۱- اینکه الله آیت غراب را برای قابیل فرستاده یعنی او را به حال خودش رها نکرده ۲- اینکه قابیل آیت غراب را دریافت کرده یعنی درجه ای از عقل(تفکیک درست از غلط و حق از باطل) را داشته است ۳- اینکه عبارت " یا ویلتا" سر داده یعنی متوجه خطای خودش شده ۴- اینکه از زاویه اعجاز به آیت نگاه کرده یعنی به حدی پشیمان شده بوده که به عجز رسیده بوده ۵- اینکه الله تائید می‌کند در این آیه که او از نادمین "شد" نشان می‌دهد احتمالاً توبه او را پذیرفته است .

اشکالی که به هابیل ع می‌توان وارد کرد ؟

(لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ (المائدة/۲۸) اگر تو برای کشتن من، دست دراز کنی، من هرگز به قتل تو دست نمی‌گشایم، چون از پروردگار جهانیان می‌ترسم! )

سوال : چرا هابیل روی حق محاجه نکرد ؟ چرا سعی در اقناع قابیل از راه منطقی نکرد؟ و مراتب نهی از منکر و امر به معروف را رعایت و اعمال نکرد ؟ برداشت می شود انگار هابیل می خواسته نوعی نقش رئیس قبیله و پدرسالاری و موضع از بالا و عطوفت را نسبت به قابیل اعمال کند ! با کنار هم قرار دادن این آیه و آیات (وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ المائدة/۴۵) و بر آنها [= بنی اسرائیل] در آن [= تورات]، مقرر داشتیم که جان در مقابل جان، و چشم در مقابل چشم، و بینی در برابر بینی، و گوش در مقابل گوش، و دندان در برابر دندان می‌باشد؛ و هر زخمی، قصاص دارد؛ و اگر کسی آن را ببخشد (و از قصاص، صرف نظر کند)، کفاره (گناهان) او محسوب می‌شود؛ و هر کس به احکامی که خدا نازل کرده حکم نکند، ستمگر است.) و همچنین (وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ يَتَّقُونَ البقرة/۱۷۹) و برای شما در قصاص، حیات و زندگی است، ای صاحبان خردا! شاید شما تقوا پیشه کنید.) (نوعی تسلیم شدن در برابر ظلم را القا می کند که با آیات جهاد در تناقض است ) و با مراتب جهاد سعی در اصلاح قابیل نکرد اینکه ولو با حالت هجمه قابیل ، حاضر نشده از خودش دفاع کند(بالاخره اگر ایستادگی کرده بود مشتکی و ضربه ای ... احتمالا مدد و نصرت الهی را به همراه داشت) و صرفا به گفتن توصیه های اخلاقی بسنده کرده است نشان می دهد او هم نقطه ضعفی داشته و در نتیجه ، با این فرضیات عدل حکم می کند ( **گناه این واقعه ۵۰-۵۰ تقسیم شود بین هر دو و باید به کسانی که می خواهند رفتار اشتباه این دو را به کل اهل بیت آدم ع و نسلش تعمیم دهند، تاخت** )

نتیجه ای که می خواهیم بگیریم این است : با توجه به اینکه تعداد زیادی از انسانهای کره زمین (ولو با متون اسرائیلیات ) فرزندان از نسل قابیل هستند و مطالب گفته شده . ۱- عرفان یهود منتسب به قابیل معروف به کابالا محل اشکال است ۲- قابیل توبه کرده و خدا نادم بودن او را پذیرفته لذا در جرگه مسلمین بوده است ۳- اینکه یهود با برجسته کردن این واقعه بخواهد برای خاندان آدم و حوا ع نسبت ناسزا دهد ،باطل می شود و نشان می دهد مسئله به آن شوری ای که به آن می دمند نیست .۴- مسئله خلافت و جانشینی از زمان آدم و حوا در جنت بوده، بین فرزندان آنها ،هابیل و قابیل بوده ، بین فرزندان داوود (سلیمان و ۱) امتحان بوده، و به موضوع جانشینی پس از پیامبر از این زاویه باید نگریسته شود .

**ابطال اسرائیلیاتی که مبلغین ، آنها را به قرآن تحمیل کرده اند با استفاده از خود قرآن**

اسرائیلیات چه می گویند و چه نیتی دارند

اسرائیلیات می گوید فقط آدم و حوا از جنت هبوط کرده اند و هیچ انسان دیگری همراه آنها نبوده چه در آن صورت برای نسل بعد به مشکل توالد و ازدواج و... بر می خوریم

اسرائیلیات می گوید حوا ع دوبار وضع حمل کرده و در هر بار دو قلو متولد شده است و در هر بار یک پسر یک دختر و در نهایت یک پسر . و برای نسل بعد چون انسان دیگری نبوده است بالا جبار دستور داده شد، هر کدام از برادر ها با همزاد دیگری ازدواج کند ، چون همزاد قابیل زیباتر از همزاد هابیل بوده ، قابیل دبه می کند و برادر خود را می کشد و...

اسرائیلیات در ادامه بافتنی های خود به این می رسد که در نسل دوم لاجرم ازدواج محارم صورت داده اند که خط قرمز ما است و به هیچ وجه با حکم خدای غیور ، عقیف ، محیی (با حیا و به حیا وادارکننده ) جور در نمی یاد .

### تحلیل و پاسخ به شبهه :

- ۱- اگر این حالت را با آمار امروزی مقابله دهیم این مورد ( ۲ بار دوقولو هر بار یک پس یک دختر ) ممکن است فقط در هر چند صد میلیون وضع حمل یکبار رخ دهد یعنی روال مرسوم نبوده مگر اینکه به حساب معجزه بگذاریم
- ۲- بیان این گناه شنیع در ذهن عوام خودش گناه است ، چون اذهان کم ظرفیت را به خودش مشغول ساخته چه بسا اشاعه منکر کند.
- ۳- سنت الهی تبدیل بردار و تحویل بردار نیست و حمل کردن استثنا بر حکم الهی مصداق افتراست .
- ۴- مگر می شود سنت خداوند، آن هم در مورد حرمت این امر برای خانواده یک نبی استثنا قائل شود، هرگز خداوند به خانواده نبی اش ، گناهی به این سنگینی حکم نمی کند
- ۵- این ادعا تهمت به خداست تهمت از جنس عیسویانی که می گویند ، خدا از خلقت آدم و حوا خسته شد رفت کناری نشست و حکم حرام به این سنگینی داد . محال است بتوان قبول کرد خدایی که آن به آن کل هستی را حیات می دهد از خلقت یک زوج بیشتر تفره رفته ، ولی حکم ناحق به این بزرگی صادر کرده باشد . و ما نیز همراه همه صالحان عالم می گوئیم: لعنه الله من افتری علی الله کذبا
- ۶- قواعد ازدواج کاملا مشخص است و همه رعایت کرده اند و این انحرافات جنسی نوظهور در دین هیچ جایگاهی ندارد.
- ۷- دشمنی یهود با انبیا و تهمت زنی هایشان برای ما کاملا عیان است ما نباید گول بخوریم
- ۸- این عمل خلاف فطرت است و اگر بنا بر این بوده باشد ، باید ۴ انسان به علاوه ۲ والد روی فطرت خودشان پا گذاشته باشند که در مورد خانواده عادی نزدیک به محال است چه برسد به اهل بیت نبوت .

- ۹- اگر این نظریه را بپذیریم یعنی همه اقوام بشر از یک ارتباط حرام به وجود آمده اند یعنی همه حرامزاده اند
- ۱۰- علم امروز ثابت کرده ازدواج فامیلی چه عواقب خطرناکی را برای بچه به همراه دارد که قطعاً ازدواج محارم آسیب های فراوانتری داشته و دارد چطور ممکن است خدا این رابطه را آن هم در رابطه با اهل بیت یک نبی که به هر حال الگوی پسینیان خواهد شد تجویز کند .
- ۱۱- مدعیان این شبهه، هیچ اشاره ای به اراده و خواست زن (خواهران) نمی کنند گویا آنها محکوم و مجبور به پذیرش این امر بوده اند، در حالیکه حداقل در مورد پیامبر می دانیم که فاطمه س چه جایگاه رفیعی نزد پدر برخوردار بوده و اینکه چندین خواستگار را رد می کند نشان می دهد تصمیم گیرنده خود ایشان بوده اند .
- ۱۲- اگر قرار بوده نتایج نبی بودن، آدم ع، در خانواده خودش، به قاتل شدن یک پسرش برادر خود را ، آن هم به خاطر یک زن ، آن هم خواهر رحمی خودش بوده باشد، که بایست فاتحه آن دین را خواند .
- ۱۳- تاثیر قبول این شبهه در ذهن مخاطب این است : توجه افراطی به موضوع شهوت تا حد قتل توجیه دارد .
- ۱۴- قبول این باعث می شود، مسئله جانشینی و حکم و نبوت ، به حاشیه رانده شود ، یعنی فرزندان یک نبی حاضر است به خاطر زن تا حد قتل و تجاوز پیش بروند ولی در مسئله حکم و عهد و مسئولیت و ولایت بعد از پدر سکوت کنند .
- ۱۵- اگر بنا بود هابیل به خاطر یک زن تا مرز کشته شدن پیش برود آیا نمی توانست ببخشد گذشت کند و کوتاه بیاید
- ۱۶- هابیل مقابل تجاوز و حمله برادرش حاضر نشده از خودش دفاع کند آن وقت بر نگه داشتن یک زن، آن هم خواهر تنی اش پافشاری کرده باشد ، محال است )
- ۱۷- اگر قبول کنیم فقط آدم و حوا به زمین آمدند و دستگاه خلقت مادی ، **مجبور بوده فقط از طریق این راه** تولید جسم انسانی (ازدیاد نسل) کند ، **قادریت خدا را زیر سوال بردیم یعنی توان خدا فقط در حد ساخت فقط ۲ نمونه از نوع انسان بوده ؟**
- ۱۸- اگر فرض موجود را که هبوط فقط شامل آدم و حوا بوده را بپذیریم و علاوه بر مشکلات در نسل دوم ، بعد قتل هابیل توسط قابیل عملاً در نسل سوم هم به مشکل می خوریم، خوب با توجه به اینکه نمی دانیم زمان این قتل قبل از مجامعت هابیل با زن مورد نظر بوده یا بعد از آن (که ظاهراً با این پیش فرضها می بایست قبل از آن بوده باشد) قابیل هر دو را به عقد خود درآورده است (یک خطا ، اینکه که فرض اولیه هر کدام با خواهر همزاد دیگری را زیر سوال می برد) و اشکال دوم : بشر از نسل قابیل می شود و ... مشکلات عجیب و غریب
- انگاره اسرائیلیاتی دیگر : مسئله گناه نخستین پدر ، که یهود صهیونی بیشترین بهره برداری را از این موضوع می کند سوال آیا واقعاً همه اقوام بشر فرزندان آدم و حوا هستند ؟ می گویند وقتی پدر ،



نبی ، اول شما این گناه را کرده دیگه از شما چه انتظاری میشه داشت یا می گویند اینکه ما امروز در زمین هستیم به خاطر گناه آدم و حوا بوده و باید از او خشمگین باشیم و ...  
و ... که هر چه جلو می رویم گند این شبهه بیشتر بلند می شود . که به روشنی نشان می دهد که عده ای با بافتن فقط قصد صدوا عن سبیل داشته اند

مایه شرم اینجاست که این موارد را در کتابها به عنوان " قصه های قرآن " به خورد خلق الله می دهند .

اینکه بهبود تخصصش در نفوذ از داخل و فاسد کردن هر چیزی از داخل آن است می توان قطعا در نظر داشت که افرادی از آنها به داخل روحانیت شیعه نفوذ کرده اند و به وظیفه خود یعنی یحرفون کلم عن مواضعه انجام وظیفه نموده اند و شناختن و شناساندن آنها به قصد پاکسازی و تطهیر مکتب اثنی شیعه عشری وظیفه علمای مدعی و متعهد ماست .

اینکه پس اصل ماجرا چه بوده است و پاسخ این شبهات اسرائیلیاتی ، فقط از دل قرآن قابل دریافت و استخراج است که در ادامه می آید

## بررسی آیات امه در قرآن

لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُبَاذِرُكَ فِي الْأَمْرِ وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مِّنْ قَدِيمٍ (الحج/۶۷)

برای هر امتی عبادتی قرار دادیم، تا آن عبادت را (در پیشگاه خدا) انجام دهند؛ پس نباید در این امر با تو به نزاع برخیزند! بسوی پروردگارت دعوت کن، که بر هدایت مستقیم قرار داری (و راه راست همین است که تو می پویی).

رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (البقرة/۱۲۸)

پروردگارا! ما را تسلیم فرمان خود قرار ده! و از دودمان ما، امتی که تسلیم فرمانت باشند، به وجود آور! و طرز عبادت ما را به ما نشان ده و توبه ما را ببپذیر ، که تو توبه پذیر و مهربانی!

و در مورد دعای حضرت ابراهیم از خداوند خواست برای یک امه ( امتی که از فرزندان او است و آن هم به طور اعجاز آمیزی در مورد اسماعیل و در سرزمین کعبه منظور بوده است ) نه امته آن کار را انجام دهد .(مسلمانی ، تسلیم در برابر فرامین)

جدای از مضمون سنگین آیه که در مورد سوال قوم برگزیده یا امه برگزیده تعیین تکلیف می کند و عبارت نا و ذریتنا تاکید دارد که از نظر قرآن امته از هم تفکیک شده اند. اگر حرکت را معکوس ببینیم راهی باقی نمی ماند جز اینکه از ابتدا افراد ما بعد از هبوط امه جدا جدا تفکیک شده هبوط کرده اند نه اینکه همه انسانها مجتمع و در یک نقطه خاص جغرافیایی بوده است و بعد از آن در سطح کره زمین پخش شده اند

## ماجرای طوفان زمان نوح ع و مسئله نسل دوم حیوانات آن

### جوابی مرسوم به سوال در مورد نوح (ابوالبشر ثانی)

چرا حضرت نوح(ع) را ابوالبشر ثانی می نامند، آیا نسل های بعدی از او است؟ از مؤمنانی که در کشتی نوح با او بودند، نسلی باقی نمانده است؟  
جواب:

۱- به حضرت نوح ابوالبشر ثانی گویند چون نسل های کنونی به او ختم می شود.  
در مورد مؤمنان و تعداد انسان هایی که در کشتی نوح بودند و از طوفان نجات یافتند، گزارش های متفاوتی وجود دارد. در متون دینی یهودیان و مسیحیان آمده است: مجموع انسان هایی که در آن کشتی بودند و نجات یافتند، از هشت تن تجاوز نمی کرد. از این هشت تن چهار مرد؛ یعنی حضرت نوح و سه پسرش «حام»، «سام» و «یافت» و چهار زن؛ یعنی همسران این چهار تن (یا همسران سه پسر و دختر حضرت نوح) بودند. تمامی اقوام و ملل از نسل همین سه پسر می باشند. (۱) (در برخی از روایات اسلامی آمده است که در کشتی نوح هشتاد مرد وجود داشت. چهل سال قبل از طوفان بنا به مشیت خدا زنان نازا شدند و فرزندان یافت نشد تا با طوفان هلاک شوند. جز در اهل و عیال نوح، زنی دیگر وجود نداشت که ایمان بیاورد و در کشتی قرار گیرد و نجات یابد. اگر از مردان نسلی باقی مانده است، مادرانشان به حضرت نوح می رسند، یعنی همه نسل های بشر کنونی یا از طریق پسری به حضرت نوح می رسند و یا از طریق دختری، بدین جهت در روایت نبوی آمده است: «نوح یکی از دو پدر است: ابوالبشر اول حضرت آدم(ع) و ابوالبشر دوم حضرت نوح» (۲))  
جدای از این دو وجه که ادعا می شود در روایات ذکر شده، می توان نظری دیگری مخالف نظرات بالا آورد  
اینکه:

۲- شاید ابوالبشر ثانی به جهت تغلیب باشد، یعنی حضرت نوح(ع) نسبت به اکثر نسل های کنونی جنبه پدری دارد.

۳- وجه دیگر: نوح پدر معنوی باشد؛ یعنی اگر رسالت و کشتی او نبود، نسل بشر باقی نمی ماند.  
دیدگاه نگارنده در مورد نوح ابوالبشر با ۲ مورد اخیر قرابت دارد

## اشکال به خلقت گراهای تلمودی در مورد واقعه طوفان زمان نوح ع

اشتباهی که خلقت گراهای غربی در مورد حضرت نوح می کنند فرض می کنند او و طوفان نوح ۶۵ میلیون سال قبل بوده و طبق آن وقایع را می چینند که البته مورد اشکال است  
مطلب عینا از کتاب توهم تکامل

"اما چرا فسیل انسانی که در ۶۵ میلیون سال پیش زندگی می کرده پیدا نمی شود؟ زیرا تمام افرادی که در زمان حضرت نوح بوده اند غرق شده و مرده اند و ادامه حیات انسان ها فقط و فقط توسط کل انسان ها (موجود در کشتی) هشت یا هشتاد نفر (ادامه پیدا کرده است طبیعی است که با این تعداد اندک احتمال پیدا کردن فسیل بسیار کم می باشد.

باید گفت که در این حادثه گیاهان به ذغال سنگ و حیوانات به سوخت های فسیلی امروزی تبدیل شده اند... و این اتفاق نه برای عذاب عده ای کافر بوده است بلکه یک برنامه و یا حتی یک حادثه طبیعی بوده است که می بایست اتفاق می افتاده است. خداوند به حضرت نوح این حادثه طبیعی را خبر می دهد و البته کسانی که ایمان آورده اند و وارد کشتی شده اند جان سالم به در برده اند و کسانی که ایمان نیاورده اند به عذاب کفرشان غرق شده اند... بدی های است خداوند اگر می خواست عده ای کافر را عذاب بدهد راهکار بسیار ساده تری وجود داشت و نیازی به اینکه پیامبرش را برای ساختن یک کشتی و جمع کردن حیوانات به خطر و سختی بیندازد نبود. لذا یک اتفاق طبیعی در حال وقوع بوده و خداوند به پیامبرش این موضوع را خبر داده است. از طرف دیگر این حادثه نمی تواند منطقه ای باشد چرا که یک سیل منطقه ای نیازی به این همه تدارکات برای بقای حیوانات و جلوگیری از انقراض آن ها ندارد... از طرف دیگر بر اساس کتب آسمانی این کشتی بر روی یک کوه فرود می آید و لذا می توان نتیجه گرفت که این حادثه می بایست جهانی بوده باشد" خوب واضح است که نظریه پرداز مربوطه می خواسته به اجبار بین ادعاهای زیست شناسها، جغرافیدانها، و مطالب تلمود ارتباط ایجاد کند و عمر بشر را ۶۵ میلیون سال گرفته اند. برایشان آرزوی هدایت می کنیم و می گذریم.

## برداشتهای ما پیرامون واقعه طوفان زمان نوح ع

۴- از کاربرد واژه ارض یک احتمال هم این است که (با توجه به اینکه کروی بودن زمین حداکثر ۳۰۰ سال است مطرح و مقبول عام شده است، اکثر مردم، ما قبل آن زمین را تخت می دانستند) لذا کلمه ارض نسبت به فهم مردم اعصار پیشین و عوام این عصر انتخاب شده بوده که یعنی تا جایی که چشم کار می کرد آب همه جا را فرا گرفته بود (مصدر دید را بین النهرین بگیریم چون کاربرد این واقعه برای فهم مردم این منطقه است واگر نه انسانهای سایر تمدنهای که در مقدمات دین دست و پا می زدند و می زندند

۵- در واقعه حضرت نوح ع الله یکبار دیگر عالم خلق انسانی را حداقل در حوزه جغرافیایی توحیدی ریست کرد و جمعیت‌های انسانی تحت نفوذ انبیا الهی را دوباره از نزدیک صفر ، بازسازی می کند طبق آنچه رسیده تعداد انگشت شماری بوده اند ولی باز هم نسبت‌های غیر رحمی داشته اند احتمال منطقه ای بودن طوفان نوح بسیار زیاد است زیرا اطلاق کلمه (ارض ) بر یک منطقه وسیع جهان در قرآن مکرر آمده است چنانکه در سرگذشت بنی اسرائیل می خوانیم : ( و اورثنا القوم الذین کانوا يستضعفون مشارق الارض و مغاربها ) مشرقها و مغربهای زمین را در اختیار گروه مستضعفان (بنی اسرائیل) قرار دادیم

۶- حمل حیوانات در کشتی نیز ممکن است به خاطر این باشد که در آن قسمت از زمین ، نسل حیوانات قطع نگردد، بخصوص اینکه در آن روز نقل و انتقال حیوانات از نقطه های دور دست کار آسانی نبود (دقت کنید)

همچنین قرائن دیگری که در بالا ذکر شد قابل تطبیق بر منطقه ای بودن طوفان نوح می تواند باشد. این نکته نیز قابل توجه است که طوفان نوح به عنوان مجازات آن قوم سرکش بود، و ما هیچ دلیلی در دست نداریم که دعوت نوح به سراسر زمین رسیده باشد، اصولا با وسائل آن زمان رسیدن دعوت یک پیامبر (در عصر خودش ) به همه نقاط، بسیار بعید به نظر می رسد.

۸- یک دلیل علمی دیگر : اگر قرار بوده آب کل سطح زمین را پوشانده باشد یعنی ارتفاعات هیمالیا با ۸۸۰۰ متر را هم می پوشانده که در اینصورت به مناطق با ارتفاع ۱ از سطح دریا فشار بسیار زیادی آمده بوده که همه چیز را پودر می کرده لذا اینکه خیلی از آثار قدیمی هستند می توان تلقی کرد که ارتفاع آب تا آن حد بالا نرفته بوده

۹- می دانیم ، می توان قدمت ارض را (با زمانسنج عرفی این جهانی) بسیار قبل تر از خلقت آدم ع تخمین زد حتی میلیونها سال قبل به علاوه شاید بتوان نظریه داروین را در مورد اطوار (طوری به طور دیگر شدن ) را در عالم خلق ( جماد و نبات و حیوان و نسناس و حتی با احتیاط در مورد جسم انسان) پذیرفت از این طرف می دانیم تاریخ ادیان توحیدی به کمتر از ۶۰۰۰ سال می رسد اینها چگونه با هم جمع می شود ؟

**برداشت منطقی از واقعه کشتی نوح و جمع کردن حیوانات این است که برای اینکه به مشکل ازدواج محارم بر نخورده باشند می بایست از هر حیوانی دو عدد نر و دو عدد ماده یعنی ۴ عدد بوده تا در روند تناسل لایه دوم به دو جفت مستقل رسید.**

ایراد بنی اسرائیلی که ممکن است به این نظر گرفته شود اینکه : مگر کشتی نوح چقدر بزرگ بوده که از هر نوع حیوانی ۴ عدد (دو زوج نر و ماده) را در خود جای داده باشد ؟

جواب :

- ۱- اگر بنا باشد فرض کنیم که طوفان نوح کل کره زمین را در بر گرفته و کل میلیونها گونه جانوری را نوح از هر کدام یک جفت جمع کرده است در اینصورت آن کشتی به قدری بزرگ بوده است که حتی علم و تکنیک امروز ما هم قادر نیست آن را بسازد چه برسد به آن عصر
- ۲- اگر آب گرفتن زمین را ، زمین جغرافیایی حول و حوش نهضت پیامبران توحیدی بگیریم، که شاخصشان نوح ع بوده که زمینی به وسعت خاور میانه تا قفقاز را شامل می شده خوب گونه های جانوری این محدوده هم محدود بوده اند به نسبتی می توان تخمین زد چه تعدادی حیوان حاضر بوده اند
- ۳- طرفی داروین ثابت کرده ( البته صرفا از منظر فاعل شناسا ، واگر نه هیچگاه به هوشمندی فاعل اراده کننده تغییر نپرداخته اند) اطوار خلقت برخی گونه های جانوری از مواقع میلیونها سال قبل است یعنی مثلا سیر تکوین خلقتی مار هیپتون با بیشتر از ۴ متر طول با مار آبی با ۲۰ سانتی متر از حدود ۲ میلیون سال پیش جدا شده است و ربطی به ماجرای ۵۰۰۰ ساله ندارد حال اگر نظر ۱ را بپذیریم که از هر گونه از هر نوع جانوری فقط ۱ جفت نر و ماده بوده و گونه های موجود ( با مواردی که در این ۵۰۰۰ ساله منقرض شده اند فعلا کاری نداریم ) پس باید بپذیریم یک جفت نر و ماده از گونه آبی یک جفت نر و ماده از گونه هیپتون و ... که در اینصورت به قدر گونه های اصلی امروز از هر نوع حیوانی حالا آنها باید مسئله جایدگی در کشتی را حل کنند؟؟ سوال دوم که باید جواب دهند : مسئله نسل بعدی شان است . داروینیستها ، جواب ما را بدهند ، چطور از یک زوج نسل بعدی به وجود آمده و آن هم با این تنوع گونه ها ؟ مگر اینکه بگویند: اینجا هم خدا استثنا قائل شده و به همه حیوانات گفته علی رغم گزینه ای که در وجودشان گذاشته ام ازدواج محارم کنند ؟
- ۴- ولی اگر واقعه کشتی نوح را محدوده جغرافیای مشخص بین النهرین بگیریم با توجه به فقر گونه های جانوری که در این محدوده مشخص است ( به نسبت آفریقا ، آمریکای جنوبی یا ...)
- ۵- در مورد سرزمین بین النهرین مثلا فیل نیست که بخواد ۴ عدد آن را در کشتی اش سوار کند و کلی جا لازم داشته باشد تازه بر فرض هم که فیل هم بوده کی گفته آن ۴ عدد بالغ بوده اند ممکنه ۴ عدد بچه فیل بوده اند چون هدف کارکرد توالد است نه اینکه بلافاصله پس از پایین آمدن از کشتی شروع به زاد و ولد کنند
- ۶- به این می رسیم که کشتی نوح توان حمل ۴ عدد از هر گونه اصلی جانوری را داشته است .
- ۷- از آنجائیکه از سرنوشت بخش عظیمی از ۱۲۴۰۰۰ پیامبر خدا و اقوام آنها اطلاعی در دست نیست احتمالا به این بر می گردد که اکثر آنها و اقوامشان در این واقعه نیست شدند . یعنی هدف عذاب زمان نوح ع ، اقوام انسانی این محدوده بوده اند نه گونه های جانوری.
- ۸- علم ژنتیک ثابت کرده صفات توارث در مولود نر و ماده ای از دو خانواده جدا میلیونها برابر بیشتر از صفات توارث مولودی است که والدین اش از یک نر و ماده باشند (صفات توارث ازدواج غیر

محارم میلیونها برابر بیشتر از صفات توارث ازدواج محارم) است و این بهجت و رنگارنگی در طبیعت نشان از این دارد که حالت اول بوده نه دوم

### قیاس نسل دوم بعد از ماجرای کشتی نوح با نسل دوم بعد از هبوط

اگر این را درست بدانیم (که در کشتی نوح ۴ عدد، ۲ نر و ۲ ماده از هر گونه بوده است) چطور ممکن است قائل شویم که الله در ماجرای نوح اینگونه عمل کرده ولی در ماجرای هبوط فقط یک زوج را هبوط داده است.

راه حل منطقی حل مسئله توالد نسل دوم انسانها (جهت برنخوردن به ازدواج محارم) اگر مسئله خلقت اولین نسل انسانها حل نشود مشکل ازدواج محارم نیز حل نمی شود این مشکل در مورد نسل اول همه حیوانات (و حتی گیاهان) هم حل نخواهد شد نسل اول حیوانات چگونه خلق شدند و چند تا بوده اند؟

عقل و منطق سالم حکم می کند حداقل تعداد لازم از هر نوع مخلوق حیوانی توسط خداوند در نسل اولشان باید ۴ بوده باشد دو خانواده مستقل باید بوده باشد که فرزندان آنها بتوانند با هم ازدواج کرده و به مشکل ازدواج محارم بر نخورند.

### تحقیقات تمدن پژوهان

با تحقیقات روی قبائل بدوی عصر حاضر، پی می بریم آنها در طول قرنها اصول اولیه اجتماع از قبیل رئیس قبیله و پوشش عورت و تقسیم کار و پرستش (ولو بت) بین همه آنها مشترک است در حالیکه بعد مسافت و فاصله قاره ها و دریاها تقریباً محال است که فرض کنیم اینها با هم در ارتباط بوده اند.

فاصله جدا شدن قاره آمریکای شمالی و جنوبی از سرزمین مادری اوراسیا را به میلیون سال تخمین می زنند یعنی این نظریه که آدم و حوا یا دسته های انسانی همگی فقط در یک نقطه خاص هبوط کردند صادق نیست

### فرضیه شجره و ماجرای هبوط و حل مسئله منشا قبائل بدوی

اگر فرضیه شجره را بپذیریم (دستگاهی که نقشه ژنوم انسان را می گیرد و از مواد اولیه مثلا گل خشک، محصولی به نام جسم انسانی را تولید می کند) می توان گفت

در ماجرای هبوط نه یک زوج (آدم و حوا) که جمعیت‌هایی هبوط کرده اند، جمعیت‌هایی در دسته های حداقل ۴ نفره ۲ مرد نسل اولی و ۲ زن نسل اولی (با سازو کار خلقت جسمانی جنتی) که اینها قبل از هبوط تقسیم شده اند و در نقاط مختلف ارض هبوط کردند.

اگر نظریه شجر (دستگاه) را بپذیریم اهبطوا اینگونه معنا می شود: چون جمع است (بیشتر از ۲ نفر) الله جمعیتی را مخاطب خود قرار داده است که حی و حاضر بوده است.

چون این واژه در آیه اُتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اِهْبَطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مِمَّا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ (البقرة/۶۱) به کار رفته، که مخاطب الله، قوم بنی اسرائیل با چند هزار نفر بوده است و شباهت مضمونی آیه با ماجرای هبوط اول، این ظن قوی می شود که دسته های انسانی (انسانهایی حی و موجود و حاضر و مخلوق) مخاطب بوده اند.

از این منظر، نظر برخی از مفسرین که جمع بودن اهبطوا را شمولش به نسلهای آینده تعریف می کنند، محل اشکال است چون بر فرض که این آیه نبود یا قبل از نزول قرآن مردم از کجا باید می دانستند که مخاطب خدا در آیه هبوط هستند؟

می توان گفت این جمعیت همراه آدم و حوا در ماقبل هبوط، زمانی که آدم و حوا درگیر موضوع تقرب به شجره (دستگاه) بود، در حال تکوین جسمی و روحی بوده اند ولی به هر حال به خاطر حکمی که خدا در مورد آدم و حوا (به عنوان نماینده نوع انسان) کرد مجبور به هبوط شده اند.

سوال: آیا آن جمعیت حق اعتراض دارند؟

جواب: وقتی در یک جمعیتی بهترین آن جمعیت دچار خطایی می شود پس انتظار وقوع خطاهای مشابه یا بالاتر از سایرین جمعیت بدیهی است. پس حکمی که حاکم حق در مورد آن بهترین ها می کند، قابل تسری به سایرین می شود، چه اگر قرار بود تک تک مورد آزمایش و حکم قرار می گرفتند نتایج بسیار بدتری نصیبشان می شد.

۲ وقتی بهترین جمعیتی ناخالصی دارد وجود ناخالصی در همه آن جمعیت بدیهی است لذا حکم تزکیه به کل آن جمعیت به جاست با این تحلیل می توان ادعا کرد:

انسانها در پهنه ارض توزیع شدند برخی به دلیل نداشتن سلسله پیامبر و نبی به صورت قبیله های بدوی و بلا تغییر در آمده اند. و به این ترتیب مسئله چرایی انسانها در قبائل بدوی حل می شود.

این حقیقت که تمدنهای مطرح بشری از منطقه جغرافیایی متمرکز (توحیدی، مرکز تلاقی ۳ قاره) است و اینکه این منطقه به خاطر زحمات و تلاشهای سلسله انبیا الهی شناخته می شود می توان برداشت کرد علت برتری این تمدنها نسبت به قبائل بدوی در نعمت هدایت سلسله انبیا نهفته است.

نسبت تعداد پیامبران با بیشترین زمانی که تخمین زده می شود هبوط اتفاق افتاده

اگر زمان هبوط آدم و حوا و همراهان را ۶۰۰۰ سال بگیریم و تعداد انبیا و پیامبران الهی را ۱۲۴۰۰۰ بگیریم با تقسیم این دو بر هم می شود ۲۰/۷ نفر در یک سال و اگر هر کدام اینها را حداقل ۲۰

سال عمر رسالت در نظر بگیریم می شود سالی حداقل ۴۰۰ نبی حاضر و حی برای هدایت بشر بوده اند این تعداد نبی فقط زمانی توجیه دارد که هر کدام یا هر تعدادی از آنها (دوتایی، ۳ تایی) به یک دسته انسان (شعوبا و قبائل) تعلق پیدا کند. یعنی تعداد حداقل قبائل اولیه می بایست حدود ۱۰۰ بوده باشد.

### چرا در قرآن نام آن شجره عنوان نشده است؟

اگر طبق اسرائیلیات آن شجره سیب یا گندم بوده چه دلیلی داشته که الله نام آن را در قرآن ذکر نکند (تکرار نکند)؟ خدایی که از زدن امثله ای به کوچکی بعوضه و ما فوقها شرم ندارد، خدایی که به راحتی تین و زیتون و نحر و ... را نام می برد، خدایی که از گفتن زقوم (گیاه جهنمی) ولو نزد انسان مجهول باشد، ابایی ندارد؟ پس هیچکدام آن نامها نبوده و سیب یا گندم برای رد گم کردن و کنجکاوای نکردن انسانها (صدو عن سبیل) دمیده شده است.

دلایلی که می توان پیش بینی کرد که الله نام آن را مجهول گذاشته است: ۱- ما انسانهای خلق شده (ما بعد از هبوط) و تحت سازوکار توالد جسمانی ارضی، از درک آن درخت و سازوکارش و محصولاتش عاجزیم ۲- الله لازم ندیده ذهن ما را درگیر کند و آن را به صورت مجهول باقی گذارده است ۳- مخصوصا نامی و کارکردی برای آن ارائه نداده است تا ما مجبور بشویم برای فهم آن کنجکاوای کرده و به برخی اسرار غیب پی ببریم.

إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ (الدخان/۴۳) مسلما درخت زقوم... طَعَامُ الْأَثِيمِ (الدخان/۴۴) غذای گنهکاران است، كَأَلْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبَطْنِ (الدخان/۴۵) همانند فلز گداخته در شکمها می جوشد؛ كَغَلَى الْحَمِيمِ (الدخان/۴۶) جوششی همچون آب سوزان!

- اینکه الله از درخت زقوم نام می برد و توصیفاتش، که مصداق این جهانی ندارد، گویی خدا می خواهد به مخاطبش بفهماند همه آنچه تو از درخت می دانی همین اشجار ارضی نیست بلکه مواردی هم هست با ویژگی هایی خاص که تو نمی دانی و برای تو غیب است.
- سوال: چرا خداوند به آدم و حوا شجره الزقوم را نهی نکرد؟ این درخت که با این توصیفات بیشتر شایسته دوری کردن است

تعمیم فرضیه شجره (دستگاه توالد جنتی) به سازوکار خلقت همه مخلوقات



می دانیم دانه در گیاهان بر اثر لقاح هاگ یا پرچم های نر و ماده تولید می شود یعنی شجر پرچم نر تولید کرده و شجره پرچم ماده که لقاح این دو منجر به دانه می شود و میوه دانه را پوشش می دهد کلمه شجره به نوع مونث اشاره دارد یعنی درختی که زاینده گی تولید دانه را دارد . شجر دانه تولید نمی کند و لذا درختان نر میوه ای ندارند ( تکنیک پیوند و ... را فعلا کار نداریم)

کانون های زاینده کانی های معدنی (کانسارها) در مورد سنگها بالاخره توسط مکانیزمی هدایت می شده است و حتی با تعمیم بیشتر می توان آن را به دستگاه تولید نخستین و مداوم همه نباتات و حیوانات و حتی ملائک نسبت داد .

## انسان ابزار ساز , خدای ابزار ساز

همه ما کارگاه های کوچک آهنگری را دیده ایم یک استاد کار آهنگر با همه زحمتی که بکشد می تواند در روز ۵ تا ۱۰ عدد چاقو درست کند

اما همین کار را اگر با یک دستگاه پرس و یک دستگاه ساب بخواهیم انجام دهیم می شود روزی ۱۰۰۰ چاقو و می دانیم در آینده اتلا استاد کار لازم نداریم چون روبات و کامپیوتر این کار را برایمان انجام می دهند و شاید میلیون عدد چاقو در یک روز تولید کنند

پس ابزار در کنار انسان تعداد کار اندازه کار و نوع کار ارزش کار بالاتری را به وجود می آورد کدام هوشمند تر است کسی که می خواهد نیاز همه مردم یک کشور بلکه منطقه را به چاقو تامین کند به روش سنتی و روزی ۵ عدد یا برود ابزاری بسازد که روزی یک میلیون عدد ساخته شود چطور ما این تعقل و منطق و هوشمندی را برای انسان قائل هستیم ولی برای خدایی که انسان را خلق کرده قائل نباشیم!

پس قطعاً خدای ابزار ساز ابزارهای خلقت اتوماتیک جسم انسانها را خلق کرده بوده است

حجم کارها وقتی زیاد می شود لاجرم ابزار سازی واجب می شود

کدام هوشمندانه است

## شجره طیبه , شجره خبیثه و معنای جدیدی از توحید افعالی

با پیش زمینه ای که از این فرضیه به چنگ ذهن می آید , می توان گفت : شجره طیبه یعنی شجره (دستگاهی) که محصولاتش طیب و طاهر است و شجره خبیثه یعنی شجره(دستگاهی) که محصولاتش خبیث و

پلید و ناپاک است. لذا سوالات مربوط به اینکه اعمال امثال معاویه و یزید و ... به الله بر می گردد یا نه توجیه منطقی تری پیدا می کند

یعنی در مورد شجره خبیثه با توجه به آیه وَشَارَكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ (الإسراء/۶۴). (که امثال نام برده شده محصول دستگاه خبیثه ای هستند که شیطان در آن مشارکت کرده) در اینصورت، می توان گفت اراده آن افراد خبیث به شیطان بر می گردد نه به خداوند و در نهایت اراده و فعل آنها که تابع اراده شیطان عینیت می یابد از طریق اجازه ای که الله به شیطان داده است (الی یوم المعلوم) به الله می رسد لذا مسئله توحید افعالی هم در این مورد حل می شود (اینکه منشا و مسیر اراده شر به شیطان می رسد نه به الله و الله هیچگاه چنین اراده ای نکرده و نمی کند و نخواهد کرد و سنت الهی تبدیل بردار و تحویل بردار نیست و این سنتها ذیل صفات الله و اسماء الحسنی تعریف می شوند) (

### سوال آیا خداوند (نعوذ بالله) با انسانها بازی می کند (لهو و لعب)؟

سوال چرا الله از بین میلیونها گونه شجره(دستگاه) فقط این نوع خاص را حد گذاشته است؟ جواب اسرائیلیاتی: چون می خواسته انسان را امتحان کند و اگر بی ملاحظه بگوییم چون نعوذ بالله آزار داشته و می خواسته انسان را از جنت دک کند و مصداق قاعده ای که می گوید انسان را از هر چه منع کنی بیشتر به آن جذب می شود این بازی را با انسان کرده است.

این اراجیف کلا غلطه، تهمته (وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ (الصف/۷)) ما که در حیات ارضی هستیم الله بسیاری از تهدیدات علیه ما را بدون اینکه ما کوچکترین اطلاعی از آنها داشته باشیم دفع می کند (ساختار پیچیده سیستم دفاعی بدن انسان که کاملا خودکار و غیر ارادی خدمت می کنند) و حتی دو فرشته محافظ مامور این کار کرده است (چطور ممکن است در جنت چنین کاری با اشرف مخلوقات خودش بخواند بکند از طرفی بیزاری از مخلوق نوعی ضعف است که به هیچ وجه با صفات الله قابل جمع نیست.

### برداشتهایی در مورد شجره

جوابی که به ذهن بنده رسید: ۱- آدم و حوا ع در بین انبوه نعمات جنت و انواع میوه ها و ... با این درخت خاص شناخت داشته یعنی احتمالا این درخت (دستگاه) در دوره ای از تکوین خودش نقش داشته لیکن اکنون که انسان کاملی از لحاظ جسمی شده نزدیکی اش به این درخت موجب مفسده ای برایش می شود لذا تقرب به آن را منع کرده ۲- نظر دیگر این است که این درخت برای همه ساکنین جنت ممنوع بوده نه فقط برای انسان و از طرفی تمایلات متکبرانه در گروهی از انواع ساکنین جنه یعنی شیطان وجود داشته که

احتمال خیانت آنها به انسان و وسوسه و آسیب رساندن به انسان می رفته لذا خدا پیش دستی کرده قبل از تحریک شیطان ، انسان را مطلع و واکسینه کرده و چون باز احتمال می داده که خود انسان ممکن است چموشی کند و دچار غرور شود این موضوع را در غالب حکم لازم الاجرا به انسان ابلاغ کرده است .

### التقاط تحقیقات دیرین پژوهان و تحقیقات تمدن پژوهان

محققان تمدن شناسی کهن عمر تمدن بین النهرین را به زحمت ۶۰۰۰ سال برآورد کرده اند و اگر خاستگاه هبوط اولین نبی و همراهانش را در این منطقه جغرافیایی در نظر بگیریم از لحاظ تاریخی تقریبا مطابقت دارد یعنی هبوط آدم ع و همراهانش با آغاز تمدن بشری در بین النهرین در یک مقطع زمانی رخ داده است .

مواردی که ماقبل این تاریخ ها به عنوان فسیل انسانی معرفی می کنند ۱- اولاً بسیار نادر است ۲- ممکن از گونه ای از میمونها بوده باشند که نسلشان منقرض شده باشد ۳- ممکن است از نسل سناس ها بوده باشند (که در همه این حالات تحقیقات ژنتیکی در مورد نوع آنها راهگشاست) ۴- اگر هم صاحب درجه ای از هوشمندی بوده باشند (استناد به برخی نقاشی های غار) فاقد نفخه روح خدایی و ویژگیهایش بوده اند. در نهایت بررسی آنها صرفاً در عالم خلق و اطوار داروینی حوزه جسم مادی انسان قابل توجیه است لیکن در عالم جعل (معنا) که خاص انسانهای مخلوق از آدم ع به بعد است محلی از توجه ندارند . و صفر تحولات علمی و معرفتی و به تبع کمالات نفسانی در مورد انسان را باید از زمان خلقت انسان در جنت و هبوط آن در ارض ، حدود ۶۰۰۰ سال پیش بررسی کنیم .

سوال با توجه به اینکه تحقیقات دیرین پژوهان مشخص کرده با بررسی مناطق جغرافیایی متعدد از چین گرفته تا آفریقا تا آمریکای مرکزی مایا ها به یک نخله اولیه ثابت نرسیده اند که مثلاً سایر نخله ها با انشعاب از آن خانواده مرکزی ایجاد شده باشند و سایر گمانه ها یک نتیجه می توان گرفت که هبوط فقط شامل آدم و حوا نبوده بلکه قبل از هبوط تعداد زیادی انسان با همان فرآیند خاص جنت خلق شده بودند و پس از خطای آدم و حوا و اتمام حجت خدا همه شان با هم از جنت رفتند

فرضیه شجره و درک مفهومی جدید از هبوط

اینکه : الله دسته های انسانی را حداقل ۴ نفره در حوزه های متعدد جغرافیایی کره زمین توزیع کرد و (آدم و حوا ع) و همراهانشان را که حداقل (۱ زوج خانواده) ۱ نفر مرد و ۱ نفر

زن دیگر نیز می شده اند در منطقه بین النهرین یا سرزمین فلسطین هبوط داده است و با در نظر گرفتن آیه

يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (الحجرات/۱۳)

ترجمه مرسوم : ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ (اینها ملاک امتیاز نیست)، گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست؛ خداوند دانا و آگاه است!

زمان آیه به ماقبل از هبوط بر می گردد : ترجمه پیشنهادی : ای مردم ما خلقت جسمانی نوع شما انسانها را (تک تک) از دو جنس متفاوت ۱ مذکر و ۱ مونث ایجاد کرده ایم . یعنی ترجمه فوق که می گوید ما همه شما را از یک مرد و زن آفریدیم غلطه )

ادامه ترجمه : پس از اینکه (کم) همه شما را خلق کردیم (پس از هبوط) در قالب شعوبا و قبائل در زمین جعل کردیم ( کاربرد جعل در اینجا وقتی کنار فرضیه عالمین موازی (غیب و الشهاده) قرار می گیرد معنای جدیدی به همدیگر می دهند که فعلا ...)

می توان زمان این اقدام (جعل شعوب و قبائل) را هنگام هبوط برآورد کرد . و با این تفسیر می توان گفت مرجع (کم) دسته های انسانی (حداقل ۲ مرد ۲ زن) قبل از هبوط است . به نوعی به نظر می یاد این سخنرانی الله قبل از عملیات هبوط بوده باشد که لتعارفوا را الزام می کند بر تیم های انسانی و میزان قطعی معرفی می کند که همان کرامت عند الله است و راه طی مدارج آن را هم تقوای گروهی مشخص کرده است .

## بررسی فرضیه شجره از حیث تمدنی

با جمع آیات

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (الحجر/۲۹) (ص/۷۲)

هنگامی که کار آن را به پایان رساندم، و در او از روح خود (یک روح شایسته و بزرگ) دمیدم، همگی برای او سجده کنید! و وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (البقرة/۳۰) می توان این نتیجه را گرفت که :

۱- انسانی که ملائک فکر می کردند ویژگی (فساد و خونریزی) دارد با انسان مورد نظر الله که صاحب (وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي) است ۲ انسان جدا هستند

۲- یعنی اگر هم قبل فسیلهایی با قدمت بیش از ۶۰۰۰ سال پیش که تاریخ تخمینی هبوط نسل اول مخلوقات انسانی به زمین هستند در نقطه ای از کره زمین کشف شود (با فرض درست بودن روش علمی آن) مربوط به دسته از نسناسها بوده است (که فاقد نفخه روح انسی) بوده اند و از آنجائیکه نسلشان منقرض شده مطالعات آنها و تاریخ قبل از ۶۰۰۰ سال پیش فقط در حد **دیرین شناسی جانوری ارزش دارد** و اثبات کردیم که از لحاظ ژنتیکی که داروینییست ها که سعی می کنند گذشته انسان را (قبل هبوط) به میمون ربط دهند اشتباه کرده اند و جسم میمون یا انسان از ابتدا هم ۲ موجود جدا بوده اند.

۳- کسانی که همه علوم انباشه بشری را (در فنون و طبیعیات) حاصل فکر و تجربه ی خود بنیاد انسان می دانند (اکسپریمنتالها) هم خطا می کنند (از طرفی می خواهند انتزاعیات علوم و معرفت (جعلیات) را هم به تبع آن تعریف کنند که محال است) و قطعاً حد اقل بنی آدم ع در بین النهرین (جغرافیای ادیان توحیدی) از نعمت هدایت (انفسی و معرفتی) برخوردار بوده است قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَاِذَا يَأْتِيَكُمُ مِّنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (البقرة/۳۸) گفتیم: «همگی از آن، فرود آید! هرگاه هدایتی از طرف من برای شما آمد، کسانی که از آن پیروی کنند، نه ترسی بر آنهاست، و نه غمگین شوند.»

**مصدق آیتی هدایت :** فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْءَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَا أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْءَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ (المائدة/۳۱) سپس خداوند زاغی را فرستاد که در زمین، جستجو (و کندوکاو) می کرد؛ تا به او نشان دهد چگونه جسد برادر خود را دفن کند. او گفت: «وای بر من! آیا من نتوانستم مثل این زاغ باشم و جسد برادرم را دفن کنم؟!» و سرانجام (از ترس رسوایی، و بر اثر فشار وجدان، از کار خود) پشیمان شد.

**مصدق رسل :** وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (الأنعام/۸۴) و اسحاق و یعقوب را به او [= ابراهیم] بخشیدیم؛ و هر دو را هدایت کردیم؛ و نوح را (نیز) پیش از آن هدایت نمودیم؛ و از فرزندان او، داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را (هدایت کردیم)؛ این گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم!

۴- ضمناً فاصله علمی، معرفتی، ادراکی بین قبائل بدوی یا اثلا همه سایر تمدنها با تمدن بین النهرین (که معروف به سرزمین انبیا و رسل) است قابل قیاس نیست که نشان دیگری است که هبوط و سلسله رسل و کل ماجراهای عهد صحت داشته است

- ۵- در بین همه تمدنهای بشری همواره شاخص و قله ، تمدن توحیدی بین النهرین بوده است .  
 اکتشافات علمی عالم خلق ( فیزیک و شیمی و ریاضی و تجربی و طب ) و عالم جعل (علوم انسانی و ما حوله) همواره از این منطقه نشات و قوام پیدا کرده است .
- ۶- اگر هم بتوان قطب تمدن ماتریالیستی و پاگانستی غرب را ( که زمانی کانونش مصر بوده سپس به یونان رفته سپس به روم رفته سپس به پرتغال رفته سپس به انگلیس رفته سپس به اتریش رفته سپس به آمریکا رفته را) رقیب تمدن توحیدی معرفی کرد به راحتی می توان دید که رفتار تمدنی غرب تا قبل از سال ۱۶۰۰ میلادی کاملاً تبعی بوده است و در واکنش به مظاهر جدید تمدن توحیدی بدیل ارائه می داده است . ( و به قول فیلسوفانشان ، وظیفه فیلسوف تعیین آنچه در جامعه رخ داده است می باشد ) و پس از این تاریخ تا اکنون هم ، اگر خود را پیش انداخته و موردی را مطرح کرده اند ، بیشتر امام ضلالت بوده اند برای بشر نه امام هدایت ، یعنی محصول تمدنشان بیشتر از آنکه به صلاح جامعه بشری منجر شود به فساد آن انجامیده است . (کما ملئت فساد فی البر و البحر )
- ۷- با نگاه ارزشمدار به تمدنهای مطرح بشری ، عمل به آیه لتعارفوا ، به این می رسیم که : ای خدا ، سمعا و طاعتا ، امروز شعبه ها و قبائل ، اردوگاه تمدن غرب را می شناسیم و بر تلاشهایی که برای مسخر کردن عالم ماده کرده اند ، اشراف پیدا می کنیم و از تلاشهایی که برای فساد فی الارض به تبعیت از صهیونیزم باطل ، کرده اند تبری می جوئیم و دشمنی می کنیم .
- ۸- در همین راستا اختلاف فاحش معرفت و فرهنگ بین النهرین با سایر تمدنهای سایر نقاط جغرافیایی زمین بیانگر این است که تمدن توحیدی ویژگی ممتازی نسبت به دیگران داشته و آن تمرکز دهها هزار نبی و رسول در این جغرافیای محدود بوده است لذا به راحتی می توان دست قادر و مقتدر خدا را در جغرافیای توحیدی و امت توحیدی ( بنی آدم ع ) نسبت به ایجاد تمدن بین النهرین و بعد از آن تمدن جهانی مشاهده کرد .
- ۹- حتی اگر تمدن هژمون غرب امروز را بررسی کنیم بسیاری از انگاره های آن ، ولو تحریف شده و انحرافی از آن تمدن سامی و یهود و مسیحیت و اسلام ریشه گرفته است . و اگر دانشمندان یهود را از تمدن آنها بگیرند هیچ چیزی از آن باقی نمی ماند . و چون تمدن غرب توانسته همه سایر تمدنها را به غیر از جامعه هجری شیعه را مطیع خود کند و برتری خود را به آنها ثابت کند نتیجه می گیریم انسان چه بخواهد چه نخواهد همواره در مغناطیس توحید زیست کرده است و هیچ خدایی غیر از خدای واحد وجود ندارد . لا اله الا الله
- ۱۰- امید است با زمین خوردن انگاره های اسرائیلیاتی سیاهچالهای معرفتی بر بشر امروز بسته شود و راه حل ها یکی پس از دیگری عیان شود .

## توصیفات قرآن در مورد یهود و متون آنها موسوم به اسرائیلیات :

۱- لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا و... (المائدة/۸۲) بطور مسلم،

دشمنترین مردم نسبت به مؤمنان را، یهود و مشرکان خواهی یافت؛

۲- وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنَّ

أَتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (البقرة/۱۲۰) هرگز یهود و نصاری از تو راضی نخواهند شد، (تا به طور کامل، تسلیم خواسته‌های آنها شوی، و) از آیین (تحریف یافته) آنان، پیروی کنی. بگو: «هدایت، تنها هدایت الهی است!» و اگر از هوی و هوسهای آنان پیروی کنی، بعد از آنکه آگاه شده‌ای، هیچ سرپرست و یاور از سوی خدا برای تو نخواهد بود.

۳- وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلَعْنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ

يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَّبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْمُفْسِدِينَ (المائدة/۶۴) و یهود گفتند: «دست خدا (با زنجیر) بسته است.» دستهایشان بسته باد! و بخاطر این سخن، از رحمت (الهی) دور شوند! بلکه هر دو دست (قدرت) او، گشاده است؛ هرگونه بخواهد، می‌بخشد! ولی این آیات، که از طرف پروردگارت بر تو نازل شده، بر طغیان و کفر بسیاری از آنها می‌افزاید. و ما در میان آنها تا روز قیامت عداوت و دشمنی افکنیم. هر زمان آتش جنگی افروختند، خداوند آن را خاموش ساخت؛ و برای فساد در زمین، تلاش می‌کنند؛ و خداوند، مفسدان را دوست ندارد.

۴- أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يَحْرَفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا

عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (البقرة/۷۵)

آیا انتظار دارید به (آئین) شما ایمان بیاورند، با اینکه عده‌ای از آنان، سخنان خدا را می‌شنیدند و پس از فهمیدن، آن را تحریف می‌کردند، در حالی که علم و اطلاع داشتند؟!

۵- مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يَحْرَفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمَعُ غَيْرَ مَسْمُوعٍ

وَرَاعِنَا لِيَا بِالسِّنِينَهِمْ وَطَعْنَا فِي الدِّينِ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمَعُ وَأَنْظَرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا (النساء/۴۶) بعضی از یهود، سخنان را از جای خود، تحریف می‌کنند؛ و (به جای اینکه بگویند: «شنیدیم و اطاعت کردیم»)، می‌گویند: «شنیدیم و مخالفت کردیم!» و (نیز می‌گویند: بشنو! که هرگز نشنوی! و (از روی تمسخر می‌گویند: راعنا [= ما را تحمیق کن!]) تا با زبان خود، حقایق را بگردانند و در

آیین خدا، طعنه زنند. ولی اگر آنها (به جای این همه لجاجت) می‌گفتند: «شنیدیم و اطاعت کردیم؛ و سخنان ما را بشنو و به ما مهلت ده (تا حقایق را درک کنیم)»، برای آنان بهتر، و با واقعیت سازگارتر بود. ولی خداوند، آنها را بخاطر کفرشان، از رحمت خود دور ساخته است؛ از این رو جز عده کمی ایمان نمی‌آورند.

۶- فَبِمَا نَقُضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (المائدة/۱۳) ولی بخاطر پیمان شکنی، آنها را از رحمت خویش دور ساختیم؛ و دل‌های آنان را سخت و سنگین نمودیم؛ سخنان (خدا) را از موردش تحریف می‌کنند؛ و بخشی از آنچه را به آنها گوشرد شده بود، فراموش کردند؛ و هر زمان، از خیانتی (تازه) از آنها آگاه می‌شوی، مگر عده کمی از آنان؛ ولی از آنها درگذر و صرف‌نظر کن، که خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد!

۷- يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزَنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَقْوَابِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنُ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يَحْرَفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَمَنْ يَرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يَرِدِ اللَّهُ أَنْ يَطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (المائدة/۴۱) ای فرستاده (خدا)! آنها که در مسیر کفر شتاب می‌کنند و با زبان می‌گویند: «ایمان آوردیم» و قلب آنها ایمان نیاورده، تو را اندوهگین نسازند! و (همچنین) گروهی از یهودیان که خوب به سخنان تو گوش می‌دهند، تا دستاویزی برای تکذیب تو بیابند؛ آنها جاسوسان گروه دیگری هستند که خودشان نزد تو نیامده‌اند؛ آنها سخنان را از مفهوم اصلیش تحریف می‌کنند، و (به یکدیگر) می‌گویند: «اگر این (که ما می‌خواهیم) به شما داده شد (و محمد بر طبق خواسته شما داوری کرد)، بپذیرید، وگرنه (از او) دوری کنید!» (ولی) کسی را که خدا (بر اثر گناهان پی‌درپی او) بخواهد مجازات کند، قادر به دفاع از او نیستی؛ آنها کسانی هستند که خدا نخواستند دل‌هایشان را پاک کند؛ در دنیا رسوایی، و در آخرت مجازات بزرگی نصیبشان خواهد شد.

هیچ جای قرآن اشاره نشده همه مخلوق بشر از ۱ پدر و مادر هستند . ابویکم



آیه : يا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتَنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمُ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ (الأعراف/ ٢٧)

ترجمه رایج : ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفریبد، آن گونه که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد، و لباسشان را از تنشان بیرون ساخت تا عورتشان را به آنها نشان دهد! چه اینکه او و همکارانش شما را می بینند از جایی که شما آنها را نمی بینید؛ (اما بدانید) ما شیاطین را اولیای کسانی قرار دادیم که ایمان نمی آورند!

۱- مخاطبش بنی آدم هستند یعنی گروهی از انسانها که از نسل آدم ع و در جغرافیای توحیدی بین النهرین هبوط کرده اند. و شامل همه مردم جغرافیای تمدن توحیدی می شود.

۲- دو معنی برای ابوی وجود دارد اگر "ابوی" را به معنی والدین یعنی آدم و حوا بگیریم و اینکه در آیه هبوط داریم "آدم و حوا از جنت اخراج شدند الباقی انسانها هبوط کردند". اینک هبوط با اخراج تفاوت دارد (محترمانه تر است) و کلمه بنی آدم، می توان برداشت کرد که اثلا مخاطب این آیه صرفا تمدن بین النهرین به عنوان ارشد قبائل بشری بوده است و از این طریق مضمون پیام به سایر نحلّه های بشری تسری پیدا می کند.

۳- معنی دوم کلمه "ابویکم" از آنجاییکه الله ضمیر "کم" را برای انتقال مفهوم انتخاب کرده (شما بیش از دو مرد) بر خلاف اکثر مفسرین که ابوی را به آدم و حوا ع ترجمه و تفسیر کرده اند به نظر بنده ابوی جمع مکسر پدر به معنای پدران است در این صورت معنی آیه می شود آنگونه که پدران شما (سران قبائل بشری) (را) هر قبیلّه حداقل دو خانواده (دو زوج) از جنت بیرون کرد از این به بعد ضمیر به (آن دو غایب) تغییر می کند که قطعاً اشاره نمادین است به آدم و حوا به عنوان مستندی که مخاطب کاملاً با واقعه آن آشناست.

۴- دلیل دیگر این مدعا آیه کَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَّبُّكَ وَيَعْلَمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيَتِيمٌ نِعْمَتُهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (یوسف/ ۶) و این گونه پروردگارت تو را برمی گزیند؛ و از تعبیر خوابها به تو می آموزد؛ و نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب تمام و کامل می کند، همان گونه که پیش از این، بر پدران ابراهیم و اسحاق تمام کرد؛ به یقین، پروردگار تو دانا و حکیم است!

که "ابوی" به عنوان جمع مکسر "اب" به صراحت به سلسله پدران اشاره دارد نه پدر و مادر که در اینصورت اگر با این معنا آیه کَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمُ مِنَ الْجَنَّةِ را ترجمه کنیم می شود آنگونه که پدران (چند مرد) شما را از جنت بیرون کرد. و صراحت هبوط چند مرد از جنت قابل برداشت است.

۵- البته در آیه فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يَوْسُفَ آوَىٰ إِلَيْهِ أَبُوَيْهِ... (یوسف/۹۹) و وَرَفَعَ أَبُوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا... (یوسف/۱۰۰) نظر مترجمین و مفسرین خاموش است ولی می دانیم که حضرت یوسف مادرشان را در کودکی از دست داده بودند پس ابویه پدر و مادر نمی توان برداشت کرد .

### فرضیه شجر و خلقت نخستین انسانها و اقوام بشری اخاهم

ایات : وَأَلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ... (الأعراف/۶۵) وَأَلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ... (الأعراف/۷۳) وَأَلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ... (الأعراف/۸۵) وَأَلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ... (هود/۵۰) وَأَلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ... (هود/۶۱) برادری از قوم خودشان طبق این فرضیه می توان گفت ریشه هر قوم به یکی از دسته های انسانی اولیه (حداقل ۲ مرد ۲ زن) که همراه آدم ع هبوط کردند می رسد چون اشکالات هر قوم خاص بوده و گویا چنان ریشه ای بوده که حاضر بودند نابود شوند ولی خود را اصلاح نکنند از طرفی فاصله زمانی این اقوام با قوم حضرت آدم ع اینقدر نبوده است که اگر بر فرض ریشه آنها به آدم ع برسد بتوان اختلافات تا این اندازه بزرگ و متفرق بین آنها را ایجاد کند . یک شاهد دیگر نیز وجود دارد تصویری که کریستف کلمب از بومیان آمریکای لاتین در بدو ورودش به ما داده است ( صلح جو , بی دین و عریان و بدوی... ) نشان می دهد , گذشت بیش از چند هزار سال تغییری در آنها ایجاد نشده بود و به علاوه این آیات در قرآن نوعی تفکیک را بین اقوام انسانی نشان می دهد و هیچ جای قرآن اشاره نشده همه اقوام با هم برادر بوده اند یا همه اقوام از یک پدر و مادر بوده اند

حتی در سطحی بالاتر در هیچ کجای قرآن در مورد نژادهای بشری (برادران یا خواهران رحمی) اشاره نشده است که مثلا دلیلی باشد که ریشه های نژاد زرد آسیایی با نژاد سفید اروپایی با نژاد سیاه آفریقایی با نژاد سرخ آمریکایی و نژادهای سامی خاور میانه ای به یک والد و والده برسد اگر از شر اسرائیلاتی که اصرار دارد همه اقوام و نژاد های بشر را الزاما به آدم و حوا وصل کند خلاص شویم می توانیم بگوئیم از ابتدای هبوط قبائل و نژادهای مختلفه به وجود آمده اند, نه در مسیر و به مرور زمان (با تلقی داروینی از این طور به آن طور) که در اینصورت هبوط دسته جمعی افراد (حداقل ۲ مرد ۲ زن) ثابت می شود .

- اگر دوره اخیر را به دلیل بالا رفتن ظرفیت تفکر انسانها دوره ای بدانیم که تغییرات فرهنگی و فکری را مردم خیلی سریع جذب و هضم و عملیاتی می کنند, از طرفی عمر ادیان ابراهیمی مستقر در جغرافیای توحیدی (بین النهرین) ۴۰۰۰ سال بدانیم تحت هیچ محاسبه ای نمی توان این حجم عظیم اختلافات فرهنگی را توجیه کرد چون تغییرات فرهنگی و معرفتی بسیار بسیار کند بوده است و مقاومت اقوام در برابر تغییر همواره وجود داشته است آنگونه که هنوز تعالیم ارسطو بعد از ۳۰۰۰ سال بر ریشه های دانش فلسفه و معرفت , حاکم است .

## بررسی نظریه نخستین انسان ، ها آباءنا در قرآن

و با توجه به آیات ( ما وجدنا آباءنا ...) که در مورد استدلال کافران به دعوت پیامبران بیان شده ، می توان ادعا کرد این اختلاف به نسل اول آنها می رسد .

"آباء" ، در مشرفترین حالت، یعنی سلسله پدران و " نا " یعنی تک تکی که در کنار هم قرار گرفته و جمع ما را شکل می دهد ، اگر برای این دو کلمه استقلال قائل شویم معنای آباءنا می شود : سلسله پدران نفر ۱ و سلسله پدران نفر ۲ و ... که وقتی نفرات یک و دو و ... کنار هم و در موضع واحد، قرار می گیرند ، موضع خود را با آباءنا بیان می کنند . که می توان برداشت کرد که جد اولی نفر ۱ با جد اولی نفر ۲ با ... متفاوت بوده اند .

در آیات زیادی وقتی الله طبق وعده خود انبیائی را برای هدایت به سوی اقوامی مرسل می کرد جوابی که اکثرا می دادند این بود که خیر ما به سنت آباءنا پایداریم با توجه به زمانی که این حرف را می زدند نسبت به مبدا زمانی هبوط که فاصله نسبتا کوتاهی می شده به نظر می یاد نسل پدرانشان را غیر از نسل پدران انبیا می انگاشتند که در اینصورت باز هم نظریه هبوط دسته جمعی تعدادی دسته انسانی در نقاط مختلف جغرافیایی تأیید می شود .

## بیان استدلالی برای حکمت ارسال رسل

- وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا(نوح/۲۶)
- نوح گفت: «پروردگارا! هیچ یک از کافران را بر روی زمین باقی نگذار!
- پس مسئله ایمان به الله واحد و احد به قدری پایه ای و مهم و مبنایی است که به خاطر آن تعدادی از انسانهای کافر (که در آن زمان بسیار کم هم بوده اند و نسبت به کل مخلوقات ارضی عددی به حساب نمی آمدند) نابود شوند . پیامبر خدا درخواست و دعا می کند که الله حتی یک نفر کافر را در ارض باقی نگذارد .
- باید علت اینکه بعد از عذاب نوح ع هم همچنان کفر در ارض رواج پیدا کرد را بررسی کنیم . اگر از وجه عالم معنا نگاه کنیم به این می رسیم که کفر و ایمان امری مرتبط با اختیار و انتخاب است که اینها هم متأثر از شناخت و معرفت می باشد. اگر از وجه عالم ماده نگاه کنیم احتمالا گروه های کافر دیگه ای زنده مانده بوده اند که به اشاعه کفر پرداخته اند . ( چون قرآن ، این آیه را از زبان نوح ع ، نقل قول می کند و اثلا نشانه ای از اینکه خداوند آن را تأیید کرده باشد یا حکم و نظر او هم این بوده باشد ، برداشت نمی شود ) با کنجکاوی در مورد شیوع کفر ، حتی بعد از واقعه طوفان زمان نوح به این می رسیم که : آن دعا ، دعای نابه جایی بوده ، یعنی برای اصلاح دنیا ، نابود کردن انسانهای کافر آن و (و حذف فیزیکی ) روش غلطی است ، گویی با این لحن بیان ، خداوند می

خواه بفهماند که ای مدعیان اصلاح گری در جامعه ، درخواست حذف فیزیکی کافران یکبار توسط بزرگی ، مطرح شد و ما با اجابت کردن آن دعا ، آن واقعه و نتیجه اش را مایه درس برای شما قرار دادیم ، همانطور که آن تجربه ناموفق بود ، درخواستهای مشابه بعدی هم غلط است ، این دعا و درخواست را از لیست درخواستها تون (دعاهاتون) حذف کنید . شاید راه حل جایگزین این باشد که: با توجه و تاکیداتی که قرآن بر فکر ، علم ، و عقل نموده است ( باید سطح معرفت و علم توحیدی را بالا برد تا انسانها با استفاده از قدرت انتخاب خود مدارج تسلیم و ایمان را طی کنند .

- اتفاقات بعد از نوح ع نشان داد (اشاعه کفر): این تز(صفر شدن زمین از کافران ) برای دومین بار شکست خورده یکبار زمانی که آدم ع و همراهانش به ارض آمدند و گناه برادرکشی فرزندش قابیل واقع شد ، یکبار هم عذاب زمان نوح ع که به قولی تنها به تعداد انگشتان دست همراه او ماندند یعنی موحد و مومن شدن عامه مردم با زور و نابود کردن و از صفر شروع کردن نمی شود

- اینجاست که حکمت سلسله انبیا تا نبی خاتم و اوصیا تا قائم آل محمد عیان می شود

- اگر هدف خلقت را مومن شدن نوع بشر در نظر بگیریم و از طرفی آن را در پایه ای ترین شاخه فرهنگ تمدنی جستجو کنیم، می فهمیم ، مسئولیت انبیا و اوصیا و زعما این بوده و هست که آن روح جماعت را مومن کند(باذن الله ) ، مومن نگه دارد(باذن الله ) ، درجات ایمانی اش را ارتقا دهد(باذن الله ) . در اینصورت قاطبه مردم مومن می شوند و تغییر نسلیها هم در ایمان ساکنین مکان و زمان تغییری ایجاد نمی کند . و اهداف خلقت محقق می شود ان شا الله .

- اگر ارض را منطقه ای مسطح ، حوزه نفوذ نوح ع بگیریم و اگر همراهان نوح ع را مومن ترین انسانهای آن عصر بگیریم که احتمال خطا در آنها وجود نداشته ، با توجه به اشاعه کفر حتی بعد از طوفان نوح ، فقط یک حالت می توان متصور شد که احتمالا کفر قبائل دیگر بشری (خارج از حوزه جغرافیایی طوفان ) موجب زنده مانده جریان کفر شده است . که در اینصورت تائید دیگری است بر وجود حداقل یک قبیله دیگر ، غیر از قبیله نوح ع . یعنی هبوط دسته جمعی و خلقت اولیه حداقل ۲ زوج انسان

## شاهکلید شماره ۱ قرآنی برای تائید فرضیه ، خلقت نخستین انسان ،ها

- آیه بسیار کلیدی در رسوا کردن اسرائیلیات :

- حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أُمَّرْتَا وَقَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ (هود/۴۰)

- ترجمه مرسوم : (این وضع همچنان ادامه یافت) تا آن زمان که فرمان ما فرا رسید، و تنور جوشیدن

گرفت؛ (به نوح) گفتیم: «از هر جفتی از حیوانات (از نر و ماده) یک زوج در آن (کشتی) حمل کن!

همچنین خاندانت را (بر آن سوار کن) - مگر آنها که قبلا وعده هلاک آنان داده شده [= همسر و یکی از فرزندان] - و همچنین مؤمنان را!!» اما جز عده کمی همراه او ایمان نیاوردند!

- معنای صریح آیه از هر جفتی **دو تا برگیر** (نه یکی) عمده ترجمه ها متأثر از اسرئیلیات معنای نا حقی را به قرآن حمل کرده اند جالب اینجاست که در ترجمه انگلیسی هم مشخصا به ۲ جفت از هر حیوان اشاره می کند
- Load upon the ship of each \creature\ two mates and your family

### فرق اخراج و هبوط

طبق آیه فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ (البقرة/۳۶) پس شیطان موجب لغزش آنها از بهشت شد؛ و آنان را از آنچه در آن بودند، بیرون کرد. و (در این هنگام) به آنها گفتیم: «همگی (به زمین) فرود آید! در حالی که بعضی دشمن دیگری خواهید بود. و برای شما در زمین، تا مدت معینی قرارگاه و وسیله بهره برداری خواهد بود.»

و در آیه

وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِيهَا وَبَصِلِهَا قَالَ آتُسْتَبَدُّونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةُ وَالْمَسْكِنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ (البقرة/۶۱)

و (نیز به خاطر بیاورید) زمانی را که گفتید: «ای موسی! هرگز حاضر نیستیم به یک نوع غذا اکتفا کنیم! از خدای خود بخواه که از آنچه زمین می‌رویاند، از سبزیجات و خیار و سیر و عدس و پیازش، برای ما فراهم سازد.» موسی گفت: «آیا غذای پست‌تر را به جای غذای بهتر انتخاب می‌کنید؟! (اکنون که چنین است، بکشید از این بیابان) در شهری فرود آئید؛ زیرا هر چه خواستید، در آنجا برای شما هست.» و (مهر) ذلت و نیاز، بر پیشانی آنها زده شد؛ و باز گرفتار خشم خدائی شدند؛ چرا که آنان نسبت به آیات الهی، کفر می‌ورزیدند؛ و پیامبران را به ناحق می‌کشتند. اینها به خاطر آن بود که گناهکار و متجاوز بودند.

۱- در اهبطو مصر ، نوعی سرکوفت و گله در کلام الله قابل تشخیص است .

۲- فقط در مورد آدم و حوا فعل اخراج استفاده شده و در مورد جمیعا ( که شامل بعض ها دسته های انسانی ، طایفه جن و شیطان ) می شود فعل هبوط استفاده کرده است .

۳- از سوی دیگر، اگر مقام خلیفه الهی در جنت را نسبت به همه مخلوقات، جن و ملائک و مجردات و احتمالا سایر جماعات انسانی قبول داشته باشیم، یک احتمال هم این است که اخراج نسبت به این مقام صورت گرفته باشد.

۴- اگر فرض کنیم اهبطوا جمیعا نسبت به مخاطب آدم ع تا قیامت تعلق گرفته سوال: در این بین انبیا و پیامبران و صالحین و ۱۴ نور عصمت و ۵ رسول اولی الامر و ۱۲۴۰۰۰ نبی وجود قرار داشته اند بعید به نظر می رسد لحن خداوند در مورد مصادیق اشرف مخلوقاتش با لحنی که، نسبت به بنی اسرائیل بهانه گیر، بوده یکی باشد. لذا جمیعا را باید به آدم ع و انسانهای حی و حاضر و طوایف جن و شیطان تعبیر کرد. (با توجه به شباهت موضوعی دو آیه و کاربرد کلمه هبوط بعید نیست قوم آدم ع در جنت، همچون قوم بنی اسرائیل بهانه گیر و ظالم به نفسهاشون بوده باشند که در این صورت کل قضیه جور دیگری می شود و در نتیجه خام شدن با وعده ملک و خلود قابل تصور می شود)

۵- چون جنت محل غرور و فریب و دروغ و ... نیست لذا وقتی این سوات باطنی، رو می یاد و عیان می شود الزاما باید محیط پاک را تخلیه کرده و به تزکیه خود پردازند.

۶- همه ۷ میلیارد انسانهایی که الان در کره خاکی هستند (با فرض عمر حداکثر ۱۵۰ ساله) اثلا حضور در جنت را تجربه نکرده اند که بخواهد هبوط در موردشان صدق کند. اینها حداکثر از ۱۵۰ سال پیش به شرف خلق نائل شدن لذا اهبطوا جمیعا به تعداد انسان بر می گردد نه ۲ تا و نه همه مخلوقات انسی آدم تا ازل

۷- یک برداشت دیگر این است که هبوط را فرود آمدن از مقام خلیفه الهی به مقام مادون آن تعریف کنیم و نه تغییر مکان فیزیکی که با توجه به وجود اسوه های حسنه در هر عصر، اوتاد زمین و صدیقین و صلحا این فرض محل اشکال است.

۸- لذا خود شیطان و طایفه اش هم مجازات پاپوش درست کردن برای انسان را چشیدند و نتیجه اینکه جنت از مخلوقات مختار، مغرور و متکبر و مشکل دار خالی شد.

۹- هبوط امری در عالم جعل بوده و نه در عالم خلق

۱۰- در اینصورت یعنی (جنت) ارضی که آدم و حوا ع بوده اند با همین ارض فعلی یکی بوده است لیکن خدمه (با فهم امروز از روباتهای خدمتگذار) که گوش به فرمان آن دو بوده اند حضور داشتند و همچون جنت پس از قیامت که همه کارها را ملائک خدمه برای جنتیان انجام می دهند

۱۱- أَرْزَلَهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ (البقرة/۳۶)

- پس شیطان موجب لغزش آنها از بهشت شد؛ و آنان را از آنچه در آن بودند، بیرون کرد. و (در این هنگام) به آنها گفتیم: «همگی (به زمین) فرود آید!»

- آیه برای مخاطب حال ، اول سرگذشت ۲ نفر را بیان می کند ( آدم و حوا که گمراه شدند) بعد جمعی را مخاطب قرار می دهد (بیش از ۲ نفر) و ... دو حالت دارد یا مخاطبانش منحصر جمعاً از انسانها هستند و ۲- یا جمعی از جن و انس
- اینکه می گوید بعضکم لبعض یعنی حداقل ۲ گروه هستند و هر گروه بیش از یک نفر که با این محاسبات هم حساب کنیم حداقل ۲ گروه ۲ نفره یعنی ۴ نفر هبوط کرده اند .

### برداشتی از سوره الرحمن که تصویری از کیفیت سازوکار خلق جنتی را به انسان می دهد

- خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ (الرحمن/۱۴) انسان را از گل خشکیده‌ای همچون سفال آفرید،
- وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ (الرحمن/۱۵) و جن را از شعله‌های مختلط و متحرک آتش خلق کرد!
- اینکه الله خلقت انسان و جن را پشت سر هم می آورد برداشت می شود خلق هر دو را در جنت ماقبل هبوط را اشاره دارد در اینصورت صلصال و مارج دو ماده جنتی اند.
- مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ (الرحمن/۱۹) ترجمه مرسوم : دو دریای مختلف (شور و شیرین، گرم و سرد) را در کنار هم قرار داد، در حالی که با هم تماس دارند؛ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا يَبْغِيَانِ (الرحمن/۲۰) در میان آن دو برزخی است که یکی بر دیگری غلبه نمی‌کند (و به هم نمی‌آمیزند)! خُرُجٌ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ (الرحمن/۲۲) از آن دو، لؤلؤ و مرجان خارج می‌شود. فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (الرحمن/۲۳)
- می دانیم خلق انسانها در جنت کاملاً متفاوت از خلق جسم انسان در زمین است ( در ارض از راه مجامعت جنسی مرد و زن با آلات تناسلی ممکن است) اگر این آیات را نیت درک فرآیند و سازوکار تولید جسم انسانها در جنت ، بررسی کنیم .
- می خواهیم برسیم به اینکه خلق ۱ انسان نخستین نبوده بلکه خلق انسانهای نخستین (نسل اولی) بوده است

### استثناء خلقت حضرت عیسی ع

- استثنا تولد حضرت عیسی که جسم مبارکشان در ارض و با کروموزومهای یک والد ساخته شد ( خلق شد) را اعجاز می خوانند قرآن این واقعه را آیت خلق انسان نخستین معرفی می کند //
- يا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَ... ای اهل کتاب! در دین خود، غلو (و زیاده روی) نکنید! و در باره خدا، غیر از حق نگویید! مسیح عیسی بن مریم فقط فرستاده خدا، و کلمه (و مخلوق) اوست، که او را به

مریم القا نمود؛ و روحی (شایسته) از طرف او بود. بنابر این، به خدا و پیامبران او، ایمان بیاورید! و (النساء/۱۷۱)

ما از سازوکار مادی خلقت عیسی مسیح ع (شکل گرفتن جسم مادی اش) بی اطلاعیم الله صرفاً بیان نموده که عیسی کلمه خداست که آن را به مریم القا نموده است و روحی شایسته از طرف او بوده حال اینکه ۱- کلمه چیست؟ نمی دانیم ۲- اینکه القا چگونه بوده؟ نمی دانیم ولی می دانیم که عیسی همچون همه انسانها برخوردار از روح الهی بوده است

وقتی خلقت آدم ع برای خدا کاری ندارد پس چرا برخی فکر می کنند نعوذ بالله خداوند از خلق تعداد بیشتری انسان ناتوان بوده یا خسته می شده یا قصد اذیت کردن داشته (این همه مصداق تهمت به الله است و ظلم به اوست)

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدتُّكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخَلَّقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ (المائدة/۱۱۰)

(به خاطر بیاور) هنگامی را که خداوند به عیسی بن مریم گفت: «یاد کن نعمتی را که به تو و مادرت بخشیدم! زمانی که تو را با» روح القدس «تقویت کردم؛ که در گاهواره و به هنگام بزرگی، با مردم سخن می‌گفتی؛ و هنگامی که کتاب و حکمت و تورات و انجیل را به تو آموختم؛ و هنگامی که به فرمان من، از گل چیزی بصورت پرنده می‌ساختی، و در آن می‌دمیدی، و به فرمان من، پرنده‌ای می‌شد؛ و کور مادرزاد، و مبتلا به بیماری پیسی را به فرمان من، شفا می‌دادی؛ و مردگان را (نیز) به فرمان من زنده می‌کردی؛ و هنگامی که بنی اسرائیل را از آسیب رساندن به تو، بازداشتیم؛ در آن موقع که دلایل روشن برای آنها آوردی، ولی جمعی از کافران آنها گفتند: اینها جز سحر آشکار نیست!»

هنوز هم کانونهای اصلی مدعیان علم و معرفت در جغرافیای بین‌النهرین است کل تاریخ و وقایع مهم از دیر باز غالباً در این محدوده واقع شده بود.

## بررسی فرضیه خلقت نخستین انسان ها از دید ادیان + جغرافیا آیه لتعارفوا

يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْفَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (الحجرات/۱۳)



ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ (اینها ملاک امتیاز نیست)، گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست؛ خداوند دانا و آگاه است!

وجود تفاوت‌های ظاهری بین نژادهای مختلف انسانی از شرق آسیا بگیرد تا فلات ایران و آفریقای و بومیان آمریکا و اختلافات فیزیکی تا این حد بین گونه‌های انسانی (حتی صرفاً از نظر جسمانی (که جسم و روح تعامل نزدیکی با هم دارند)) و در نظر گرفتن سخن داروین‌ها از طور به طوری دیگر شدن تا (به یک جفت انسان رسیدن) به میلیون‌ها سال وقت نیاز دارد که اثلاً با زمان ۵۰۰۰ ساله (تخمین زمان هبوط) مطابقت ندارد. مگر اینکه بپذیریم این تغییرات جسمی از ابتدا به صورت نهادینه شده در این نژادها وجود داشته است و ابتدا را برای انسانهای خلق شده در جنت و زمان هبوط به زمین قرار دهیم و اینکه در زمان هبوط دسته‌های انسانی با نژاد‌های مختلف (از نظر جسمانی) در مناطق جغرافیایی مختلف هبوط کرده اند. که فاقد ارتباط رحمی بوده اند.

سوالات مربوط به قبائل بدوی

وجود انسانهایی در ۵ قاره و بعد مسافت دریایی بسیار بالا تحلیل می‌شود ۱- قاعدتاً انسانهای نخستین از نسل ۴۶ کروموزومی نمی‌توانستند این مسیر را طی کرده باشند.

۲- اینکه با بررسی قبائل بدوی به این میرسیم که اکثر آنها هر چقدر هم که بدنشان لخت باشد حداقل عورات خود را می‌پوشانند و این رفتار اشتراک زیادی با انسان نخستین دارد.

چرا مثلاً مردم شرق آسیا از هر فرقه‌ای آیینی وجود دارد ولی از توحید اثری نیست چرا آفریقا مملو از سحر و جادوگری است (حداقل تا ۲۰۰ سال پیش) چرا در آمریکای جنوبی قبائل بدوی و استرالیا و ... به هر حال اثری از توحید نیست ولی در بین‌النهرین برعکس همه چیز حول توحید یا کفر می‌گردد. یعنی معارف حوزه‌های مختلف جغرافیایی هم سنخیتی با مسائل توحیدی نداشته‌اند این ظن را بر می‌انگیزاند که شاید اثلاً از ابتدا از نسل حضرت آدم ع نبوده‌اند که باز تائیدیه‌ای دیگر است بر اینکه خلقت انسانهای نخستین در جنت بوده و دسته‌های انسانی هبوط کردند.

تمدن‌شناسان با بررسی کانون نحله‌های بشری چندین مکان را روی کره زمین به عنوان اولین تجمعات بشری مطرح کرده‌اند نه یک مرکز را مثلاً ۱- مایاها در آمریکای مرکزی با ۲- چین با ۳- بین‌النهرین یا ۴- قفقاز ۵- فلات ایران و ...

ارتباط این فرضیه با کلمه "اولین" در قرآن

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شَيْعِ الْأَوَّلِينَ (الحجر/۱۰) ما پیش از تو (نیز) پیامبرانی در میان امتهای نخستین فرستادیم. سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ (الحجر/۱۳) أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (النحل/۲۴) آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ (المؤمنون/۲۴) آبَاءَهُمْ الْأَوَّلِينَ (المؤمنون/۶۸) آبَائِكُمْ الْأَوَّلِينَ (الشعراء/۲۶) خُلِقَ الْأَوَّلِينَ (الشعراء/۱۳۷) وَالْجِبِلَّةُ الْأَوَّلِينَ (الشعراء/۱۸۴) زُبُرِ الْأَوَّلِينَ (الشعراء/۱۹۶) أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ (الصفات/۷۱) وَمَضَى مَثَلُ الْأَوَّلِينَ (الزخرف/۸) وَكَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيٍّ فِي الْأَوَّلِينَ (الزخرف/۶) أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ (المرسلات/۱۶)

مثلا إِنَّ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ جوابی است که اقوام در پاسخ به دعوت مرسلین می دادند : ۱- یعنی یک چیزهایی در ذهنشان هست و به آنها رسیده بوده ولی برای رد آنها , آنها را افسانه می خواندند ( نکته : فرد یا قومی که این جواب را داده دارای فهم و شعور تشخیص داستان از واقعیت و به تبع راست از دروغ بوده است که اگر زمان این مکالمه را حداقل ۳۰۰۰ سال پیش بگیریم نشان می دهد که (در مورد راستی و درستی (کیفیت فهم (نه اندازه فهم) انسان ۳۰۰۰ سال پیش به اندازه کیفیت فهم و تشخیصی انسان امروز بوده است ) ۲- "اولین" جمع مکسر است یعنی چندین نفر مرد یا زن نسل اول . اگر این گفته آنها را (که فاصله کمتری با ریشه های خود یعنی نسل اول انسانهای هبوط شده داشته اند) قبول کنیم خود این افراد و اقوام هم قائل بودند که اولاً ریشه قوم آنها چندین نفر بوده است ثانياً اعتقادات آن چند نفر متفاوت از قوم یکدیگر بوده است , لذا صرفاً به فرزندان آدم ع ختم نمی شده است این هم می تواند دلیلی باشد که همراه آدم (در عرض آدم) انسانهای دیگری طبق مکانیسم خلقت جنتی بوده اند و زمان آدم ع هبوط کرده اند .

و این همه تاکید روی کلمه اولین به نظر می یاد از همان اول هبوط , چندین قوم تشکیل شده بودند نه صرفاً یک قوم ( به سرپرستی آدم ع ). اگر همه انسانها از یک قوم پدید آمده بودند , در اینصورت درست تر این بود که الله می گفت " اول " (قوم واحد) و آن را جمع نمی بست .

**چرا الله مدام روی خاک بودن ماده اولیه انسان ها و ماء مهین تاکید می کند.**

**ارزش مواد اولیه جسم انسان منفردا و ارزش مواد اولیه جسم انسان پس از ترکیب خاص**

اگر جسم انسان را تجزیه کنیم تا بفهمیم مواد تشکیل دهنده اش چیست جواب با علم فیزیک و شیمی امروز به تعدادی عناصر خاکی از قبیل ( سدیم و منگنز آهن مس و پتاسیم و ... ) به علاوه مقدار زیادی آب ( که ترکیب ۲ عنصر هیدروژن و اکسیژن ) است می رسیم که قیمت ریالی آن شاید ۱۰ هزار تومان نشود یعنی کاملاً بی ارزش

آنچه به جسم انسان ارزش می دهد به عنوان گرانترین کالای فیزیکی جهان ترکیب این عناصر با هم است یعنی انسان بودن انسان ( از لحاظ جسمی ) به مواد اولیه آن نیست به ترکیب مواد با هم است و از آن مهمتر به نقشه ترکیب است اگر قبول کنیم که الله همواره حساسترین کارها را خود انجام می داده و باقی امور را به کارگرانی از ملائک و نباتات و جمادات واگذار می کند به این می رسیم که الله طراح ترکیب جسم انسان بوده (ساختار کروموزومها و ژنوم انسانی) ( به کیفیت روح اثلا وارد نمی شویم ) و کارگرانی این ترکیب را به شی مجسم تبدیل می کرده اند .

اگر با نگاه فرآیندگرایی علم زده ببینیم دستگاه (شجره) خاص در جنت هست که نقشه رشته های کروموزومی و ژنتیک انسان (یا هر حیوان دیگر) را می گیرد و با عناصر اولیه خاکی (آهن , مس , سدیم , و ... ) جسم انسانی را می سازد و تحویل می دهد در اینصورت مهم این است که چه نقشه ای (برنامه ای) به دستگاه داده شود شاید منظور اینکه زوج آدم را از او خلق کردیم منظور نقشه ژنوم جسم حوا را از روی آدم ع گرفتیم (به علاوه تغییرات جزئی فقط یک کروموزوم ) اگر عینا گرفته بود که دستگاه مربوطه , مجدد آدم تحویل می داد نه حوا

### فرضیه خلقت انسان ها و مراتب نفس در آیه خلقکم من نفس واحده

با این فرضیه و آیه بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ یا اَیْهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمْ الَّذِیْ خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا کَثِیْرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللّٰهَ الَّذِیْ تَسَاءَلُوْنَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللّٰهَ کَانَ عَلَیْکُمْ رَقِیْبًا(النساء/۱)

ای مردم! از (مخالفت) پروردگارتان بپرهیزید! همان کسی که همه شما را از یک انسان آفرید؛ و همسر او را (نیز) از جنس او خلق کرد؛ و از آن دو، مردان و زنان فراوانی (در روی زمین) منتشر ساخت. و از خدایی بپرهیزید که (همگی به عظمت او معترفید؛ و) هنگامی که چیزی از یکدیگر می خواهید، نام او را می برید! (و نیز) (از قطع رابطه با) خویشاوندان خود، بپرهیز کنید! زیرا خداوند، مراقب شماست.

۱- اگر زمان را قبل از هبوط در نظر بگیریم که کیفیت تکثیر انسانها از نفس واحده چه از نظر روح چه

از نظر کالبد بر ما پوشیده است و لذا جهد در آن زمینه بی فایده است

۲- اگر زمان را بعد از هبوط در نظر بگیریم تفسیر آیه اینگونه می شود با لحاظ علوم و کشفیات جدید

نفس را نقشه ترکیب ژنوم انسانی معنا می کنیم به این نتیجه می رسیم که خلق زوجش از روی این نقشه ژنوم صورت گرفته ( اینکه جنس زن هم مثل جنس مرد دارای ۲۳ رشته کروموزومی است نه مثل میمون با ۲۶ رشته کروموزومی ) و سپس بعد از آن هم خلق رجالا کثیر و نسا کثیر ( از طریق

سازوکار جنتی یا زمینی تولید مثل) با ۴۶ رشته کروموزومی صورت گرفته است (چه بسا قسمتی از این رجالا کثیر و نساء در جنت و قبل از هبوط صورت گرفته باشد)

۳- اگر نفس را لایه های ۴ گانه روحی درون انسان (صدر و شغاف و قلب و فواد) معنی کنیم والارحام، یعنی رابطه خود با کسانی که با آنها از راه رحم مرتبط می شوید در این ۴ لایه در نظر گرفت که باز معنای خود را دارد.

۴- تاکید آیه به حفظ حریم بستگان رحمی "والارحام" به عنوان یک سنت به صراحت اعلام شده یعنی نعوذبالله خداوند هیچوقت به رابطه جنسی با ارحام دستور نمی دهد.

۵- اگر نفس را روح بگیریم، نفس واحد می شود یک روح واحد. و از آنجائیکه در مورد کیفیت روح، علمی به ما داده نشده روح را یک جعبه بسته در نظر گرفته، از بیرون آن بررسی می کنیم در نتیجه روح واحد را می شود معنا کرد: روحیات واحد (مشترک) احساسات واحد (مشترک) معیارهای فطری واحد (فکر و گفتار و کردار خوب، همه جای دنیا خوب است و بالعکس بد همه جا بد است)، معیارهای آرامش و سکونت قلبی واحد و با توجه به آیه ذیل

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيًّا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَوَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحًا لَنُكَونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ (الأعراف/ ۱۸۹)

او خدایی است که (همه) شما را از یک فرد آفرید؛ و همسرش را نیز از جنس او قرار داد، تا در کنار او بیاساید. سپس هنگامی که با او آمیزش کرد، حملی سبک برداشت، که با وجود آن، به کارهای خود ادامه می داد؛ و چون سنگین شد، هر دو از خداوند و پروردگار خود خواستند «اگر فرزند صالحی به ما دهی، از شاکران خواهیم بود!»

در اکثر آیات خلقکم من نفس واحدہ توضیح ذکر شده کفایت می کند برخی از آیات گویی قسمتی از آیه جا افتاده است که همین مطلبی است که این نظریه ارائه داده است یعنی (سازوکار جنتی خلق انسانها و هبوط دسته های انسانی (قوم ها) به زمین) ۱- مثلا در این آیه کاملا مشخص است که زمان آیه برای زندگی ارضی است "سپس هنگامی که با او آمیزش کرد، حملی سبک برداشت، که با وجود آن، به کارهای خود ادامه می داد؛ و چون سنگین شد..." چون در جنت و زمان آدم و حوی که آمیزش به این شکل مطرح نبوده چون اثلا آلات تناسلیشان (عورات یا سواتهما) نامکشوف بوده است.

کاربرد فعل جعل را شاید بشود اینگونه تفسیر کرد: پس از عمل لقاح و تشکیل سلول اولیه جسم (متشکل از ۲۳ کروموزوم مرد و ۲۳ کروموزوم زن) مراحل تکوین جسم، یکی بعد از دیگری طی می شود. متخصصان علم طب دریافته اند که تعیین جنسیت جنین از ماه ۴ به بعد قابل تشخیص است لذا جعل می تواند در یک سطح به کروموزومها بر گردد، در یک سطح به تعیین جنسیت بر گردد (و به تبع جسم کامل)، در یک سطح به جعل روحیات زنانه از روحیات مردانه بر گردد.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُّخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّنْ

يَتَوَفَّى وَمِنْكُمْ مَنْ يَرُدُّ إِلَى أَرْضِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ (الحج/٥)

ای مردم! اگر در رستاخیز شک دارید، (به این نکته توجه کنید که:) ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه، و بعد از خون بسته شده، سپس از «مضغه» [= چیزی شبیه گوشت جویده شده]، که بعضی دارای شکل و خلقت است و بعضی بدون شکل؛ تا برای شما روشن سازیم (که بر هر چیز قادریم!) و جنین‌هایی را که بخواهیم تا مدت معینی در رحم (مادران) قرار می‌دهیم؛ (و آنچه را بخواهیم ساقط می‌کنیم؛) بعد شما را بصورت طفل بیرون می‌آوریم؛ سپس هدف این است که به حد رشد و بلوغ خویش برسید. در این میان بعضی از شما می‌میرند؛ و بعضی آن قدر عمر می‌کنند که به بدترین مرحله زندگی (و پیری) می‌رسند؛ آنچنان که بعد از علم و آگاهی، چیزی نمی‌دانند! (از سوی دیگر،) زمین را (در فصل زمستان) خشک و مرده می‌بینی، اما هنگامی که آب باران بر آن فرو می‌فرستیم، به حرکت درمی‌آید و می‌روید؛ و از هر نوع گیاهان زیبا می‌رویانند!

## نفس واحده و خدای ابزار ساز

استادکار ماهر معمولا یک نمونه محصول را تولید می‌کند به کمال بقیه محصول را از روی این مدل می‌سازد یا یک محصول را و فرآیند تولید آن را یکبار می‌سازد و از آن به بعد کپی پیست  
مَا خَلَقْنَاكُمْ وَلَا بَعَثْنَاكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (لقمان/٢٨) آفرینش و برانگیختن (و زندگی دوباره) همه شما (در قیامت) همانند یک فرد بیش نیست؛ خداوند شنوا و بیناست!

## آیت ترتیب و توالی توالد ارضی برای درک ترتیب و توالی، توالد جنتی

أَوْ يَرْوِجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَاثًا وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ (سوری/٥٠)

یا (اگر بخواهد) پسر و دختر - هر دو - را برای آنان جمع میکند و هر کس را بخواهد عقیم می‌گذارد؛ زیرا که او دانا و قادر است.

به خوبی نشان می‌دهد که الله (نعوذ بالله، بلا تشبیه همچون راننده یک خودرو) دستگاه خلقت و ابزارهای موجود در عالم را مدیریت می‌کند به طوریکه در نهایت اراده همه چیز به خواست او منتهی می‌شود. در مسئله توالد تصمیمات اساسی به خواست خداست ولو در ظاهر کار با آلات تناسلی و محیط رحم انجام شود. در این آیه اگر ( سازوکار توالد ارضی ما بعد هبوط) یعنی، همین سازوکار شکل‌گیری جسم انسان را مبنای خلقت انسان بگیریم یعنی توسط ابزارها و ماشین تناسلی در محیط رحم جسم مادر ( که ذهن هوشیار خود مادر کوچکترین اطلاعی از ترتیب و تقدم و کیفیت مراحل فرآیند ندارد و ابزارهای تناسلی اش اتوماتیک و غریزی و از قبل

برنامه ریزی شده عمل می کنند ) می توان همین مراحل را برای خلقت نخستین انسان یا انسانها در جنت (در دستگاہ رحمی خاص ) در نظر گرفت

## شاهکلید ۲ قرآنی در اثبات فرضیه خلقت نخستین انسان ها

وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الشَّجَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا رَوْحِينَ أَشْنِينَ يَغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ  
إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (الرعد/۳)

ترجمه مرسوم : و او کسی است که زمین را گسترده؛ و در آن کوهها و نهلهایی قرار داد؛ و در آن از تمام میوهها دو جفت آفرید؛ (پرده سیاه) شب را بر روز می پوشاند؛ در اینها آیاتی است برای گروهی که تفکر می کنند!

اگر جفت به معنی دوتایی کاملاً یکسان ترجمه شود با صراحت باید گفت ترجمه دو جفت غلط است بلکه کلمه خود قرآن دو زوج (نر و ماده) کاملترین است و اثلاً نیازی به ترجمه و همسان گزینی فارسی ندارد . که در نتیجه همه مسائل اسرائیلاتی باطل می شود که فرزندان آدم و حوا ، ازدواج محارم نداشته اند . سوال : آیا این آیه شامل انسان هم می شود ؟ اگر نه و اگر قبول کنیم که ۲ زوج شرط کمال است ، چرا سایر مخلوقات که دون انسانند باید ۲ زوج باشند ولی انسان که اشرف مخلوقات است یک زوج .

فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحَيْنَا فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ شَئْنٍ  
وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُعْرِقُونَ (المؤمنون/۲۷)

ما به نوح وحی کردیم که: «کشتی را در حضور ما، و مطابق وحی ما بساز. و هنگامی که فرمان ما (برای غرق آنان) فرا رسد، و آب از تنور بجوشد (که نشانه فرا رسیدن طوفان است)، از هر یک از انواع حیوانات یک جفت در کشتی سوار کن؛ و همچنین خانوادهات را، مگر آنانی که قبلاً وعده هلاکشان داده شده [ = همسر و فرزند کافرت]؛ و دیگر درباره ستمگران با من سخن مگو، که آنان همگی هلاک خواهند شد. (یک جفت غلطه دو زوج درسته )

## فرضیه خلقت نخستین چهارپایان از ۸ زوج اولیه

خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ يَخْلُقْكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا  
مِنْ بَعْدِ خَلْقِ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَآَنَى تُصْرَفُونَ (الزمر/۶)

ترجمه مرسوم : او شما را از یک نفس آفرید، و همسرش را از (باقیمانده گل) او خلق کرد؛ و برای شما هشت زوج از چهارپایان ایجاد کرد؛ او شما را در شکم مادرانتان آفرینشی بعد از آفرینش دیگر، در میان تاریکیهای سه

گانه، می‌بخشد! این است خداوند، پروردگار شما که حکومت (عالم هستی) از آن اوست؛ هیچ معبودی جز او نیست؛ پس چگونه از راه حق منحرف می‌شوید؟!

با توضیح بالا **ترجمه خلق از باقیمانده گل غلط** است (اولا فعل جعل به کار رفته است که فعلی در عالم معنا می‌باشد نه خلق از گل و ...) اگر در سطح ۱ بررسی شود (یعنی پس از تشکیل سلول اول حاصل از لقاح کروموزومهای زن و مرد، برای تکثیر سلولی نیاز به دو تا شدن است، سلول دوم به عنوان زوج سلول اول، از آن جعل می‌شود) و اگر در سطح ۲ بررسی شود یعنی (از روی نقشه کروموزومی آدم ع، نقشه کروموزومی حوا را جعل (به نوعی بازطراحی) کرد).

### اشکال به داروینیسیم از موضع متدولوژیستی (روش شناسی)

اگر نظریه داروین را در مورد طوری به طوری شدن در قسمتهایی بپذیریم یک اشکال اساسی دارد که زمان شروع معلوم نیست گم است و خیلی احمقانه در سایه متدولوژیستی (بررسی روشمند) پنهان می‌کنند. (می‌گویند روش این طور به آن طور شدن مهم بوده و به اولش و هدفش و اراده هوشمند پشتش کاری نداریم) (به ما قبل و ما بعدش کاری نداریم خود روش مهم است) البته در سطح روش هم نتوانسته اند فرضیه خود را اثبات کنند و همواره بطلاش اثبات شده

در این آیه مشخصا اعلام شده

- ۱- (اولا برای شما انسانها) انعام و حیوانات خلق شده اند.
- ۲- الله ۸ زوج از انعام خلق کرده است (می‌تواند مبنایی برای شروع درخت گونه های جانوری باشد)
- ۳- خلق اینها در جنت بوده و به شکل دفعی (انزل) به ارض آمده اند
- ۴- نزول آنها به صورت زوج زوج بوده (نر و ماده) و تعداد نوع آنها هم ۸ تا بوده ولی اینکه تعداد کل این موجودات چند تا بوده مشخص نشده است
- ۵- با توجه به زوجین اثنین در کشتی نوح می‌بایست از هر نوع حداقل ۲ زوج (۴ عدد) نزول کرده باشد.

داروینیسیم ها اگر بتوانند سر سلسله همه گونه های ۴ پا را به ۸ گروه عمده ابتدایی وصل کنند برای ما کفایت می‌کند و حاضر به تشکر از آنها هستیم. احتمالا موجودات دریایی، حشرات، باکتریها و ... هم در ریشه شناسی به ۸ نوع اولیه قابل بازتعریف باشند.

### تعریف زنجیره معرفت بشری (ارتباط علوم دینی و علوم انسانی و علوم طبیعی)

در صورت اثبات ریشه های ۸ گانه درخت خلقت (مثلا در مورد انعام توسط طبیعت پژوهان)، چون قبل از آن برای ما حل شده است (اراده خلق الهی برای ما حجت است) و بعد از آن هم، اخبارش اعلام شده است می‌توان ادعا کرد کلیات زنجیره معرفت بشری، از منظر ما کامل می‌گردد و من بعد آن تلاشها به جزئیات و

تفاسیر آن معطوف می گردد. مشخص شدن ابتدا و وسط و آخر معرفت، به نوع انسانها نقشه اندیشه را عرضه می کند.

## فرضیه نخستین انسانها و حورالعین

كَذَلِكَ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ (الدخان/۵۴) اینچنین اند بهشتیان؛ و آنها را با «حور العین» تزویج می کنیم!

- ۱- اگر زمان این آیه را قبل از هبوط و در جنت بگیریم سوال: آیا آن موقع حورالعینی خلق شده بود؟ اگر آری چرا آدم ع احساس سکونت نمی کرده؟ اگر نه که هیچ.
- ۲- اینکه چرا آدم ع با حورالعین احساس سکونت نمی کرده شاید چون آنها مجردات بوده اند و (مثل روباتهای جنسی که امروزه در تمدن غرب به طراحی و ساخت رسیده، علی رغم کمالشان، در تجهیزات تناسلی و لوازم لذت) ظرف لذت شهوانی آدم را پر کرده است. (که در اینصورت مدعیان بهشت که طمع به حورالعین دارند متنبه شوند)
- ۳- و برای همین خداوند برای او از جنس خودش زوجه ای را خلق کرد که سکونت را بینشان جعل کند. ممکن هم هست که حورالعین، اثلا در دسترس آدم ع نبوده است که این با آیه حیث شیئتما جور در نمی یابد. اگر هم حورالعین بوده و در دسترس آدم ع هم بوده و آدم ع هم با او زوجیت تشکیل داده سوال؟ آیا نتیجه اش صرفا لذت آدم ع بوده یا فرزندی هم شرف خلق پیدا می کرده؟ در صورت وجود نوزاد سرنوشت بچه ها چه می شده؟
- ۴- اگر زمان این آیه را بعد از هبوط بگیریم: یعنی حورالعین برای بهشتیان (سرافراز از آزمون دنیا) خلق شده است یا می شود. و کیفیت آن هم نا مشخص است فقط اینقدر معرفی شده که زوجیت با آنها بسیار مقبول است. تناقضی با نظریه خلق انسانها در جنت و هبوط دسته ای آنها ندارد.

## دلیل تنوع انواع گیاهی در قرآن (آنچه داروینست ها زینت نظریه خود می دانند)

داروینست ها هدف این نظریه را، توجیه تکثر و تنوع گونه ها در روی کره زمین معرفی می کنند و به خیال خودشان، این نظریه آنها را از تکثر موجود به وحدت اولیه در فهم می رساند حال ببینیم قرآن چه می گوید:

وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ (ق/۷)

ترجمه مرسوم: و زمین را گسترش دادیم و در آن کوههائی عظیم و استوار افکندیم و از هر نوع گیاه بهجت انگیز در آن رویاندیم،



اصلاح ترجمه . ازهر زوجی در آن گیاه بهجت آوری رویانیدیم . (بهجت آور بودن گل ها به زوج بودن بر می گردد نه به نوع ) تأیید نظریه طوری به طوری دیگر شدن در بعد میکرو ، در مورد نباتات ، از زوج فعلی (طور فعلی) گیاهی بهیج (بهجت آورتر) (طور دیگر به سمت اصلاح ) رویانیدیم . یعنی تنوع و بهجت موجود در باید از حیث صفات درون خانوادگی یک نوع بررسی کرد و نه نوع خانواده گونه ۱ با نوع خانواده ۲ گونه . یعنی اصل هر نوعی (مثلا خلقت اولین نوع ۱ ) با حکمت خداوند شرف خلق پیدا کرده و یکتا است . و از آن به بعد همه تغییر میکروبی که اتفاق افتاده اصل آن نوع را تغییر نداده و این راز باطل کردن سحر داروینیسست هاست . در بررسی های تطبیقی ژنوم انسان و میمون بررسی شد که محال است نوع درخت ژنی یک نوع قابل تبدیل به درخت ژنی نوع دیگر شود . و هر نوع به طور یکتا خلق شده است لیکن توجه تغییرات میکرو نوع ها به این بر می گردد که آنها صفات درون خانوادگی هستند لیکن ماهیت و نوع هیچگاه تغییر نمی کند .

### شاهکلید شماره ۳ قرآنی زوجین در اثبات خلقت نخستین انسان ها،

وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (الذاریات/۴۹)

ترجمه مرسوم : و از هر چیز دو جفت آفریدیم، شاید متذکر شوید! (جفت به معنی زن و شوهر ، مذکر و مونث ، نر و ماده )

از این واضح تر امکان ندارد به صراحت خداوند اعلام می کند در موقع خلقت اولیه هر شی ای از آن زوجین، ۲ زوج ، ۲ خانواده آفریدیم ۲ (نر و ماده ) که نسل بعدی شان به ازدواج محارم و ... منتهی نشه و تنوع صفات توارث به اکثر میل کنه .

اگر فقط این آیه بود کفایت می کرد مشخصا در مورد انسان با در نظر گرفتن خلقت حداقل ۲ زوج همه مسائل حل می شود .

اینکه از اعمال زوج دوم (زوج های دیگر ) در جنت به ما گزارش نرسیده شاید

- ۱- چون فرصت ابراز وجود پیدا نکرده اند و به محض خلقت هبوط صورت گرفته
  - ۲- عضو قوم آدم ع و تابع او تعریف می شدند لذا فعل امامشان ملاک بوده
  - ۳- افعالی داشته اند ولی نکته قابل توجهی برای ما نداشته که خدا بیان کند
  - ۴- ممکنه طبق قواعد خداوند در جنت بهره مند بوده اند و هیچ کاری هم به شجره (دستگاه) خاص نداشته اند لذا دیده نشده اند و پس از خطای آدم ع به مصداق مثل ( هنگام آتشسوزی خشک و تر با هم می سوزه ) همراه آدم ع مجبور به هبوط شدند
  - ۵- ممکن است مصداق مکر الهی و امتحان او، بوده باشد برای همه علمایی که تا این لحظه ادعای فضل و علم می کردند ولی به جای قرآن خود را اسیر اسرائیلیات کرده بودند .
- به هر حال حوا ع به تنهایی هبوط نکرده اند و کسان دیگری هم از نوع بشر بوده اند .

وَأَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ (النجم/۴۵) و اوست که دو زوج نر و ماده را آفرید...

فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ (الرحمن/۵۲) در آن دو، از هر میوه‌ای دو نوع وجود دارد (هر یک از دیگری بهتر) از هر میوه ای ۲ زوج آفرید.

فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ (القیامة/۳۹) و از او دو زوج مرد و زن آفرید!  
وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ (التکویر/۷) و در آن هنگام که هر کس با همسان خود قرین گردد،

## شاهکلید شماره ۴ قرآنی در تائید خلقت نخستین انسانها در مستقیم و صریحترین

### بیان ممکن

أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى (القیامة/۳۶) آیا انسان گمان می‌کند بی‌هدف رها می‌شود؟!  
أَلَمْ يَكُ نَطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَىٰ (القیامة/۳۷) آیا او نطفه‌ای از منی که در رحم ریخته می‌شود نبود؟!  
ثُمَّ كَانَ عَظْمَةً فَخَلَقَ فَسَوَّىٰ (القیامة/۳۸) سپس بصورت خون بسته در آمد، و خداوند او را آفرید و موزون ساخت،

### فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ (القیامة/۳۹) و از او دو زوج مرد و زن آفرید!

أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ (القیامة/۴۰) آیا چنین کسی قادر نیست که مردگان را زنده کند؟!

آیات فوق را می‌توان در ۲ زمان ترجمه کرد قبل از هبوط و بعد از هبوط .

با بررسی آیات در زمان قبل از هبوط سازوکار کلی خلق انسان می‌رسیم .

نطفه (نقشه کروموزومی جسم) انسان که در داخل دستگاهی رحم مانند قرار داده می‌شود (مثلا شجره(دستگاه) خاص که انسان نمی‌بایست به آن نزدیک می‌شد) سپس در داخل آن شجره (دستگاه) طبق مراحل خون بسته و سویت انجام شده

پس از این مرحله از ماده ای که وجود داشته خداوند ۲ زوج ۲ خانواده (یعنی مرد و زن ۱ و

مرد و زن ۲) آفریده است. جمعا ۴ نفر در ۲ خانواده مستقل

اگر زمان آیه بعد از هبوط معنا شود و زوج را ۲ عدد همسان ترجمه کنند ۱- چرا گفته ۲ تا ۲ قولو درست تر این بوده که گفته بشه ۴ قولو که ۲ تا نر و ۲ تا ماده است

و به همین دلیل قطعا زمان این آیه مربوط به خلقت انسانهای نخستین در جنت بوده است. ۲ زوج ۲ تا زن و مرد

یمنی فعل مضارع است

که در اینصورت یعنی این فرآیند چندین بار ادامه داشته است یعنی دسته های ۴ تایی متشکل از ۲ زوج

با استقرا می توان گفت که همه حیوانات اولیه (۸ نوع پایه ای) هم طبق این فرآیند به تعداد مکفی یک زوج به علاوه یک زوج (یا به عبارتی یک خانواده + یک خانواده) (۴ تایی) خلق شده اند .

یک اشکال ممکن است وارد شود و آن اینکه زوجین به ذکر و انثی بر می گردد یعنی دو دسته کلی مرد و زن جواب اینکه در آن صورت باید گفته می شد زوج الذکر و الانثی و نیازی به ین تشبیه (دو تایی کننده) نبوده .

## فرضیه خلقت نخستین انسان،ها و و امه واحده

آیات ما قبل هبوط

وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (یونس/۹۱)

(در آغاز) همه مردم امت واحدي بودند؛ سپس اختلاف کردند؛ و اگر فرمانی از طرف پروردگارت (درباره عدم مجازات سریع آنان) از قبل صادر نشده بود، در میان آنها در آنچه اختلاف داشتند داوری می شد (و سپس همگی به مجازات می رسیدند).

إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ (الأنبياء/۹۲)

این (پیامبران بزرگ و پیروانشان) همه امت واحدي بودند (و پیرو یک هدف)؛ و من پروردگار شما هستم؛ پس مرا پرستش کنید!

وَلِئِنْ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ (المؤمنون/۵۲)

آیات ما بعد از هبوط

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (المائدة/۴۸)

و این کتاب [= قرآن] را به حق بر تو نازل کردیم، در حالی که کتب پیشین را تصدیق می کند، و حافظ و نگاهبان آنهاست؛ پس بر طبق احکامی که خدا نازل کرده، در میان آنها حکم کن! از هوی و هوسهای آنان پیروی نکن! و از احکام الهی، روی مگردان! ما برای هر کدام از شما، آیین و طریقه روشنی قرار دادیم؛ و اگر خدا می خواست، همه شما را امت واحدي قرار می داد؛ ولی خدا می خواهد شما را در آنچه به شما بخشیده بیازماید؛ (و استعدادهای مختلف شما را پرورش دهد). پس در نیکیها بر یکدیگر سبقت جوید! بازگشت همه شما، به سوی خداست؛ سپس از آنچه در آن اختلاف می کردید؛ به شما خبر خواهد داد.

جعل فعل ماضی است با مبدا نامعلوم اینکه می فرماید : وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً با تلاقی این نظریه و در نظر گرفتن زمان ما بعد هبوط برای این آیه به این می رسیم که الله انسانهای خلق شده در جنت را

**موقع هبوط در یک امه واحد جعل نکرده است.** و در امه های متعدد جعل کرد است از لکل ... و ترجمه آیه اینطور می شود: برای هر کدام از شما ( اقوام ابتدایی (بعض)، آیین و طریقه روشنی قرار دادیم؛ و اگر خدا می خواست، همه شما ( اقوام ابتدایی) را امت واحدی قرار می داد؛ (لیکن چند امت قرار داده) ولی خدا می خواهد شما ( هر یک از اقوام ابتدایی) را در آنچه به شما بخشیده بیازماید؛ (و استعدادهای مختلف شما را پرورش دهد). پس در نیکیها بر یکدیگر (قومی بر قوم دیگر) سبقت جوید! (در سطح کلان قومیتی) بازگشت همه شما، به سوی خداست؛ سپس از آنچه در آن اختلاف می کردید ( محکمه ای که هر یک از اقوام را محاکمه می کند )؛ به شما خبر خواهد داد.

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يَضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَلِنَسْأَلَنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (النحل/۹۳)

و اگر خدا می خواست، همه شما را امت واحدی قرار می داد؛ (و همه را به اجبار وادار به ایمان می کرد؛ اما ایمان اجباری فایده ای ندارد!) ولی خدا هر کس را بخواد (و شایسته بداند) گمراه، و هر کس را بخواد (و لایق بداند) هدایت می کند! (به گروهی توفیق هدایت داده، و از گروهی سلب می کند!) و یقیناً شما از آنچه انجام می دادید، باز پرس می خواهید شد!

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يَدْخُلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (شوری/۸)

و اگر خدا می خواست همه آنها را امت واحدی قرار می داد (و به زور هدایت می کرد، ولی هدایت اجباری سودی ندارد)؛ اما خداوند هر کس را بخواد در رحمتش وارد می کند، و برای ظالمان ولی و یاور نیست.

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ (هود/۱۱۸)

و اگر پروردگارت می خواست، همه مردم را یک امت (بدون هیچ گونه اختلاف) قرار می داد؛ ولی آنها همواره مختلفند ...

آیه : وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (یونس/۱۹) (در آغاز) همه مردم امت واحدی بودند؛ سپس اختلاف کردند؛ و اگر فرمانی از طرف پروردگارت (درباره عدم مجازات سریع آنان) از قبل صادر نشده بود، در میان آنها در آنچه اختلاف داشتند داوری می شد (و سپس همگی به مجازات می رسیدند). ۲ حالت ممکن است یا زمان آیه برای ما قبل از هبوط است که همه انسانهای خلق شده در جنت دارای یک دین و رویه واحد بوده اند یا زمان آیه مربوط به بلافاصله نسل اول بعد از هبوط است که دین و معارف ایمانی و عهدی که از دسته های انسانی گرفته شده بود واحد بوده است. حالت دیگری هم هست که مورد نظر تفسیر نمونه است و که به صورتی موید تحلیل ارائه شده است : این آیه به تناسب بحثی که در آیه قبل در زمینه نفی شرک و بت پرستی گذشت اشاره به فطرت توحیدی همه انسانها می کند و می گوید: ((در آغاز همه افراد بشر امت واحدی بودند)) و جز توحید در میان آنها آئین دیگری نبود (و ما کان الناس الا امه واحده).

این فطرت توحیدی که در ابتدا دست نخورده بود با گذشت زمان بر اثر افکار کوتاه و گرایشهای شیطانی، دستخوش دگرگونی شد، گروهی از جاده توحید منحرف شدند و به شرک روی آوردند و طبعاً جامعه انسانی به دو گروه مختلف تقسیم شد گروهی موحد و گروهی مشرک (فاختلَفوا). بنابراین شرک در واقع یکنوع بدعت و انحراف از فطرت است، انحرافی که از مثنی اوهام و پندارهای بی اساس سرچشمه گرفته است.

وَلَوْ لَأَنَّ الْبَشَرَ لَكُنَّ نُفُوسًا مَّا كَانَتْ تَعْلَمُونَ (الزخرف/۳۳)

ترجمه مرسوم اگر (تمکن کفار از مواهب مادی) سبب نمی‌شد که همه مردم امت واحد (گمراهی) شوند، ما برای کسانی که به (خداوند) رحمان کافر می‌شدند خانه‌هایی قرار می‌دادیم با سقفهایی از نقره و نردبانهایی که از آن بالا روند،

ترجمه غلطه خلقت انسان از ماقبل هیوط بر اساس امه واحده بوده است ( امه واحده به معنی : خلق و خو و رویه و فطرت و روحیه و مبانی ارزشی و دین و باطنیات به عنوان مثال انسانها با خنده یکی به خنده می‌افتند و با گریه یکی به گریه می‌افتند چیزی که رسانه ای ها به هنر انتقال احساسات یاد می‌کنند ) خداوند می‌فرماید اگر این نبود به کافران اینقدر طلا و نقره و ساختمانهای چند طبقه می‌دادم نه به این دلیل که به آنها علاقه مندم چون از آنها بیزارم با این اسباب بازیها مشغولشان می‌کنم تا در قیامت به حسابشان برسم

معنی که برای ما دارد این است که فریب ظواهر و مزخرفات دنیا را نخوریم به هر صورت با توجه به معنی امه واحد در آیه نباید آن را به معنای از یک خانواده بودن همه انسانها ترجمه کرد .

وَلْيُؤْتِكُمْ وَرَثَتَكُمْ مَالَكُم مَّا كَسَبْتُمْ مِنْكُمْ وَأَنْتُمْ بِآيَاتِنَا لَا مُخَذَّبُونَ (الزخرف/۳۴) و برای خانه‌هایشان درها و تختهایی (زیبا و نقره‌ای) قرار می‌دادیم که بر آن تکیه کنند؛

وَزَخْرُفًا وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ (الزخرف/۳۵) و انواع زیورها؛ ولی تمام اینها بهره زندگی دنیاست، و آخرت نزد پروردگارت از آن پرهیزگاران است!

آیه ۵۲ مومنون هم با این معنی به کار رفته است و به رسولانش متذکر می‌شود که دین و رویه همه شماها یکی است .

يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (المؤمنون/۵۱)

ای پیامبران! از غذاهای پاکیزه بخورید، و عمل صالح انجام دهید، که من به آنچه انجام می‌دهید آگاهم.

وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ (المؤمنون/۵۲)

و این امت شما امت واحدی است؛ و من پروردگار شما هستم؛ پس، از مخالفت فرمان من بپرهیزید!

فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ (المؤمنون/۵۳)

اما آنها کارهای خود را در میان خویش به پراکندگی کشاندند، و هر گروهی به راهی رفتند؛ (و عجب اینکه) هر گروه به آنچه نزد خود دارند خوشحالند!

## ۴ عدد طلایی یک واقعیت علمی

- ۱- هرگاه چهار اسید آمینه با تمام حالات ممکن بهم بپیوندند، ۲۴ مولکول متفاوت تشکیل می‌شود. و اگر ۱۷ اسید آمینه متفاوت به همین طریق پیوند یابند، فقط عده مولکولهای مرکب از ۱۷ مونومر متفاوت که در نوع خود بی‌نظیرند به ۳۵۶ تریلیون می‌رسد. بدیهی است که اگر از هر اسید آمینه بیشتر از یک مولکول به کار رفته باشد، عده حالات ممکن بسیار بیشتر خواهد شد. اما سلول زنده، از پروتئین‌های بسیار متفاوتی که از یک مجموعه اسید آمینه ممکن است ساخته شود فقط تعداد نسبتاً کم و گزینش یافته‌ای را که نیاز دارد، می‌سازد.
- ۲- الفبای حیات چهار حرفی است. این حروف که A، T، C و G هستند کلمات سه حرفی حیاتی را می‌سازند.

### چه موقع انسان لیاقت سجود ملک را پیدا می‌کند؟

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (الحجر/۲۹)

هنگامی که کار آن را به پایان رساندم، و در او از روح خود (یک روح شایسته و بزرگ) دمیدم، همگی برای او سجده کنید!»

چه موقع انسان لیاقت سجود ملک را پیدا می‌کند ۱- زمانی که کالبد جنتی اش کامل شد (سویت)؟ یا ۲- زمانی که پس از جسم روح خدا در ظرف جسم نفخه شد؟ ارزش انسان به روحش است.

مثال: جوانمرد و دلاوری را در نظر بگیرید که برای دفاع از جامعه اش در برابر ظالم ۲ پای خود را از دست داده است آیا اکثر جامعه او برای او ارزش بیشتری قائلند یا برای جوان سالم ولی ول انگار پس ارزش انسان به کمال جسمی نیست و کمال روحی موجب ارزش است

از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل شده که فرمود: خداوند آدم را آفرید و ما اهل بیت را در نسل او قرار داد و به خاطر کرامت ما فرمان سجده صادر کرد، پس مسجود قرار گرفتن آدم، برای خداوند عبودیت بود و برای آدم احترام، زیرا ما در صلب او بودیم! \*\*تفسیر نور الثقلین\*\*\*

الطاف الهی، زمینه‌ی مستعد لازم دارد. تا به ظرفیت‌های مادی پرداخته نشود نفخه روح الهی در آن ممکن نیست. «فاذا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي

روح، در بدن همه‌ی جانداران هست ولی تعبیر «روحی» مخصوص انسان است که از شرافت ویژه‌ای برخوردار است. «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»

سجده بر انسان، به خاطر بعد روحی اوست نه جسمی او. «نفخت فیہ من روحی فقعوا» سجده بر آدم، چون به فرمان خداست، بندگی خداست نه بندگی آدم. «فقعو له ساجدین» (سجده مظهر بزرگداشت و کرامت و قبول خلافت ادم (که در طول اراده الهی است) است نه پرستش او

با این توضیحات، پرداختن بیش از این حد به خلقت مادی انسانها، مقهور مکر خدا شدن، (رد شدن در امتحان اش) است و تکرار همان اشتباهی است که ملائک هم کردند (وقتی صرفاً، ظاهر خاکی آدم ع را دیدند و از امور باطنی او غفلت کردند). راه نجات از این امتحان الهی، پرداختن به نامکشوفات غیبی باطن انسان است. لذا پژوهشهای علوم جعل در اولویت انسانها باید قرار گیرد.

### نظریه خلقت انسانها و آیه یختصمون در ملا اعلی

به صراحت اعلام شده و این خبر (خلقت انسان) به قدری عظیم بوده که ملائکه (به احتمال زیاد با سرکردگی و علو طلبی ابلیس) در مورد آن حالت خصمانه گرفتند (یک منذر: مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ إِذْ يَخْتَصِمُونَ (ص/۶۹) من از ملا اعلی (و فرشتگان عالم بالا) به هنگامی که (درباره آفرینش آدم) مخاصمه می کردند خبر ندارم!) و الله مدبر و کامل الصفات ملائکه را از سرکرده شورش پس می گیرد لذا با قاطعیت حکم می کند (إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَأِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ (ص/۷۱) و به خاطر بیاور هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من بشری را از گل می آفرینم! فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (ص/۷۲) هنگامی که آن را نظام بخشیدم و از روح خود در آن دمیدم، برای او به سجده افتید!» بی توجه به هر گونه انقلاط و اعتراضی از سوی آنها" زمان معین می کند " که هر گونه تخطی از زمان اجرای حکم مساوی عدم بود لذا فَسَجَدَ الْمَلَأِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ (ص/۷۳) در آن هنگام همه فرشتگان سجده کردند، و در این هنگام ابلیس به تله افتاد و تنها ماند و همگان کفر شیطان را عیان دیدند (چون خداوند که می دانست او کافر شده بود) إِيَّا ابْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (ص/۷۴) جز ابلیس که تکبر ورزید و از کافران بود!

حالا ورق برمی گردد و ملائکه ای که در یک وقتی (به سرکردگی شیطان) در حد مخاصمه با خدا صحبت می کردند (رویشان کم شده و) شاهد محکمه الهی هستند.

### نظریه خلقت نخستین انسانها و شناخت مفهوم مکر الله

(مکر خداوند و اصول کلی امتحانات او در ماجرای خلقت آدم ع بدین صورت بوده که: مخاطباناش را به ظاهر امور توجه می دهد (خلقت جسم از گل) و قسمت‌های باطنی را بر آنها غیب می کند (می پوشاند) سپس اطاعت پذیری را از آنها مطالبه می کند نه طلب اطاعت و عبادتی که فرعونها با جمیع صفات و اسماء خبیثه شان به اجبار می طلبند بلکه طلب اطاعت و عبادتی که از جانب الله جامع صفات حسنی صورت می گیرد نه برای اینکه ذاتش نیاز دارد بلکه به دلیل اینکه بندگان ظرفیت و وسعت خود را افزایش دهند تا لایق ربوبیت سطح بالاتر الهی شوند

## محکمه الهی پس از وقوع امری خارج از حکم الهی

بازجویی خداوند: قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ (ص/۷۵) گفت: «ای ابلیس! چه چیز مانع تو شد که بر مخلوقی که با قدرت خود او را آفریدم سجده کنی؟! آیا تکبر کردی یا از برترینها بودی؟! (برتر از اینکه فرمان سجود به تو داده شود!)»

و الله اینچنین اعتراف می گیرد, زمانی که شیطان می گوید: قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (ص/۷۶) گفت: «من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل!»

و بدون اینکه در این مرحله حقیقت آدم ع را تبیین و افشا کند, اینچنین حکم می کند: قَالَ فَأَخْرَجُ مِنْهَا فِرَائِكَ رَجِيمٍ (ص/۷۷) فرمود: «از آسمانها (و صفوف ملائکه) خارج شو, که تو رانده درگاه منی!

و اینچنین نطق همه را می برد و قهاریت خود را به رخ همه ملائک و همه مخلوقات می کشاند و حاکمیت بلامنازع خود را بر هست و نیست تثبیت می کند: وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ (ص/۷۸) و مسلما لعنت من بر تو تا روز قیامت خواهد بود!

و حالا وقت آن است که از آدم بخواهد اسماء حسنی را بگوید تا همه پی به حکمت, حکم سجود بر آدم ببرند. و پس از این تحقیر سراسری, و آن حکم سنگین انتظار می رفت شیطان توبه کند, نادم شود و استغفار کند, ولی به خود اجازه می دهد از الله درخواستی غیر معمول می کند: قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يَبْعَثُونَ (ص/۷۹) گفت: «پروردگارا! مرا تا روزی که انسانها برانگیخته می شوند مهلت ده!»

۱- کاملا عیان است که هنوز از تکبرش نسبت به خدا دست بر نداشته و برای خدا زمان تعیین می کند

۲- با نهایت مودتی گری به شاهدان محکمه (ملائکه) القا می کند که من تحت ربوبیت خدا این شدم. شماها هم که تحت ربوبیت خدا هستید آخر کارتان این است.

۳- در واقع برای فرار از عذاب (به خیال خودش حيله می زند و) عبارت "رب" را به کار می برد و اگر نه هنوز از مقام تکبر بر خدا خودش را پایین نیاورده و اگر نه می گفت رب اغفر لی مرا ببخش نه اینکه در فکر انتقام باشد.

۴- اینکه برای خدا زمان تعیین می کند می خواهد نشان دهد که "حرف من" تو خدا, در خدمت من و تابع من باید باشی نه بالعکس.



۵- فانظرنی یعنی پس مهلتم بده به نوعی برای خدا خط و نشان می کشد انگار که بگوید ( حالا که کار به اینجا رسید و تو مرا به خاطر انسان به این حقارت انداختی پس به من مهلت بده که بهت نشان دهم اشتباه می کردی و من درست می گفتم )

۶- شیطان با این خواسته عملاً انسان را وسیله ای برای ضربه زدن به الله فرض کرده و در پس انتقام از انسان ،انتقام از خدا نهفته است اصرار گروههای شیطان پرستی به اهانت به الله از اینجا نشات می گیرد . (کافران و مشرکین نهایتاً الله را به عنوان خدا قبول ندارند ولی معاندین متکبر برای اینکه بگویند ما لیاقت خدایی داریم به خیال خامشان با اهانت به خدا می خواهند او را پایین بیاورند .

۷- شیطان احمق است هنوز متوجه نشده که تمام این مجازات به خاطر تکبر خودش بوده نه موجودی به نام انسان و لذا می خواهد از انسان انتقام بگیرد .

و در ادامه خداوند حکیم و کامل الصفات چنین حکم می کند : قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ (ص/۸۰) فرمود: «تو از مهلت داده شدگانی، إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ (ص/۸۱) ولی تا روز و زمان معین!»

۱- خداوند که از ذات متکبر شیطان آگاه است می داند که او توبه نکرده است و اصلاح نشده است لذا دوباره می زند به برجکش (تا وقتی من بگم نه تو )

۲- از این پاسخ می فهمیم مشکل شیطان مشکل (منم تویی) بوده است و اگر سیر اتفاقات را با این محور به عقب بر گردیم حقایق جدیدی دستگیرمان می شود .

۳- الله با این پاسخ به ما می فهماند رحمت و اسعه اش تا چه حد است شیطانی که به این درجه از خبثت رسیده که برای خدا شاخ و شانه می کشه را مهلت می دهد ما انسانها کار به این نداشته باشیم که آیا خدا می داند یا نمی داند اینکه شیطان بر می گردد یا بر نمی گردد به این توجه کنیم که شیطان از خدا مهلت خواست و خدا به او مهلت داد هیچ انسانی ولو به خبثت شیطان نباید از رحمت الله ناامید شود قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ (الحجر/۵۶) گفت: «جز گمراهان، چه کسی از رحمت پروردگارش مأیوس می شود؟!»

در ادامه شیطان که به درستی قول الله ایمان کامل دارد و گویی فهمیده حریف خدا نمی شود همه خشم و کینه خودش را بر سر انسان می ریزد و قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (ص/۸۲) گفت: «به عزتت سوگند، همه آنان را گمراه خواهیم کرد،

۱- عزت و نفوذ ناپذیری خدا را مورد قسم قرار می دهد (اینکه هر چه تلاش کرد از خدا نقطه ضعف (آتو) بگیره نتونسته و این صفت خدا برایش بسیار برجسته بوده )

۲- گویا بین این دو مکالمه خداوند ابعادی دیگر از اسرار انسان را برای اهل جنت عیان کرده بوده چون شیطان به این شناخت رسیده ، اولاً انسان فقط جسم خاکی نیست و طرف حسابش یک نفر به نام آدم نبوده بلکه جمعیتی است ( اجمعین ) و اینکه انسان می تواند اغوا شود.

۳- اینکه شیطان از واژه اغوا استفاده کرده یعنی کاملاً این واژه را درک می کرده و تکنیکی که کاملاً به آن تسلط و مهارت دارد حتی نسبت به دیگران جنتی بوده ( یعنی جایگاهی که می گویند در جنت داشته (۶۰۰ سال عبادت و ملک مقرب از دید جنتیان ) را با این وسیله کسب کرده بوده نه

اینکه واقعا موجود متقی و مومنی بوده باشد ( مگر می شود کسی حد بالای قربت به الله را داشته باشد و از تقوا بی بهره باشد مگر می شود کسی متکبر باشد و ادعای تقوا کند .

۴- اینکه گفته اجمعین یعنی علاوه بر مشکل تکبر مشکل طمع هم داشته علیه همه انسانها تیغ کشیده

آیه بعد **إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ** (ص/۸۳) مگر بندگان خالص تو، از میان آنها!»

- ۱- گویا در فاصله این دو آیه خداوند انسانهای خاصی را نمایان کرده یا ویژگیهایی از بندگان مخصوصش را عیان کرده که شیطان با کمی خضوع نسبت به آن انسانهای خاص از ادعای خود (اجمعین) عقب نشینی می کند .
- ۲- اینکه شیطان اعتراف می کند توانایی اغوای گروهی از انسانها را ندارد یعنی شیشه تکبرش ترک برداشته است.
- ۳- شیطان نگفته هیچ یک از عباد را نمی توانم اغوا کنم بلکه گفته از بین کسانی که مدعی عبادت تو خدا هستند فقط کسانی که مخلص شده باشند را نمی توانم اغوا کنم . با توجه به آیه یزکیهم می توان گفت ، اخلاص نتیجه تزکیه است .
- ۴- مخلص به معنی کسی که خود ، خود را خالص کند نه اینکه کسی یا چیزی از بیرون با فشار او را خالص کند .
- ۵- ممکن است خیلی ها ادعای عبادت کردن بکنند (متدولوژی پرستش) ولی عباد چه چیزی یا چه کسی برایشان گم باشد شیطان اعلام می کند فقط روی عباد خدا آن هم از نوع مخلصش نفوذی برای اغوا ندارد .
- ۶- شیطان مدعی شد : از عباد خود خدا آن هم مخلصین را زورم بهشون نمی رسد پس از این شاخ و شونه کشیدن پرطمطراق شیطان در محضر اهل جنت ، خداوند می فرماید :  
**قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ** (ص/۸۴) فرمود: «به حق سوگند، و حق می گویم،
- ۱- جدیت و قاطعیت در این رجز حماسی موج می زند .
- ۲- در این آیه خداوند ملاک حق را ، گذاشت . یعنی هر کس به حق گراید تو شیطان قادر نیستی بر او غوایت اعمال کنی
- ۳- و حق آن است که من تعیین کردم و من می گویم نه آنکه تو یا هر کس دیگری بگوید.
- ۴- کسی که حق گرا باشد قطعاً باطل را دفع می کند و عبادت خدا چیزی جز این نیست و راه مخلص شدن این است که هر کجا باطلی دید آن را بزند و هر کجا حقی دید به آن بگراید . یعنی حقگرایی شرطی جامع تر از آنی است که شیطان گفته .
- ۵- مضاف بر اینکه حق گرایی علاوه بر اینکه نفوذ شیطان را می بندد پله های تعالی درجات ایمانی است

و سپس می فرماید: لَأْمَلْنَاَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ (ص/۸۵) که جهنم را از تو و هر کدام از آنان که از تو پیروی کند، پر خواهیم کرد!»

- ۱- خشم و غضب الهی را در این آیه کاملا می توان درک کرد این جمله آخرین کلام خدا با شیطان بوده است و او را از درگاه خود بیرون می اندازد .
- ۲- اینکه با همه این فرصتهایی که به عنوان رب به شیطان داد او همچنان از تکبر خود پایین نیامده حجت برایش تمام شد و جهنم وعده گاهش شد .
- ۳- سرنوشت پیروان تابع سرنوشت رهبران است لذا هر کس ولایت و فرماندهی و آقایی شیطان را بر خودش بپذیرد و آنچه او می گوید بگوید و آنچه او می خواهد بخواهد و آنچه او می کند بکند عملا هیچ فرقی با شیطان ندارد تابع او به شمار می رود و سرنوشت او را پیدا خواهد کرد .
- ۴- "هم" به همه انسانها بر می گردد . کسانی که حقگرا نباشند یا به قول شیطان غیر از عباد خدا که در حال خالص کردن خود هستند همه سایرین ، جهنمی خواهند شد . و همچنین مدعیان عباد خدا که تلاشی جهت خالص کردن خود نمی کنند .

### وجود رحم خاص در سازوکار جنتی خلقت انسان

وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ (الأعراف/۱۱)

ما شما را آفریدیم؛ سپس صورت بندی کردیم؛ بعد به فرشتگان گفتیم: «برای آدم خضوع کنید!» آنها همه سجده کردند؛ جز ابلیس که از سجده کنندگان نبود.

۱- اگر فقط زمان جنتی را در نظر بگیریم : (کم) همان تعداد انسانهایی است که در جنت تا آن موقع از طریق سازوکار جنتی خلق شده بوده اند.

۲- اگر هم دو زمان ،جنتی(قبل از هبوط) و دنیوی (بعد از هبوط) را در نظر بگیریم، یعنی (کم) به

خلق همه انسانهای اول و تا آخر هم در سازوکار جنتی هم در سازوکار دنیوی بر می گردد. آنگاه، با کنار هم گذاردن این آیه هُوَ الَّذِي يَصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَأِ إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ(آل

عمران/۶) او کسی است که شما را در رحم (مادران)، آنچنان که می خواهد تصویر می کند. معبودی جز خداوند توانا و حکیم، نیست. مسئله ارحام پیش می آید . ۱- اگر ارحام و تصویر گری را در قسمتی

از مراحل خلق دنیوی جسم انسان، بگیریم یعنی قبل از آن نطفه جایی دیگر و زمانی دیگر تصویر گری نشده است پس الزاما (کم) در آیه اعراف ۱۱ نشان می دهد که (همان تعداد انسانهایی اند که

در جنت ، تا آن موقع ، (عرضه نماینده شان، آدم ع به ملائک) از طریق سازوکار جنتی خلق و تصویر گری شده اند) اثبات دیگری بر نظریه نخستین انسانها است .۲- اگر این آیه را برای همه انسانهای

اول تا آخر معتبر بدانیم پس باید بپذیریم که آدم ع در جنت، دارای تصویری (چهره ای) بوده است (که قطعاً بوده است) ، معلوم میشود چهره ایشان در جایی تصویرگری شده است ، و آنجا طبق این

آیه به اسم رحم به ما شناسانده شده است و چون کم به ارحام بر می گردد یعنی برای هر کس یک رحم می باشد. این هم اثبات دیگری است بر اینکه سازوکار جنتی دارای نوعی خلقت رحمی است

سناس: فرانسویس دارک دانشمند معروف اروپایی می گوید: دکتر لوپیس لی کی و همسرش، قریب سی سال برای یافتن فسیل های بشر ما قبل تاریخ، به شرق آفریقا رفتند. هنگام کاوش ناگهان به جمجمه ای برخوردند که صاحب جمجمه در حدود دو میلیون سال قبل می زیسته و بر خلاف تئوری برخی ها پوزه ای شبیه میمون نداشت بلکه صورتی پهن و مسطح و دارای ساختاری کاملا متفاوت با بدن میمون ها بود.

### تشبیه خلقت آدم ع و عیسی ع

إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (آل عمران/۵۹) مثل عیسی در نزد خدا، همچون آدم است؛ که او را از خاک آفرید، و سپس به او فرمود: «موجود باش!» او هم فوراً موجود شد. (بنابر این، ولادت مسیح بدون پدر، هرگز دلیل بر الوهیت او نیست.)

۱- تراب در درجه اول به آدم ع بر می گردد واگر نه آیه می گفت خلقهما من تراب سپس به جهت مثال به عیسی ع بر می گردد. یعنی طبق توضیحات گفته شده که الله نقشه ژنوم جسم انسان را تهیه و به شجره (دستگاه) ابلاغ کرد تا از مواد اولیه ناچیز (تراب) ترکیب جسمانی آدم ع را بسازد همانطور نقشه ژنوم عیسی ع را به طریق اعجاز در رحم مریم ع قرار داد و باقی سیکل تولید جسمانی را، رحم مریم ع طبق کارکرد رحمی انجام داده است.

۲- این مثل دلالت بر بی پدر بودن حضرت عیسی ع همچون بی پدر بودن آدم ع دارد و باید اتفاقاً عکس مثل رابیشتر مورد توجه قرار داد تا ظاهر مثل را. اینکه بالاخره بچه ای بدون پدر به دنیا آمده اعجاز خداوند را نشان می دهد و این موضوع قطعی اتفاق افتاده (با دید تجربه گرایی) پس همین خدا قبلاً هم قادر بوده آدم ع را بی پدر خلق کند.

۳- عیسی ع از مادری پاک زاده شد (وَأَلَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِّلْعَالَمِينَ (الأنبياء/۹۱)) و به یاد آور زنی را که دامان خود را پاک نگه داشت؛ و ما از روح خود در او دمیدیم؛ و او و فرزندش [= مسیح] را نشانه بزرگی برای جهانیان قرار دادیم! که از فرج و رحم مادی خود همچون قلعه ای حصن و محافظت می کرد. مستفاد می شود آدم ع هم در خلقت جنتی خود از رحمی پاک آفریده شده است (شاید این رحم با آن درخت (دستگاه) در ارتباط بوده است)

۴- خداوند در این آیه خلقت آدم ع را (با توجه به حصن فرج مادر) به نفخه روحانی خود مرتبط کرده و در اینصورت شاید سازوکار جنتی خلقت هم اینگونه باشد که در رحمی پاک نفخه روح خدا در آن انسان جنتی را خلق می کند .

### نظریه ای در مورد کارکرد روح و نه چیستی روح

با توجه به اینکه (نعوذ بالله) کم و زیاد شدن کیفی و کمی راجع به خداوند وجود ندارد لذا نفخه از روح را اگر بتوان با آیات امروزی توضیح داد می شود گفت : نرم افزاری که می شود روی میلیونها و میلیارد ها سخت افزار کامپیوتری نصب کرد بدون آنکه نرم افزار اصلی تغییر و تحولی روی دهد نرم افزار : (نفس روح خدا با همان قابلیت ها در صفات ) و سخت افزار : جسم جنتی قبل از هبوط یا جسم دنیوی (مادی) انسان لیکن نرم افزار اصلی که مال خداست دست نخورده و لایتغیر باقی است ولی نرم افزار های انسانی در معرض انواع امتحانات و ویروسها قرار گرفته متعالی (عینی کردن صفات الله و قابلیت های نهادینه شده ) یا خاسر ( فاصله گرفتن و بعید رفتن از جایگاه صفات متعالی الهی و نزدیک شدن به جایگاه شیطان ) می شوند . وَیَرِیدُ الشَّیْطَانَ أَنْ یضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِیدًا (النساء/۶۰) اما شیطان می خواهد آنان را گمراه کند، و به بیراهه های دور دستی بیفکند.

### شاهکلید ۵ قرآنی خلقت نخستین حیوانات

ثَمَانِیَّةَ اَرْوَاحٍ مِنَ السَّانِ اِثْنِیْنِ وَمِنَ الْمَعْرِ اِثْنِیْنِ قُلْ الذَّكْرَیْنِ حَرَمٌ اَمِ الْاُنْثِیْنِ اَمَّا اَسْتَمَلْتُ عَلَیْهِ اَرْحَامُ الْاُنْثِیْنِ نَبُّونِی یَعْلَمُ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِیْنَ (الأنعام/۱۴۳)

هشت جفت از چهارپایان (برای شما) آفرید؛ از میش دو جفت، و از بز دو جفت؛ بگو: «آیا خداوند نرهای آنها را حرام کرده، یا ماده ها را؟ یا آنچه شکم ماده ها در برگرفته؟ اگر راست می گوئید (و بر تحریم اینها دلیلی دارید)، به من خبر دهید!»

ترجمه غلطه از میش (نر) ۲ عدد و از بز (نر) ۲ عدد به صراحت آیه می گوید ۲ نر آفریده ۲ نر که منجر به توالد نمی شود پس قطعا هر نری یک ماده هم داشته یعنی ۴ عدد از هر نوع (انعام ۴ پای خوراک انسان) خلق شده

و ۸ نوع یعنی در نسل اول حداقل ۳۲ عدد مخلوق شده اند.

وَمِنَ اللَّيْلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ النَّهْرِ اثْنَيْنِ قُلْ أَلَذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمْ أَلْأُنثَيْنِ أَمْ أَسْتَمَلْتُ عَلَيْهِ أَرْحَامَ الْأُنثَيْنِ أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّكُمْ اللَّهُ بِهَذَا فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (الأنعام/۱۴۴)

ترجمه مرسوم : و از شتر یک جفت، و از گاو هم یک جفت (برای شما آفرید)؛ بگو: «کدامیک از اینها را خدا حرام کرده است؟ نرها یا ماده‌ها را؟ یا آنچه را شکم ماده‌ها دربرگرفته؟ یا هنگامی که خدا شما را به این موضوع توصیه کرد، شما گواه (بر این تحریم) بودید؟! پس چه کسی ستمکارتر است از آن کس که بر خدا دروغ می‌بندد ، تا مردم را از روی جهل همراه سازد؟! خداوند هیچ گاه ستمگران را هدایت نمی‌کند»

ترجمه غلطه از شتر نر ۲ عدد و از (بقر) گاو نر ۲ عدد خلق شده بگو کدام یک از دو نر یا کدام یک از دو ماده (اولین ها) را خدا تحریم کرده است . ( یعنی هر حکمی در مورد اولین ها , خداوند صادر کرده باشد در مورد بقیه هم مصداق دارد و چون در مورد اولی ها حکم به حرمت هیچکدام از ۴ تای اولی داده نشده پس هیچ کدام از نسل آنها نیز حکم تحریم ندارد .

فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحَيْنَا فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُعْرِقُونَ (المؤمنون/۲۷)

ما به نوح وحی کردیم که: «کشتی را در حضور ما، و مطابق وحی ما بساز. و هنگامی که فرمان ما (برای غرق آنان) فرا رسد، و آب از تنور بجوشد (که نشانه فرا رسیدن طوفان است)، از هر یک از انواع حیوانات یک جفت در کشتی سوار کن؛ و همچنین خانواده‌ات را، مگر آنانی که قبلا وعده هلاکشان داده شده [ = همسر و فرزند کافرت]؛ و دیگر درباره ستمگران با من سخن مگو، که آنان همگی هلاک خواهند شد.

### شاهکلید شماره ۵ قرآنی در مورد خلقت نخستین گیاهان

وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (الرعد/۳)

و او کسی است که زمین را گسترده؛ و در آن کوهها و نهرهایی قرار داد؛ و در آن از تمام میوهها دو جفت آفرید؛ (پرده سیاه) شب را بر روز می پوشاند؛ در اینها آیاتی است برای گروهی که تفکر می کنند!

## کاربرد اثنین در آیات دیگر قرآن الهین اثنین

وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهِينَ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَإِذَا بَرَأْتُمُ الْبَشَرَ لَكُم مِّنَ اللَّهِ مَوَالِكٌ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُم مِّنَ الْبَنَاتِ وَالْوَالِدَاتِ حَرَامٌ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُم مِّنَ الْأَنْثَاءِ الَّتِي كَفَرْنَ ذَلِكَ أَجْرُهُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّهُ بَشِيرٌ ذَلِيلٌ ﴿۵۱﴾ (النحل/۵۱)

ترجمه مرسوم: خداوند فرمان داده: «دو معبود (برای خود) انتخاب نکنید؛ معبود (شما) همان خدای یگانه است؛ تنها از (کیفر) من بترسید!»

ترجمه جدید: اگر با نگاهی که بر زوجین اثنین داشتیم بخواهیم به این آیه ورود پیدا کنیم ترجمه می شود (نعوذ بالله) دو خانواده خدایی و اگر فضای فکری غالب بشر را تقسیم شده بر دو جهان زمین و آسمانها تقسیم شده فرض کنیم به عبارتی معنای آیه می شود

خانواده خدایی آسمان و خانواده خدایی زمین با مراجعه به ایلیاد و ادیسه هومر که متن پایه فلسفی غرب است و اسطوره هایی که در آن کتاب آورده شده است فرض پایه شان این است که در آسمان یک خدا(پدر) و یک ملکه وجود داشته و فرزندان آنها هم همگی حکم خدایی دارند و ...

به همان مردم گفته می شود حکومت زمین باید در اختیار یک خانواده به عنوان فرمانروا (شامل یک پدر (شاه) و یک مادر (ملکه)) قرار داشته باشد. و همچون فرعون که گفت: قَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانَ عَلَى الطِّينِ فَأَجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أُطْعَمُ فِيهِ فَأَبْلَغُ إِلَى إِلَهِي مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ (القصص/۳۸) فرعون گفت: «ای جمعیت اشراف! من خدایی جز خودم برای شما سراغ ندارم. (اما برای تحقیق بیشتر،) ای هامان، برایم آتشی بر گل بیفروز (و آجرهای محکم بساز)، و برای من برج بلندی ترتیب ده تا از خدای موسی خبر بگیرم؛ هر چند من گمان می کنم او از دروغگویان است!»

ترجمه جدید: حکم الهی: ای مردم یک خانواده خدایی در آسمان و یک خانواده خدایی در زمین را به عنوان خدا نگیرید همانا خدای شما خدای واحد است از ادعاهای آنها دچار رهب نشوید. (نگذارید بترساندتان)

که در این صورت این آیه مدخلی می شود جهت ورود به مباحث حاکمیت (فرعونی و ولایی) در قرآن. بدینوسیله دلیل سلسله فرمانروایان با انتقال حکومت از پدر به پسر باطل می شود. و نظام حاکمیت ولایی تنها بدیل درست و موجه مورد پذیرش قرار می گیرد.

**سوال بررسی این نظریه در حیطه کدام علم جا می گیرد؟**

اگر عالم را از حوزه اندیشه، مرز بندی کنیم در بالاترین سطح می‌رسیم به اندیشه‌های ادیان توحیدی و سایر اندیشه‌ها یعنی ما دو نوع پارادایم اندیشه بیشتر نداریم. پارادایمی که به نسبتی حول میدان مغناطیسی الله جهان را فهم می‌کند و سایرین

البته در جهان امروز از لحاظ اندازه، کمیت و تعداد اندیشه‌ها، بیش از ۹۵ درصد اندیشه‌های بشری از زمین فکری ادیان توحیدی (یهود، مسیحیت، اسلام) استخراج شده است پس با سایر مصادر اندیشه کاری نداریم.

تمام اندیشه‌های مدرن غرب اگر چه به ظاهر الحادی اند ولی توسط اندیشمندان یهودی و با انگاره‌های دین یهود (ولو تحریفی) تولید می‌شوند. نظام اندیشه بشری (تقسیم بندی و تخصصی کردن فهم و کاربرد از دانش) و مرز بندی دانش موجود غالباً توسط دانشمندان یهود تعریف شده است چنانکه یکی از آنها می‌گوید: در افتخار یهود بس که جهان یهودی می‌اندیشد.

با اشراف بر تاریخ شکل گیری نظام اندیشه یهود به این می‌رسیم که آنها فهم خود از دنیا را بر درخت فلسفه سوار کرده‌اند و چون این درخت اشکالات اساسی دارد محصولات آن نیز که نظام فعلی تقسیم دانش و شغل و نظامات مربوطه اداره جامعه است همگی مشکل دارد. لذا این نظریه، با عینک نظام فعلی اندیشه قابل محصور کردن و تخصصی کردن نیست.

از آنجائیکه تنها مدعی و معارض فلسفه، نظام حکمت بنیان مبتنی بر قرآن و اهل بیت ع متعلق به تمدن شیعی - ایرانی است، و این تمدن بالاخره باید تعریف خود را از نظام فهم و اندیشه بشری ارائه دهد لذا این نظریه در این مختصات باید سنجیده شود.

مغز کلام اینک: آوردن فکتهایی از رشته‌های فعلی: فیزیک و شیمی و ریاضی و زیست شناسی و طب و طبیعیات و باستانشناسی و تمدن پژوهی و سیاست و اقتصاد و اجتماعیات و ... در توجیه و تفسیر این نظریه به بازچینی جدیدی از درخت علم منتهی می‌شود که موضوعات رشته‌های فعلی تجزیه شده و مجدد در نظام جدید اندیشه باز تعریف می‌شود.

شاید یک متفکر فلسفه اندیش (چه در سرزمین ایران چه غرب چه هر کجای دنیا) این نظریه را یک موضوع میان رشته‌ای خطاب کند ولی قطعاً یک متفکر حکمت اندیش (چه در سرزمین ایران چه غرب چه هر کجای دنیا) این نظریه را یک موضوع فرارشته‌ای می‌بیند

به عبارت دیگر، این نظریه ترکیبی است از برخی اکتشافات و تجربیات و اختراعات نظام دانشگاهی و نظریات اجتهادی جدید نظام حوزوی یعنی تهیه این نظره و کاربرد آن محصور به صرفاً دانشگاه یا صرفاً حوزه علمیه نمی‌شود.

امید است در بستر نظریاتی از این دست، اتحاد موضوعی بین مکان‌های علم حوزه و دانشگاه به وجود بیاید و بالاخره به یک نظام اندیشه حکمت بنیان برسیم.



نتیجه تبعی : امید است با حل مسائل مرتبط با خلقت نخستین انسانها , بار بزرگ آن از دوش حوزه های علمیه و دانشگاهها برداشته شود و ظرفیت آنها آزاد شود تا قادر باشند به جای پرداختن به دانش فلسفی موهوم , آن انرژی را صرف کشف عالم خلق و عالم جعل کنند و راه حل های زندگی های عینی بشر را پاسخ دهند تا ان شاء الله منجر به ساختن جنت ما بعد از قیامه شود .

با قبول این فرضیه ترجمه ای که از آیات قرآن می شود و به تبع تفسیر آن تغییرات زیادی با ترجمه ها و تفسیرهای فعلی خواهد کرد .

در این مجال سعی شد بیشتر از تمرکز بر تولید معارف , روش تفکر , پرسش, راه حل یابی , قبله یابی عرضه گردد امید آنکه مورد استفاده جهادگران عرصه معرفت قرار بگیرد .

### چرا حسنی ایسم با ضمه روی ح

آنچه امروز در مجامع علمی جهان جا افتاده تقابل دو گروه عمده creationism خلقت گرا ها علیه داروینایسم است

بر فرض که خلقت گرا ها غالب شدند . بعدش ؟ پیروان این نظریه می خواهند ثابت کنند که این خلقت بوده خوب بعدش ؟ آیا تلاشهای آنها باعث شده که الله شناخته شود یعنی ب هخدانشناسی منجر شده است یا فقط خلقی بودن جهان ثابت می کنند

بر فرض که این دسته غالب شوند کشیشان و دکانداران مسیحی می خواهند بگویند حالا که جهان خلقی است پس مردم به سمت ما بیایید و حرف ما گوش بدید و احتمال همان دیکتاتوری از طریق مذهب زمان قبل از رنسانس وجود دارد

در واقع داروینیست ها برای اینکه به آن دوران برنگردند حاضر نیستند خلقت را قبول کنند بسیاری از داروینیستها چون از کشیشان و سلطه آنها بر دین بیزارند حاضر نیستند زیر بار بروند راه حل این است که به جای خلقت توجه مردم را به خالق جلب کنیم

نظر شخص داروین به عنوان فاعل نظریه تطور , در برابر نظر و اراده الله به عنوان فاعل خلقت به نوعی می شود آنچه داروین گفته در برابر آنچه الله گفته است .

برای بحث و رسیدن به نتیجه توازن بهتری برقرار می شود .

حالا خدا را چگونه می شود شناخت آیا باید توجه مردم را به ماهیت و چیستی و کیفیت و ابعاد و مواد اولیه خداوند جلب کرد که موضوع پایه فلسفه غرب است ( که صراحتا در قرآن از آن منع شده ایم ) و موضوعی عبث و بی خودی است

یا اینکه خدا را با صفاتش بشناسیم هر چقدر که می توانیم

صفات در قرآن با نام اسماء حسنی نامیده شده است پس بهترین نام برای این نظریه که هم فاعلیت خلقت را القا کند و هم به صفات خداوند توجه دهد و نه چیستی ذات او کلمه حسنی با ضمه روی ح است .

## نظریه داروین و ابطال نتیجه ای که داروینیست ها از آن می گیرند " بقای اصلح "

آن را دلیل شقاوتهای خود توصیف می کنند

اثبات شد که هر چیزی در عالم جای مشخص و انحصاری و یونیک دارد که قابل تبدیل شدن به یکدیگر نیست دزدی و مکر و دروغ ، و همه بدیهایی که ما فطرتا می شناسیم یعنی انجام عملی خارج از جایگاهش ، که نباید بشود ظاهر فریبی است و حق نیست و تبعاتی دارد

آیا پولدار اصلح است یا پولداری نشانه اصلح بودن است

هر کس هر موجودی در موقعیتی که در آن قرار دارد برای آن خلق شده است اصلح است

آیا قرار بوده آهن جای پنبه را بگیرد یا سنگ جای آهن را بگیرد یا ...

هر کدام در جایگاهی که در نظام خلقت دارند اصلح و بهترین اند و هیچ موجودی نمی تواند جای آنها را بگیرد اگر گرفت ۲ حالت دارد یا عین آن موجود شده یا خرق عادت و معجزه شده که دومی بسیار به ندرت و در دست ولی امر است و

تلاشهای دانشمندان کافر برای شکافتن هسته اتم برای اشراف بر آن و یاد گرفتن تغییر ماهیت آن است همانطور که در ژنتیک شکست خورده اند در آن هم شکست خورده اند ولی به قول معروف اگر برای آنها آب ندارد برای ما نان دارد

یعنی حداقل تلاشهای آنها اطلاعاتی را در اختیار ما برای اشراف بر غیب دست می دهد

داروین باطل است و تبعیتش جهل است

آیه لا تتبع اهواء الذین جاهلین

مراتب فهم

عقل و کاربست آن

عقل و قرآن و ..

روایات بدون عقل و قرآن به کار نمی آید همانطور که به کار گذشتگان نیامد

## نظریه بقای اصلح و نسبتش با چرخه حیات

مورچه به سوسک به موش به گربه به سگ به گوسفند

آیا ۲ نسبت به ۱ بقای اصلح دارد

یا اینکه هر موجودی در جای یونیک و انحصاری خودش روزی می خورد

هر چرخه ای تعادل را در طبیعت برقرار نگه می دارد

نظریه داروین آشفته‌گی زاست این نظریه مانع آشفته‌گی است نظم دهنده است  
چون می گوید هر چیزی یک جای مشخص دارد  
هر حیوان -- هر انسان باید در جای خودش باشد  
اتمام خشونت طلبی از سوی لیبرالها

## نظریه یونیک و یکتایی جایگاههای مخلوقات در عالم و نظریه بقای اصلح داروین

بقای اصلح داروینیستها معنی ندارد

شیشه پنبه را می برد

آهن چوب را می برد

سیلیس آهن را می برد ( چون سختی اش بیشتر است سنگ های آهن بر از آن ساخته می شوند )

آیا اینکه آهن چوب را می برد یعنی اصلح است نسبت به چوب

مثلا ترازو اگر یک نفر بادی بیلدینگ کار ۱۵۰ کیلو باشد و یک دانشمند ۷۰ کیلو که در ترازو بالا می فرستدش

کدام اصلح اند

ملاک اصلح بودن چیست

بقا محل اشکال است ایثار جاش کجاست من بقا نداشته باشم تا کشورم میهنم مردم دینم و ... باشند

ماهیت آهن از اول اول اینگونه خلق شده تا چوب را ببرد

ماهیت سیلیس از اول اول اینگونه خلق شده تا آهن را ببرد

ماهیت شیشه از اول اول اینگونه بوده که پنبه را ببرد

ماهیت عنصر آهن یکتاست با مس فرق دارد قابل تبدیل و تغییر به هم نیستند یکدفعه ای و از اول این بوده اند

نظام حکومتی هم یونیک و یکتاست قائم به ولایت است

### پیوست ۱ ابطال داروینیسیم صفات اکتسابی و دراز شدن گردن زرافه!

نظریه لامارک بیان می کند موجودات زنده از هر عضوی که بیشتر استفاده می کنند آن عضو قویتر میشود و رفته رفته تخصص یافته تر میشود و از هر عضوی که کمتر استفاده شود یا استفاده نشود آن عضو ضعیف شده یا در طول زمان از بدن آن موجود حذف میگردد به طور مثال یک بوکسور که از دستهای خود زیاد استفاده می کند دستان قویتر و درشتتری نسبت به دیگران دارد یا پاهای فوتبالیستها قویتر است یا بسکتبالیستها قد بلندی دارند به نظر لامارک چون از این اندامها بیشتر استفاده میکنند آن اندام قویتر شده است لامارک مثال میزند که قد زرافه ها اول به بلندی قد زرافه های کنونی نبوده است یعنی به مرور زمان بر اثر بالا کشیدن بدن برای خوردن برگ های بالای درختان نسل به نسل بر قد زرافه افزوده شده است یا مارها نیز مانند موجودات شبیه به خود پا داشته اند اما هیچگاه مار برای حرکت از پاها استفاده نکرد و پا از بدن مارها حذف شد.

صفات یا اکتسابی هستند یا ارثی ، صفات اکتسابی را در گذر زمان خودمان کسب می کنیم اما صفات ارثی از پدر یا مادر به ما ارث می رسند مانند رنگ پوست و چشم و ...

داروین به اشتباه فکر می کرد که ویژگی های به ارث رسیدنی محصولی از استفاده یا عدم استفاده بوده، و اینکه ویژگی هایی که توسط یک سیستم حیاتی در طول حیاتش کسب می شود به فرزندانش منتقل می شود. داروین به دنبال مثالهایی مانند پرندگانی که از روی زمین تغذیه می کنند پاهای قوی تری به خاطر تمرین بدست می آورند، و بال های ضعیف تری به دلیل پرواز نکردن بدست می آورند تا آنجا که بطور مثال شتر مرغ اصلاً پرواز نمی توانست بکند، بود. این اشتباه (به ارث رسیدن ویژگی های کسب شده) خوانده می شود و بخشی از نظریه قلب ماهیت گونه ها بود که در سال ۱۱۱۸ هجری شمسی توسط ژان لامارک ارائه شد. در اواخر قرن ۱۹ میلادی این نظریه به لامارکیسم شهرت یافته بود بیان می کرد که ویژگی های کسب شده توسط یک سیستم حیاتی در طول حیاتش قابل به ارث رسیدن هستند. داروین پیشنهاداتی غیر موفق ارائه داد که سعی در توضیح نحوه عملکرد نظریه لامارکیسم داشت . در سال ۱۲۵۹ هجری شمسی، آزمایش های آگوست ویسمن نشان داد که تغییراتی که در یک شخص به دلیل استفاده یا عدم استفاده به وجود می آیند نمی توانند به ارث برسند. این باعث شد که نظریه لامارکیسم طرفدارانش را به تدریج از دست بدهد .

می گویند : انتخاب طبیعی فرایندی است که در طی نسل های پیاپی، سبب شیوع آن دسته از صفات ارثی می شود که احتمال زنده ماندن و موفقیت زاد و ولد یک ارگانیسم را در یک جمعیت افزایش می دهند . این فرایند از مکانیسم های کلیدی تکامل محسوب می گردد. درون یک جمعیت از موجودات زنده، تنوع ژنتیکی سبب می شود که در زیستگاه کنونی آن جمعیت، بعضی از افراد گروه برای بقا و زاد و ولد احتمال موفقیت

بیشتری نسبت به دیگران داشته باشند. انتخاب طبیعی یکی از بنیان‌های اساسی زیست‌شناسی است. این واژه توسط چالز داروین در کتاب معروفش "اصل انواع" یا "خاستگاه گونه‌ها" در سال ۱۸۵۹ معرفی شد. لامارک بر این عقیده بود که صفات اکتسابی می‌توانند به نسل‌های بعدی منتقل شوند یعنی اگر زرافه‌ای در طول عمرش ۳ سانتیمتر بر طول قدش (افزایش قد نسبت به والدین خود در سن مساوی) اضافه شود در موقع به دنیا آمدن فرزندش قد فرزند ۳ سانتیمتر نسبت به روز اول تولد خودش بلندتر خواهد بود. این افزایش قد در نسل‌های بعدی نیز صورت می‌گیرد و قد زرافه طی سالیان درازی به این حد میرسد.

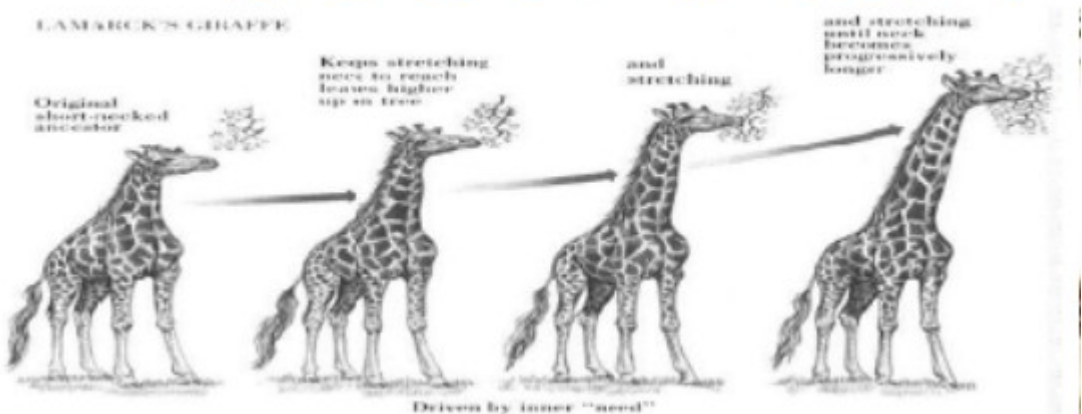
لذا لامارک معتقد بود: که تغییر گونه‌ها نتیجه برهم کنش بین آنها و محیط اطرافشان است. اصول نظریه لامارک عبارتند از: ۱- موجودات زنده ذاتاً استعداد سازش با محیط دارند. ۲- سازش موجودات زنده در جهت افزایش توان حیاتی و کارایی آنهاست. ۳- صفات اکتسابی تبدیل به صفات ارثی می‌شوند مثلاً:

- ۱- گردن اجداد زرافه کوتاه بود و آنها برای رسیدن به برگ درختان مرتباً گردن خود را بالا می‌کشاندند
- ۲- زرافه‌های نسل بعدی هم به دلیل کاهش گیاهان سطح زمین مجبور بودند گردن خود را بالاتر بکشند و همین کوشش موجب افزایش طول گردن آنها شده است و این سازش هر بار به نسل بعد منتقل می‌شد (ارثی شدن صفات اکتسابی) و سرانجام تجمع این سازشها در طول نسل‌های مکرر موجب پدید آمدن زرافه‌های کنونی با گردن‌های دراز شده است.

نظریه داروین در مورد پیدایش زرافه‌های گردن دراز شامل مراحل زیر است:

- ۱- اجداد زرافه‌های امروزی در گذشته‌های دور احتمالاً گردنهایی به طول نامساوی داشتند و این تفاوت‌های ژنتیکی (ارثی) بوده است یا به عبارتی تفاوت‌های فردی بین افراد یک گونه بوده که منشاء ژنتیکی داشته‌اند (هر چند داروین نتوانست علت این تفاوت‌های فردی را توضیح دهد)
- ۲- رقابت و انتخاب طبیعی سبب پیروزی نسل زرافه‌های گردن دراز که در استفاده از منابع موفق‌تر از گردن کوتاه‌ها بوده‌اند شد.
- ۳- تا آنکه بالاخره فقط زرافه‌های گردن دراز باقی ماندند.

امروزه نظریه لامارک بدلیل ضعف‌هایی که دارد رد شده است. البته دانشمند بنام ویسمن این کار را انجام داد او با آزمایش‌های خود بر روی چند نسل موش متوجه شد. صفات اکتسابی هیچگاه قابل انتقال به نسل بعدی نیستند. ولی اشتباه لامارک در این بود که بر خلاف عقیده او صفات اکتسابی به ارث نمی‌رسند. یکی از تلاش‌های آزمایشی مشهور که لامارکسیم را باطل ساخت، به‌وسیله واهیمان، زیست‌شناس قرن ۱۹ صورت گرفت، که نشان داد از تولید مثل موشهایی که دمشان را بریده‌اند، موشهای دارای دم طبیعی ایجاد می‌شود.



البته برای رد نظریه لامارک مثال قوس کف پای انسان، را می زنیم. انسان ها بر اساس نظر تکامل گراها: ۵.۴ میلیون سال است که بر روی پا های خود راه می روند. با این همه فشاری که بر قوس کف پای انسان در طول زندگی اعمال می شود طبیعتا حتی اگر یک میکرون این قوسی کم شود و این به فرزندان منتقل شود لذا در طی زمان ۵.۴ میلیون سال انتظار می رود که این قوسی به طور کامل از بین برود. اما چرا چنین نشده است؟ چگونه است که تلاش زرافه برای رسیدن به برگ های بالایی درختان باعث دراز شدن گردنشان شده است. اما این همه فشاری که بر روی قوس کف پای انسان وارد می شود نتوانسته است که قوس کف پای انسان را از بین ببرد؟! ببرد؟!

در مورد نظریه داروین نیز این سوال مهم پیش می آید که تناسب بین اعضای بدن همیشه وجود دارد. یک انسان بلند قد تمام اعضای بدنش به طور متناسب بلند تر است و اینگونه نیست که این تناسب وجود نداشته باشد. آیا در بین میلیاردها انسانی که وجود دارد انسانی که گردنش به طور غیر متناسب بزرگ تر باشد دیده

شده است. آیا در بین موجودات یک گونه تا کنون دیده اید که تعدادی از آن ها دارای گردن بلند و تعدادی دیگر با گردن کوتاه متولد بشوند تا در شرایطی که رقابت بوجود بیاید گردن بلندها در رقابت برای بقا پیروز شوند؟! چرا فقط گردن زرافه ها دراز شده است و گردن هیچ حیوان دیگری دراز نشده است. بزها نیز از برگ درختان تغذیه می کنند، پس چرا بزهای گردن دراز در این رقابت باقی نمانده اند؟!

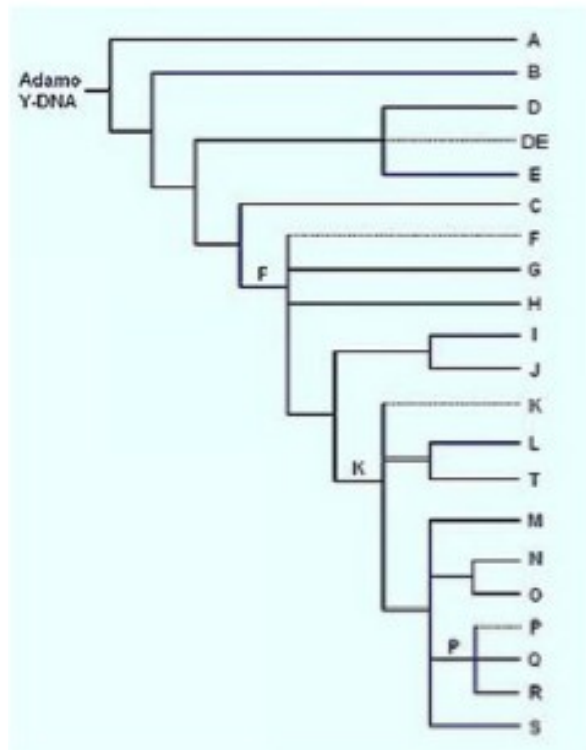
از طرف دیگر گردن یک عضو است که در طول قد در مقایسه با سایر اعضای بدن نقش بسیار کمی دارد. به این معنا که طبیعتا زرافه هایی که دارای پاهای بلند تر بوده اند می بایست در این رقابت پیروز می شده اند، نه آنهایی که دارای گردن کمی بلند تر بوده اند.

همانطور که ملاحظه می فرمائید: نه نظریه لامارک و نه نظریه داروین، هیچکدام نمی تواند حتی دراز شدن گردن زرافه را توجیح کند. برآستی وقتی تکامل قادر به پاسخ گویی به سوال ساده ای همچون علت افزایش گردن زرافه ها نیست. چگونه می تواند مکانیسم پیچیده حیات را پاسخ گو باشد.

همچنین ج هش ها برای بقا می بایست هماهنگ باشند. مثلا ج هش نمی تواند باعث دراز شدن گردن زرافه شود زیرا اگر این ج هش به تنهایی اتفاق بیفتد زرافه به علت نرسیدن خون به مغزش نمی تواند زنده بماند و لذا این ج هش می بایست همراه با ج هش بزرگ شدن قلب این جاندار هم باشد. یعنی چندین ج هش می بایست به صورت هماهنگ اتفاق بیفتد. تا آن ج هش بتواند سودمند باشد. پس سوالی که پیش می آید این است: آیا اول گردن زرافه دچار ج هش شد یا اول قلبش دچار ج هش شده است؟ پس کدام یک بر دیگری مقدم بوده است؟!

## پیوست ۲ ابطال داروینیسیم بررسی دی ان ای

ولز با آنالیز دی ان ای انسانهای مختلفی که در نقاط مختلف زندگی می کنند نشان داده است که تمام انسانهای امروزی از نسل یک فرد (man) که حدود 60 تا 90 هزار سال پیش در آفریقا زندگی می کرده است می باشند. این فرد را کروموزوم Y آدم، می شناسند. در نمودار زیر می توانید انشعاب شدن کروموزوم های جنسی تمام انسان های امروزی را از این فرد (آدم) ببینید. کروموزوم جنسی تمام مردم نقاط دنیا که زیر شاخه هایی از y-cocromosom adam هستند در نمودار درختی نشان داده شده است. یعنی چیزی که خلقت گراها ادعا می کنند.

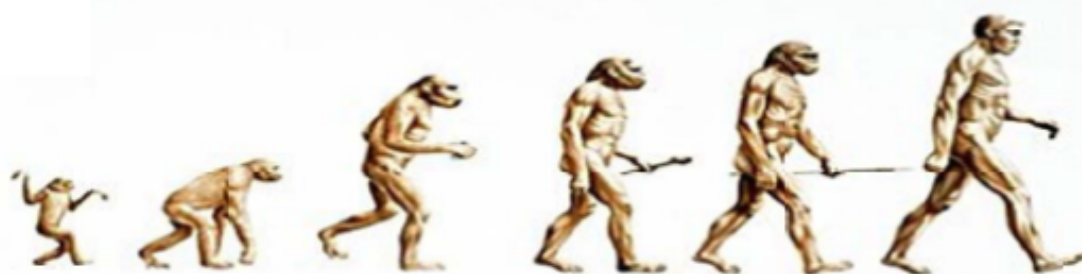


چگونه است که تکامل گراها 5.4 میلیون سال پیش از انشعاب انسان از نیای مشترکش سخن می گویند اما تمام افراد این انشعاب در طی فاصله زمانی 5.4 میلیون سال تا 90 هزار سال به طور کامل از بین رفته است. (یعنی تمام افرادی که در این انشعاب که قرار است انسان های امروزی را بسازند مرده اند و فقط یکی باقی مانده است!) . در حقیقت می بایست : تنها و تنها یک نفر از این انشعاب به صورت کاملا گزینشی باقی مانده باشد تا تمام انسان های امروزی از آن منشعب شوند؟ آیا این شبیه به یک جوک خنده دار نمی باشد؟!

در ژنتیک انسانی **آدم رنگین تن Y** جدیدترین نیای مشترک (ج.ن.م) تمامی انسان ها از طرف پدری است (پدین) معنی که اگر تنها در امتداد خط پدری در درخت خانوادگی به گذشته برگردیم، ج.ن.م نقطه ایی است که تمامی این خطوط به هم می رسند). آدم رنگین تن Y احتمالا در آفریقا بین ۹۰،۰۰۰ و ۶۰،۰۰۰ سال پیش زندگی می کرد و همتهای مذکر حوای میتوکندری است، اگر چه آدم رنگین تن Y خیلی بعد از حوای میتوکندری، احتمالا 140 هزار سال بعد، زندگی می کرده است.

**این موضوع نظریه تکامل را با یک بن بست بزرگ مواجه می سازد، و البته با فروپاشی تکامل در مورد انسان، کل نظریه تکامل داروینی فروخواهد پاشید.**





محیط به هیچ وجه نمی تواند به صورت گزینشی عمل کرده و فقط نسل های بینابینی را منقرض کند. و از طرف دیگر اگر ایجاد گونه های جدید در اثر سازگاری بیشتر با محیط بوده است، پس چرا همین محیط : نسل های سازگار تر را، آن هم به صورت گزینشی، از بین برده است؟! به عبارت دیگر: آیا محیط چیزی را که خود آفریده ، منقرض می کند و آن هم به صورت گزینشی!!!

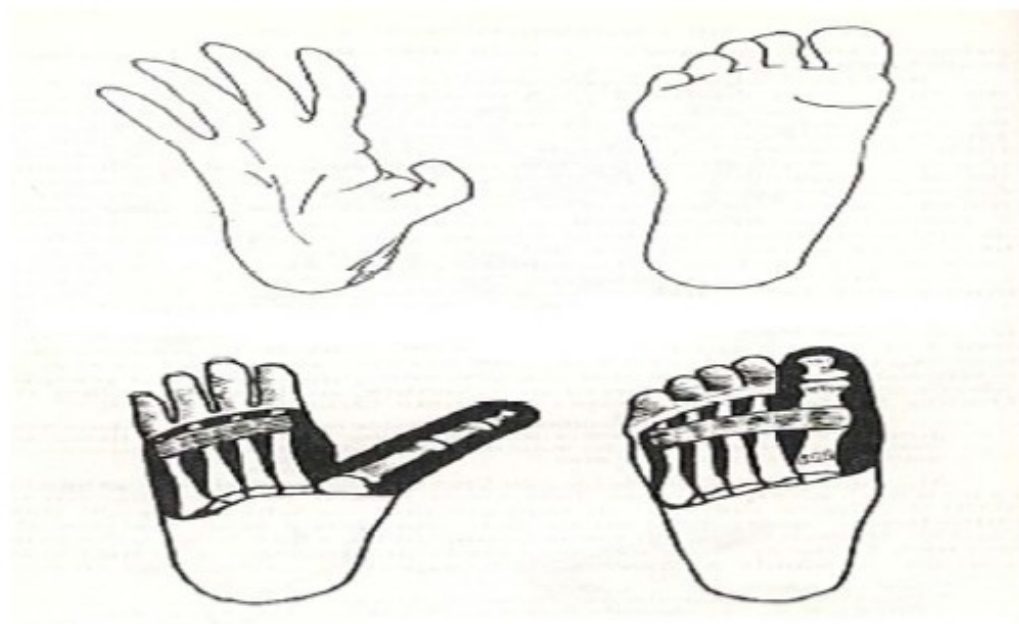
تکامل و تغییر در موجودات برای سازگاری بیشتر بوده است و یا برای انقراض بوده است؟! اگر این تغییر در جهت افزایش سازگاری بیشتر بوده است، پس چرا گونه هایی که در جهت سازگاری بیشتر با محیط از شامانزه منشعب شده اند از خود شامانزه قدرت سازگاری کمتری داشته اند؟! می پرسیم: چرا گونه ها تغییر کرده اند؟ می گویند: برای سازگاری با محیط و تحت تاثیر محیط!!! می پرسیم: پس چرا منقرض شده اند؟! مگر نه اینکه تحت تاثیر همین محیط، و در جهت سازگاری بیشتر ، تغییر کرده اند!!!

چرا موجوداتی که از شامانزه باهوش تر بوده اند منقرض شده اند!!! مگر هوش باعث افزایش سازگاری با محیط و بقا نمی شود؟؟؟ پس چرا شامانزه ای که هوش کمتری داشته اند باقی مانده است و آن موجودات باهوش تر منقرض شده است؟

اما چرا ساختار یا تغییر کرده است؟! تکامل گراها می گویند:

محیط عامل این تغییر می باشد: و در نتیجه راه رفتن بر روی دوبا، دست های انسان نسبت به پاهایش بتدریج کوتاه تر گشته و در باها نیز تغییرات بزرگی بوقوع پیوسته است. در میمون ها، کف یا هموار(فاقد قوسی) و انگشتان یا بسیار دراز است و انگشت شست یا مانند انگشت شست دست در کنار قرار دارد. در اجداد قدیمی ما، بتدریج در زیر پا قوسی، بوجود آمد، که این قوسی اهمیت بزرگی در وضع قائم انسان داشته است و انگشت شست یا نیز در بین سایر انگشتان کلفت تر گردیده و با انگشتان دیگر در یک صف قرار گرفته است.

سوال این است که اول قوس کف پا بوجود آمد و به وضع قائم انسان کمک کرد. و یا راه رفتن بر روی دوپا باعث ایجاد تغییرات شده است؟! پس کدام یک مقدم بر دیگری بوده است؟!



آیا انسانی وجود دارد که پایی شبیه به شامپانزه داشته باشد؟ خیر... در حقیقت این بدین معنی است که در طی 5.4 میلیون سال پیش هیچ عضوی از زیر شاخه انسانی دچار جهشی نشده است که پای او را به پایی شبیه به شامپانزه تبدیل کند. زیرا اگر این اتفاق فقط در یک عضو از میلیاردها عضوی که در این مدت زندگی می کرده اند اتفاق افتاده بود اکنون باید به زیر شاخه هایی از انسان ها برسیم که پایی شبیه شامپانزه اما بدنی شبیه انسان داشته باشند. اما چرا چنین نشده است؟! همین موضوع در مورد شامپانزه نیز صدق می کند. آیا شامپانزه ای وجود دارد که در اثر جهش دارای پایی شبیه به انسان باشد؟ خیر... این بدین معنی است که در طی 5.4 میلیون سال پیش هیچ عضوی وجود نداشته است که بدنی شبیه شامپانزه ولی پایی شبیه انسان داشته باشد. زیرا اگر این جهش فقط و فقط یک بار، در یکی از اعضای خانواده شامپانزه ها اتفاق می افتاد اکنون می بایست زیر شاخه ای از شامپانزه ها وجود داشته باشند که پایی شبیه انسان و بدنی شبیه شامپانزه داشته باشند. اما چرا چنین نشده است؟!

می رسد؟! آیا جنس ضعیفی چون مغز می تواند جنس سختی همچون جمجمه را بزرگ کند، ولی در طی همین فاصله زمانی، آن همه فشاری که به پای انسان وارد می شود نمی تواند که قوسی کف پای انسان را از بین ببرد؟!

است. نکته بسیار مهم: تغییر در نسبت اندازه و ابعاد مغز به ابعاد بدن می باشد. و این یعنی عضوی از بدن به صورت اختصاصی بزرگ تر شده است. در صورتی که در فرایند گزینش جنسی، طبیعتاً فرد با مغز و جمجمه بزرگ تر می بایست هیکل بزرگتر هم داشته باشد. سوال این

تکامل، گراها می آیند و شباهت هایی بین جانوران مختلف پیدا و ادعا می کنند که این شباهت ها نشانه انشعاب آنها از هم است و مثلاً فلان حیوان و فلان حیوان ریشه مشترک دارند که در طی زمان از هم منشعب شده اند... اما سوال من این است که موز و خیار هم نیای مشترک دارند؟ هندوانه چه شباهتی با انار دارد؟! اگر وجود شباهت های جزئی در میان جانوران راهی برای اثبات تکامل است، پس طبیعتاً نبود هیچگونه شباهت در میان گیاهان مختلف، راهی است که باعث فروپاشی کامل تکامل می گردد.

نژاد

انگلیسی: *Hoshana Rabba*) بود،<sup>[۹]</sup> کلمب و یارانش پس از ۲۵ روز سفر سخت، با بر جزیره ای زیبا و سرسبز از مجمع الجزایر باهاما (آمریکای مرکزی) گذاشتند.

رفتار بومیان آمریکایی با تازه واردان دوستانه و صلح جویانه بود. کلمب در نامه ای به فردیناند و ایزابلا درباره ساکنان جزیره می نویسد: «این مردم دین ندارند و حتی بت نمی پرستند. بسیار نجیبند و نمی دانند بدی چیست. هیچ نوع سلاحی ندارند؛ نه یکدیگر را می کشند و نه از هم سرقت می کنند.»

چگونه است که بومیان زودتر از کریستف کلمب وارد قاره آمریکا شدند؟ فاصله زیاد قاره آمریکا با سایر قاره ها را این بومیان با چه وسیله ای طی کرده اند؟ این بومیان در چند سال قبل کاری را کرده اند که کلمب با کشتی های جدید برای اولین بار و بعد از آن همه سختی و در طی سفری 35 روزه انجام داده است؟

**بومیان استرالیا** به ساکنان اولیه قاره **استرالیا** گفته می شود که از ده ها هزار سال پیش از ورود اروپائیان به این سرزمین در آنجا زندگی می کرده اند.

با ورود سپیدیوستان و دیگر مردمان به سرزمین استرالیا، ساختار زندگی بومیان که طی هزاران سال دست نخورده باقی مانده بود به شدت دچار دگرگونی شد. امروزه، بومیان همراه با دیگر گروه های قومی و نژادی، در مناطق مختلف استرالیا زندگی می کنند و تا حدودی سنت ها و روش زندگی خود را حفظ کرده اند.

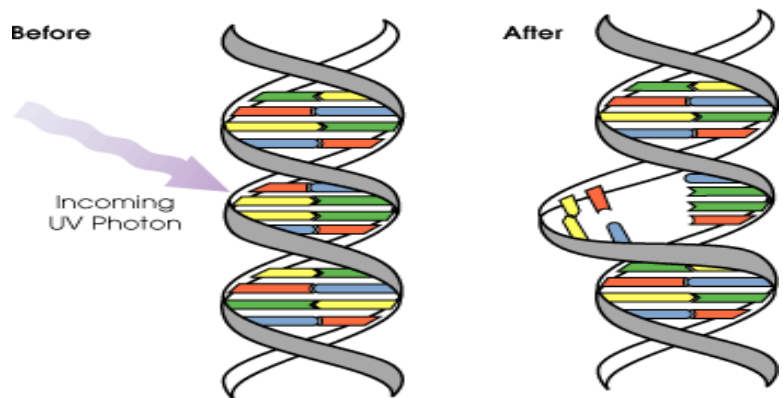
پایه نظریه خلقت گراها هم اشنباه است که همه انسانها را به ۱ زوج مرتبط می کنند

خلقت گراها، تغییرات میکرونی در موجودات را در اثر شرایط مختلف محیطی قبول دارند. در حقیقت یک خلقت گرا معتقد است که آفریدگار یک انسان به نام حضرت آدم آفریده است و این انسان، میلیون ها و بلکه میلیارد ها سال هم که بگذرد باز هم انسان باقی خواهد ماند. اما از همین یک انسان، انسانهای مختلفی با رنگها و چهره های مختلف منشعب می شود در حقیقت تغییرات ایجاد شده در اثر محیط بسیار ناچیز می باشد. اما در همه این انسانها تعداد کروموزوم ها یکسان است و ساختار کلی بدن کاملاً مشابه می باشد. به این معنا که حضرت آدم هم 46 کروموزوم داشته است. و میلیارد ها سال بعد نیز انسانها همین تعداد کروموزوم را خواهند داشت.

اشتباهی که خلقت گراها در ورد حضرت نوح می کنند فرض می کنند او و طوفان نوح ۶۵ میلیون سال قبل بوده و طبق آن وقایع را می چینند

### پیوست ۳ در ابطال داروینیسیم جهش یا موتاسیون

تکامل گراها می گویند: منشا تغییرات هستی، تغییراتی است که بر حسب تصادف در ساختار ژنتیکی موجودات بوجود می آید. خصوصیات که توسط این تغییرات بوجود می آید، توسط مکانیزم انتخاب طبیعی انتخاب میشود بهمین خاطر موجودات تکامل میابند. بررسی دقیقتر این داستان، در واقع به نبودن یک چنین مکانیزمی پی خواهیم بُرد زیرا نه انتخاب طبیعی و نه تغییرات مطرح برای تکامل موجودات کوچکترین تاثیری بر این ادعا که نوعها تکامل یافته اند و تبدیل بیکدیگر شده اند نمیکند.



جهش یا موتاسیون یک تغییر ژنتیکی است که صفات زیستی بعضی از افراد یک گونه را تغییر می دهد. به عبارت دقیق تر، جهش ها تغییراتی در توالی DNA هستند. جهش ها می توانند در هر ناحیه ای از DNA رخ دهند. در موارد نادر ممکن است تغییر خود بخودی در قسمتی از DNA رخ دهد. این تغییر که جهش نامیده می شود، ممکن است تغییر در رمز ایجاد نموده و به تولید یک پروتئین ناقص منجر شود. بیشتر جهش ها از نظر ارزش بقاء زیان آور یا بی فایده اند، مجموعه کامل ژن های موجود در یک فرد، باید ترکیب متوازی را بوجود آورده باشند. بنابراین اگر بسیاری از این ژن ها جهش پیدا کنند، احتمال اینکه توازن موجود برقرار بماند بسیار اندک خواهد بود. از این رو به ندرت، جهش ها باعث ایجاد تغییرات مفید در ژن ها می شوند.

تغییرات ژنتیکی تصادفی در تولیدمثل‌های بعدی بیش از آنکه مفید باشد مضر است. و حتی جهشهایی که در سلول‌های سوماتیک رخ می‌دهند و به زاده‌های بعدی منتقل نمی‌گردند نیز برای جاندار مضر می‌باشند. حتی گفته می‌شود که همان‌طور که قبلاً تصور می‌شد، سرطان اغلب ناشی از جهشهایی در سلول‌های سوماتیک است .



در نتیجه موتاسیون اطلاعات جدیدی به د.ن.آ. افزوده نمیشود بخشهایی که اطلاعات ژنتیکی را در بر دارد این بخشها از جایشان کنده شده، تخریب شده و یا به بخشهای مختلف د.ن.آ. نقل میشوند. اما مطلقاً به هیچ وجه موتاسیونها بیک موجود زنده یک عضو و یا خصوصیت جدیدی اضافه نمیکند. فقط باعث اینکه یا از پُشت و یا گوش از شکم در آید شوند .

تکامل گرایان با تشخیص این امر که انتخاب طبیعی هیچ عملکرد تکاملی ندارد مفهوم جهش را در قرن بیستم وارد فرضیه ی خود کردند. جهش ها تغییر شکل هایی هستند که همچون تشعشعات ، در اثر عوامل خارجی در ژن موجودات زنده به وجود می آیند. تکامل گرایان ادعا می کنند که این تغییر شکل ها باعث تکامل موجود زنده می شوند. اما یافته های علمی این ادعا را رد می کنند ، زیرا تمام جهش های قابل مشاهده و مؤثر ، فقط اثرات تخریبی بر روی موجودات زنده داشته اند . تمام جهش هایی که در انسان رخ داده ، منجر به ناهنجاری های جسمی و روحی مانند منگولیسم ، زالی ، کوتولگی یا بیماری هایی مانند سرطان می شوند . دلیل دیگری که جهش نمی تواند باعث ایجاد موجود زنده ی دیگر شود ، آن است که جهش اطلاعات ژنتیکی به موجودات نمی دهد. جهش ها مانند بر خوردن ورق های بازی ، باعث پخش تصادفی اطلاعات ژنتیکی می شوند . به عبارت دیگر، هیچ گونه اطلاعات جدید ژنتیکی در پی جهش ها حاصل نمی شود.

اما تئوری تکامل مدعی است که اطلاعات ژنتیکی موجودات زنده، با گذشت زمان افزایش می یابد. برای مثال در حالی که یک باکتری ساده ۲۰۰۰ نوع مختلف پروتئین دارد ، یک انسان ۱۰۰۰۰۰ نوع مختلف پروتئین دارد ،بنابر این یک باکتری دقیقاً باید ۹۸۰۰۰ پروتئین جدید را کشف کند تا به انسان تبدیل شود. به هیچ وجه امکان ندارد که این ساختار های پروتئینی با جهش به وجود آیند زیرا جهش ها نمی توانند چیزی به DNA اضافه کنند. هیچ تعجبی وجود ندارد که تا کنون حتی یک جهش هم مشاهده نشده است که باعث

تولید اطلاعات ژنتیکی یک موجود زنده شود. پیرپال گراسه، رئیس سابق آکادمی علوم فرانسه، به رغم آنکه خود نیز یک تکامل گراست اعتراف کرد: اهمیتی ندارد که چه مقدار جهش انجام میگیرد، مهم این است که این جهش ها هیچ نوع تکاملی را به وجود نمی آورند .

مکس میوه بهترین نمونه آزمایشگاهی برای بررسی تکامل می باشد زیرا در هر روز تولید مثل می کند و لذا در یک سال می توان ۳۶۵ نسل آن را مورد بررسی قرار داد. ده ها سال بود که تکامل گرایان آزمایش های جهشی را روی مگس های میوه انجام میدادند، چون این مگس ها به سرعت تکثیر و به سادگی دچار جهش می شدند. این مخلوقات میلیون ها بار و به طرق مختلف جهش می یافتند، اما حتی یک جهش سودمند هم اتفاق نیفتاد. از امیل گوینو می گوید: «جهش ها زایدی تصادف می باشند ولی چگونه می توان از یک سلسله تصادف، عضوی جدید بدست آورد که با روابط بی شماری که این عضو لازم دارد، هماهنگ باشد».

شصت سال است که ژنتیک شناسان در چهار گوشه دنیا برای اثبات تئوری خود مگسهای میوه را پرورش میدهند. اما حتی یک نوع و حتی تغییر یک انزیم را نیز رسد نکرده اند. یک متحقق بنام مایکل پیتمان، ناموقی آزمایشات بر روی مگسهای میوه (fly fruit) را چنین توضیح میدهد: ژنتیک شناسان بی شماری مگسهای میوه را نسلهای متمادی تحت موتاسیونهای بی شماری قرار دادند. خوب آیا در نتیجه، یک تکامل ساخت انسان بوجود آمد؟ متأسفانه خیر. تعداد اندکی از این موجوداتی که توسط ژنتیک شناسان بوجود آمد توانست در شرایط معمولی زندگی کنند. در واقع تمام مگسهایی که تحت موتاسیون قرار گرفتند یا مُردند یا سقط و یا نیروی تولید مثل خود را از دست دادند. برای خود انسان هم وضعیت بهمان شکل است. موتاسیونهای رسد شده بر روی انسانها تمامشان مُضر بودند.

انواع جهش:

می توان جهش ها را بسته به این که چه تاثیری بر فنوتیپ موجود زنده وارد می کنند، به سه دسته تقسیم نمود:

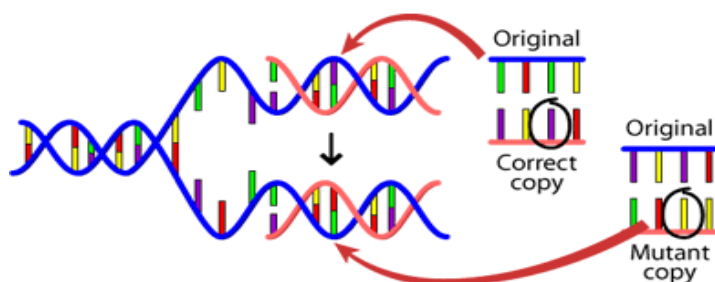
۱. جهش های مضر: **\detrimental\** به جهش هایی گفته می شود که شایستگی فرد را کاهش می دهند. جهش های مضر غالباً از جمعیت حذف می شوند زیرا انتخاب طبیعی بر علیه افراد واجد این گونه جهش ها عمل می کند .
۲. جهش های خنثی: **\neutral\** جهش های خنثی آنهایی هستند که تاثیرات فنوتیپیک آنها نه سودمند است و نه مضر و معمولاً توسط انتخاب طبیعی تحت تاثیر قرار نمی گیرند و به عنوان نتیجه یک شکاف ژنتیکی ممکن است در جمعیت باقی بمانند یا از بین بروند .
۳. جهش های مفید: **\beneficial\** جهش های سودمند آنهایی هستند که آل های حاصله به دلیل اینکه سازگاری فرد حامل جهش را افزایش می دهند، باقی می ماند. نهایتاً این جهش ها تمایل دارند که در جمعیت تثبیت شوند. طی فرایند تثبیت، یک آل جایگزین آل دیگری می شود.

بیشتر جهش‌ها از نظر ارزش بقاء زبان آور یا بی فایده‌اند، مجموعه کامل ژن‌های موجود در یک فرد، باید ترکیب متوازنی را بوجود آورده باشند. بنابراین اگر بسیاری از این ژن‌ها جهش پیدا کنند، احتمال اینکه توازن موجود برقرار بماند بسیار اندک خواهد بود. از این رو به ندرت، جهش‌ها باعث ایجاد تغییرات مفید در ژن‌ها می‌شوند.

از طرف یگر برای ایجاد یک عضو جدید برای اولین بار نیاز است که اطلاعات مربوط به ساخت آن وجود داشته باشد و با جهش نمی توان اطلاعات جدید را بدست آورد. همانطور که در شکل زیر مشاهده می کنید. جهش یا باعث حذف اطلاعات، تکرار اطلاعات، برعکس کردن اطلاعات و جایگزینی اطلاعات می شود .

## عوامل جهش:

### ۱- جهش در اثر اشتباه در کپی سازی دی ان ای:

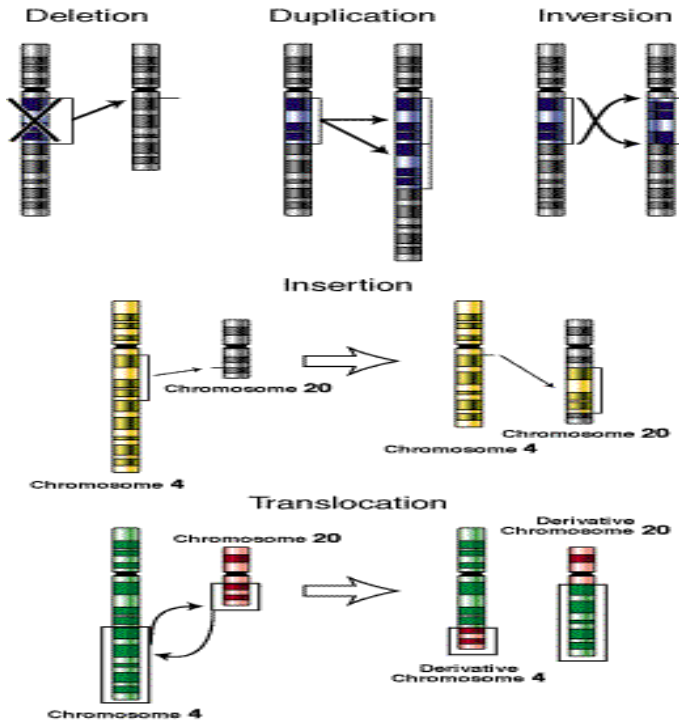


### ۲- جهش در اثر عوامل خارجی :

پرتوهای فرابنفش، پرتوهای ایکس و مواد شیمیایی از عوامل جهش‌زا هستند. پرتوهای فرابنفش با طول موج ۲۶۰ نانومتر بوسیله بازهای DNA به شدت جذب می‌شوند و این امر به ایجاد تغییرات شیمیایی در رشته DNA می‌انجامد معروفترین و شناخته شده‌ترین اثر پرتو فرابنفش بر روی بازهای رشته DNA این است که موجب ایجاد پیوندهای دو تایی (دیمر) بین مولکول تیمین مجاور هم می‌شود نسخه برداری غیر طبیعی از این قسمتها که حاوی تیمین دیمر است موجب جهش خواهد شد.

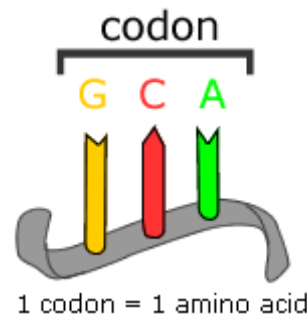
بسیاری از ارگانیسم‌ها دارای آنزیمهای ترمیم کننده‌ای هستند که می‌توانند آسیبهای ناشی از پرتو را ترمیم کنند علاوه بر این ، پرتو فرابنفش می‌تواند موجب تغییرات دیگر در رشته DNA شود ولی چگونگی وقوع این اثر گذاری مشخص نیست. پرتوهای یونیزه کننده ، مانند پرتو ایکس و پرتو اتمی ، نیز جهش‌زا هستند و چگونگی عمل آنها متفاوت است این پرتوها می‌توانند در بازهای رشته DNA موجب تغییرات شیمیایی شوند و یا باعث شکسته شدن رشته DNA یا حذف یک یا چند باز از رشته گردند.

### Types of mutation



:

انواع جهش



اگر اطلاعات موجود در دی ان ای را در نظر بگیرید:

انواع جهش را می توان به صورت زیر در نظر گرفت:

۱- جایگزینی: (substitution)

CTGGAG CTGGAG  
 CTGGGG CTAG



۲- حذف: (Deletion) ۳- وارد کردن: (Insertion)

~~X~~he fat cat sat CTGGAG  
hef atc ats at CTGGTGGAG

۴- فریم شیفت: (frameshift) ۵- دو برابر شدن: (duplication)

جهش همانند تیری است که در تاریکی رها می شود و این امری تصادفی است که مشخص می کند این تیر به کجا اصابت خواهد کرد و چگونه یک ژن را تغییر می دهد.

براستی آیا می توان از جهش انتظار ایجاد قوس کف پا را داشت؟! برای ایجاد این قوسی کدام اطلاعات و چگونه می بایست تغییر کنند؟! آیا از مواد شیمیایی و پرتوهای بنفش می توان انتظار داشت که این تغییر را بوجود بیاورند؟! اگر می توان از این امواج چنین انتظاری داشت پس لابد می توان در آزمایشگاه نیز پای انسانی را از نسل شامپانزه ها بوجود آورد. آیا چنین جهشی در طبیعت و یا در آزمایشگاه دیده شده است؟!

آیا می توان از جهش ایجاد مکانیزم های پیچیده ای همچون مغز و قلب و چشم و ... را انتظار داشت؟! دقت در مکانیزم های ایجاد کننده جهش از جمله: مواد شیمیایی و پرتوهای ماورای بنفش و پرتو ایکس نشان دهنده میزان انتظاری است که می توان از جهش داشت. جهش همانند غلط های املاتی یک تایپیست و یا تکرار دوباره یک پاراگراف و یا جابجایی مطالب یک فصل با فصل دیگر است که نتها نمی تواند ایجاد کننده اطلاعات باشد، بلکه نابود کننده اطلاعات نیز می باشد. لذا از جهش می توان حذف یک عضو یا جابجا در آمدن یک عضو را انتظار داشت .

همچنین جهش ها برای بقا می بایست هماهنگ باشند. مثلا جهش نمی تواند باعث دراز شدن گردن زرافه شود زیرا اگر این جهش به تنهایی اتفاق بیفتد زرافه به علت نرسیدن خون به مغزش نمی تواند زنده بماند و لذا این جهش می بایست همراه با جهش بزرگ شدن قلب این جاندار هم باشد. یعنی چندین جهش می بایست به صورت هماهنگ اتفاق بیفتد. تا آن جهش بتواند سودمند باشد.

**پیوست ۴ در ابطال داروینیسیم فسیل زنده (گذر میانی)**

اگر واقعاً نوعها بطور تدریجی از نوعهای دیگر مشتق شده باشند پس چرا به آثار بی شماری از فرمهای گذر میانی دست نمیابیم؟ چرا تمام طبیعت در یک حالت اغتشاش نبوده دقیقاً و بطور کامل سر جای خود میباشد؟ میبایستی تعداد بیشماری از این فرمهای گذر میانی باشند فقط چرا در لایه های بیشمار گره زمین مدفون شده و آنرا نمی یابیم... چرا هر ساختار ژئولوژیک و هر قشر زمین سرشار از چنین اتصالات نمی باشند؟

تنها بیان داروین در مقابل این بن بست بزرگ، اینک ناکافی بودن دلایل فسیل در آن دوران میباشد. ادعا کرده بود که اگر ثبت فسیلها دقیقاً بررسی شوند مطلقاً به دلایل فرمهای گذر میانی خواهند رسید. تکامل گرایان با باور به پیشگویی داروین، از اواسط قرن نوزدهم بطور چشم گیری برای یافتن فرمهای گذر میانی در چهار گوشه دنیا به بررسیهای فسیل پرداختند. در حالیکه، اصلاً به چنین فرمهای گذر میانی که با یک حرص بزرگ کاری بررسی میشد دسترسی پیدا نشد. تمام یافته های بدست آمده از بررسیها و خفاریها، برخلاف انتظار تکامل گرایان، نشانگر اینست که تمام موجودات یکدفعه و بدون هیچ کم و کاستی و بدون نقص پدیدار شده اند. تکامل گرایان با سعی و کوشش در اثبات تئوری خود با دست خودشان تئوریشان را مردود کرده بودند. فسیل شناس معروف انگلیسی بنام درک ایگر با اینکه یک تکامل گرا میباشد این حقیقت را چنین اعتراف میکند: مسئله ما اینست که با بررسی دقیق اطلاعات ثبت شده فسیلها چه در سطح انواع و یا گروهها باشند بطور دائم با این حقیقت روبرو میشویم که با رشد تکامل مرحله ای نبوده بلکه یک دفعه بر روی گره زمین تشکیل گروهها را میبینیم. فسیل شناس دیگری بنام مارک سزارنک چنین تفسیر میکند: بزرگترین مانع در اثبات تئوری تکامل برای همیشه اطلاعات ثبت شده فسیل بوده است... این اطلاعات ثبت شده بهیچ وجه آثار فرمهای گذر میانی داروین را بمیان نگذاشته است. نوعها یک دفعه بوجود می آیند و باز یک دفعه نابود می گردند و این حالت غیر قابل انتظار، حمایت از اینکه نوعها از طرف پروردگار بوجود آمده اند را میکند.

چرا در طبیعت هیچ گونه بینابینی، و فرم های گذر میانی، قابل مشاهده نیست؟! چرا در طبیعت بیشمار گونه بینابینی که در حال تبدیل شدن به گونه دیگر باشند قابل مشاهده نیست؟

چه لزومی دارد که تکامل گراها بدنبال فسیل باشند؟ آیا در همین مقطع زمانی نبایستی فرم های گذر میانی در طبیعت باشند؟ آیا تکامل گراها در فسیل های کشف شد، به فرم های گذر میانی رسیده اند؟

چگونه محیط فقط یک گونه را به گونه دیگر تبدیل می کند ولی گونه های دیگر که در همان زمان در همان طبیعت بوده اند دچار تغییر نمی شوند؟! آیا چنین چیزی امکان پذیر است؟! آیا محیط می تواند به صورت گزینشی فقط بر یک جاندار تغییرات را بوجود بیاورد و سایر جانداران را بدون تغییر بگذارد؟

در حقیقت وقتی به گذشته برمی گردیم به هیچ وجه نباید به فسیل مشابه موجودات امروزی برسیم. زیرا وجود فسیل های زنده، نشان می دهد که این موجودات در طی این زمان طولانی هیچ تغییری نکرده اند و ثابت باقی مانده اند و این با فرضیه تکامل مغایرت دارد.

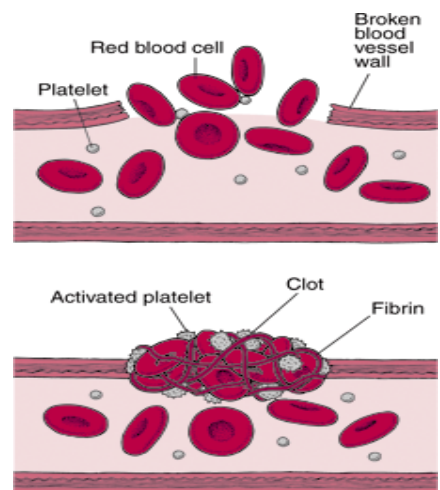
[http://www.harunyahya.com/other/farsi/book/evolution\\_deceit/evolution\\_deceit.php](http://www.harunyahya.com/other/farsi/book/evolution_deceit/evolution_deceit.php)

<http://www.harunyahya.com/evolutiondeceit۰۴.php>

## پیوست ۵ ابطال داروینیسیم با اثبات خلقت انعقاد خون و پیچیدگی غیر قابل انکار آن

وقتی قسمتی از بدنتان را می برید زندگی شما وابسته به توانایی انعقاد خون قبل از خروج کامل آن از بدنتان را دارد .

خون رفتار کاملا ویژه ای را دارد. وقتی یک مخزن مایع مانند قوطی شیر و یا مخزن گازوئیل سوراخ می شود، مایع شروع به نشت کردن می کند. هرچند سرعت نشتی بستگی به لزجت سیال دارد اما تمام سیال با گذشت زمان تخلیه خواهد شد و هیچ مکانیزمی که جلوی این نشتی را بگیرد وجود ندارد. اما وقتی قسمتی از بدن بریده می شود، انعقاد خون باعث رفع نشتی خون از قسمت بریده شده می شود.



پلاکت‌ها، اجزای کوچک مسطحی هستند که در خون وجود دارند و از بقیه سلول‌های خونی بسیار کوچک ترند. وظیفه اصلی پلاکت‌ها کمک به جلوگیری از خونریزی شدید به هنگامی است که در قسمتی از بدن جراحی رخ داده است. آنها عامل اصلی بند آمدن خون می باشند! هنگامی که یکی از راه‌های جریان خون دچار پارگی می شود پلاکت‌ها در آنجا جمع می شوند و بطور موقت مانع از خونریزی شدید می شوند. در واقع

نقش آنها تسریع انعقاد خون می باشد. برآستی اگر خون فاقد این ویژگی بود با یک زخم ساده تمام خون از بدنمان خارج می شد!

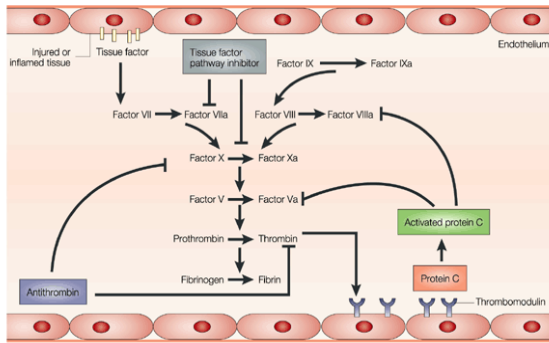
**پلاسمها** حامل سلولهای خون هستند. آنها ترکیبی از پروتئین، نمک و آب هستند و توانایی حمل مواد غذایی، مواد آلی، هورمونها و سلولهای خون را در مسیر جریان خون دارند. از وظایف مهم پلاسم کمک به پلاکت ها برای در کنار هم ماندن و لخته شدن خون هنگام خونریزی می باشد. (برای درک بهتر شما می توانید پلاکت ها را به آجر و پلاسم را به سیمان و عمل جلوگیری از خونریزی را به درست کردن یک دیوار با آجر و سیمان تشبیه کنید.

پیشرفت های بیوشیمی نشان می دهد که انعقاد خون مکانیزم بسیار پیچیده ای می باشد. که از اجزای مختلفی تشکیل شده است و نبود یکی از این اجزای و یا اشکال در یکی از آنها باعث می شود که انعقاد خون در زمان یا مکان مناسب انجام نشود.

در حدود ۲ تا ۳ درصد پروتئین در پلاسمای خون، شامل پروتئین پیچیده ای به نام فیبروژن می باشد. پروتئین فیبروژن باعث ایجاد فیبر می گردد. سایر پروتئین های موجود در خون، مکان و زمان انعقاد خون را تعیین می کنند.

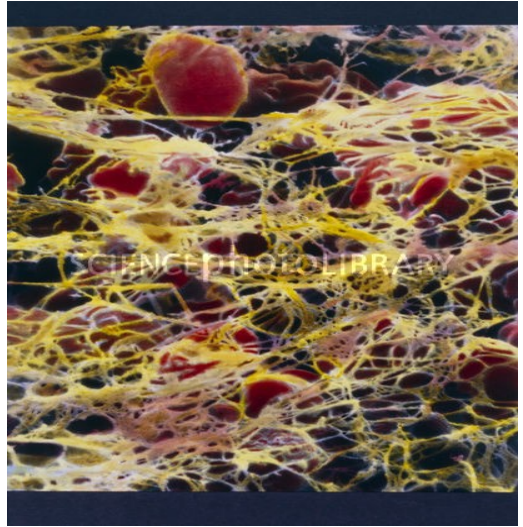
فیبروژن از شش پروتئین زنجیره ای تشکیل شده است. میکروسکوپ های الکترونیکی نشان می دهند که فیبروژن یک مولکول میله ای شکل است که در انتها دارای دو و در وسط دارای یک برآمدگی گرد می باشد. فیبروژن تا زمانی که در بدن بریدگی و یا زخمی ایجاد نشود در پلاسم به صورت محلول وجود دارد. به خاطر شکل مولکولی فیبروژن این پروتئین باعث ایجاد یک مش پروتئینی همانند طور ماهی گیری می شود و سلول های خونی را به دام می اندازد و باعث انعقاد خون در محل بریدگی می شود.

ترومبین پروتئینی دیگری است که در انعقاد خون موثر است. ترومبین در ابتدا به صورت غیر فعال می باشد که به آن پروترومبین می گویند. پروترومبین نمی تواند فیبروژن را بشکافد و به فیبرین تبدیل کند. اما زمانی که بریدگی بوجود می آید، پروتئینی به نام استارت فاکتور، پروترومبین را می شکافد و به ترومبین فعال تبدیل می کند و سپس ترومبین فعال شده و فیبروژن را به فیبرین تبدیل می کند. همچنین پروتئینی به نام اکسلرین باعث افزایش فعالیت پروتئین استارت فاکتور می شود. پس اکسلرین با فعالتر کردن استارت فاکتور، شکافتن فیبروژن را سریعتر می کند. لذا انعقاد مناسب خون، به عملکرد این دو پروتئین مجزا، بستگی دارد.



مکانیزم انعقاد خون یک مکانیزم فوق العاده پیشرفته است و در حدود بیست آنزیم مختلف در انعقاد خون موثر هستند و هر کدام وظیفه مشخصی را دارند. به طور خلاصه می توان گفت که عوامل و فاکتورهای زیر در انعقاد خون موثر هستند:

V (proaccelerin, labile و Calcium و Tissue factor و II (prothrombin) و I (fibrinogen) و VIII (Antihemophilic factor A) و VII (stable factor, proconvertin) و VI و factor) XI و X (Stuart-Prower factor) و IX (Antihemophilic factor B or Christmas factor) XIII (fibrin-، XII (Hageman factor) و (plasma thromboplastin antecedent) high-، prekallikrein (Fletcher factor) و von Willebrand factor، stabilizing factor) و fibronectin، molecular-weight kininogen (HMWK) (Fitzgerald factor) Protein Z-، protein Z، protein S، protein C و heparin cofactor II، antithrombin III tissue، alpha ۲-antiplasmin و plasminogen، related protease inhibitor (ZPI) plasminogen activator inhibitor-۱ (PAI۱) و urokinase، plasminogen activator (tPA) cancer procoagulant، plasminogen activator inhibitor-۲ (PAI۲) و



سوال این است که ماده چگونه پی به اهمیت ایجاد مکانیزم انعقاد خون برده است و چرا این خاصیت را در خون ایجاد کرده است؟! آیا براستی می توان ایجاد چنین مکانیزم پیچیده ای را با انتخاب طبیعی و تکامل ناشی از گذر زمان توجیه کرد؟!

دکتر میسائیل بح در کتاب: "جعبه سیاه داروین" می گوید: آیا تا کنون کسی توانسته است بگوید که این سیستم بیوشیمی بسیار پیچیده از چه ناشی شده است؟ انعقاد خون یک نمونه از پیچیدگی های موجود در بدن است که نظریه داروین را به آرامی سرنگون می کند.

منابع: <http://delusionofevolution.blogfa.com/post-۲۰.aspx>

<http://en.wikipedia.org/wiki/Coagulation>

**پیوست ۶ ابطال داروینیسیم با اثبات خلقت سوسک بمب افکن:**



سوسک بمب افکن حشره ای است که تحقیقات زیادی درباره آن انجام شده است. ویژگی قابل توجه ای که این حشره دارد این است که از روشهای شیمیایی برای محافظت از خود در برابر دشمنان استفاده می کند. حشره در لحظه های خطر برای دفاع از خود پراکسید هیدروژن و هیدروکینون را که در بدنش ذخیره شده است به طرف دشمن پرتاب می کند.

قبل از شروع نبرد، ساختارهای بخصوصی که موضع ترشعی نامیده می شوند ترکیبی از این دو ماده شیمیایی را می سازند. این ترکیب در محفظه جداگانه ای که محفظه ذخیره شده نامیده می شود قرار می گیرد. این قسمت به قسمت دومی متصل است که محفظه انفجار نامیده می شود. این دو قسمت توسط عضله تنگ شونده از یکدیگر جدا شده اند. هنگامی که حشره ها با خطر مواجه می شوند، درحالی که به طور همزمان عضله های تنگ شونده را شل می کنند، ماهیچه های محفظه انفجار را که احاطه کرده است فشرده و باعث می شود تا مواد شیمیایی موجود در اتاق ذخیره، به سمت اتاق انفجار منتقل شود. مقدار زیادی حرارت رها شده و تبخیر صورت می گیرد. بخار رها شده و گاز اکسیژن فشار را بر روی دیواره های محفظه انفجار می بندند و این ماده شیمیایی به سمت دشمن از طریق دریچه ای که به بیرون از بدن سوسک منتهی می شود پرتاب می گردد. این ماده شیمیایی با شدت ۵۰۰ پالس بر ثانیه و دمای ۱۰۰ درجه سانتیگراد از بدن این جاندار خارج می شود. برای محققان باعث شگفتی است که چگونه یک حشره قادر است بدون آنکه ضرری شامل حالش شود مکانیسم پرفدرتی را در خود نگه داری کند تا به اندازه کافی برای چکاندن ماشه ماده شیمیایی قوی باشد. هیچ شکی نیست که وجود و کارکرد این مکانیسم پیچیده تر از آنست که به خود حشره نسبت داده می شود. همچنین موضوع این مسئله سر بحث است که چگونه سوسک بمب افکن چنین دستگاهی را در بدن کوچک خود که در حدود ۲ سانتی متر است جای می دهد در حالی که افراد متخصص آنرا فقط می توانند در آزمایشگاه ها تولید کنند.

تنها حقیقت بارزی که می توان از این مطلب استنتاج کرد این است که این حشره نمونه ملموسی از رد فرضیه تکامل می باشد زیرا برای یک چنین مکانیسم شیمیایی پیچیده ای غیر ممکن است که توسط یکسری تغییرات تصادفی شکل گرفته و به نسل بعد انتقال داده بشود. حتی یک نقص کوچک یا عیب در قسمتی از این دستگاه می تواند حیوان را بی دفاع کرده به طوری که خیلی زود کشته و یا منفجر شود. بنابراین تنها توضیح این است که سلاح شیمیایی در بدن حشره یکدفعه و بدون هیچگونه نقص به وجود آمده است.

منابع:

[http://www.failedsuccess.com/index.php?/weblog/comments/bombardier\\_beetle](http://www.failedsuccess.com/index.php?/weblog/comments/bombardier_beetle)

## پیوست ۸ ابطال داروینیسیم تکامل گیاهان

تکامل در شاخه گیاهان نیز به راحتی مورد تردید و چالش روبرو می شود. و طبیعتا رد نظریه تکامل در شاخه گیاهان می تواند باعث فروپاشی کامل نظریه تکامل گردد و تکامل در شاخه جانوران را نیز با چالش مواجه کند. آیا براستی می توانید شباهتی بین ساختار گیاهان مختلف یافت؟ چگونه می توان تصور کرد که موز و خیار و انگور و انار و گیلاس و پیاز و سیر و هندونه و گردو و بادام و پسته و هویج و سیب زمینی و پرتقال و سیب و گوجه و انجیر و توت و زردآلو و کاهو و بامیه و کلم و ... با گذر زمان به هم تبدیل و یا از هم منشعب شده و یا دارای ریشه مشترک باشند... چگونه محیط اطلاعات موجود در دی ان ای، سلول گیاهان را برای ایجاد و انشعاب گیاه جدید تغییر داده است؟ آیا محیط می تواند این اطلاعات را تغییر بدهد؟ آیا این گیاهان اصلا شبیه هم هستند؟! مثلا پیاز چه شباهتی با انگور دارد؟ تکامل گراها می آیند و شباهت هایی بین جانوران مختلف پیدا و ادعا می کنند که این شباهت ها نشانه انشعاب آنها از هم است و مثلا فلان حیوان و فلان حیوان ریشه مشترک دارند که در طی زمان از هم منشعب شده اند... اما سوال من این است که موز و خیار هم نیای مشترک دارند؟ هندوانه چه شباهتی با انار دارد؟! اگر وجود شباهت های جزئی در میان جانوران راهی برای اثبات تکامل است. پس طبیعتا نبود هیچگونه شباهت در میان گیاهان مختلف، راهی است که باعث فروپاشی کامل تکامل می گردد.

## پیوست ۹ ابطال داروینیسیم بدون تغییر چرا؟

چرا هیچ گونه جهشی در طی این زمان طولانی در این جانوران اتفاق نیفتاده است؟!



چرا محیط در طی این زمان طولانی هیچ گونه تغییری در این جانوران ایجاد نکرده است؟!

اگر محیط و جهش می تواند ایجاد کننده عضو جدید در یک جاندار باشد، پس چرا موریانه در طی این زمان طولانی همچنان کور و نابیناست؟! آیا موریانه نیازی به حس بینایی و شنوایی ندارد؟! چرا محیط و جهش برای این جاندار این عضوهای حیاتی را نمی تواند بسازد؟ خلقت گراها معتقد هستند که موریانه در ۱۰۰ میلیون سال پیش کور و نابینا بوده است و یکصد میلیون سال دیگر هم که بگذرد محیط و جهش و گذر زمان نخواهد توانست برای این جاندار حس بینایی و شنوایی ایجاد کند.

### بدون تغییر! چرا؟!

#### **Magnolia**



#### **GAR FISH**



**Plectreuridae spider**



## پیوست ۱۰ ابطال داروینیسیم قوس کف پا

چرا قوسی پا در انسان در طی این مدت طولانی (۱.۵ میلیون سال)، از بین نرفته است؟!!!! آیا این همه زمان، برای ایجاد این تغییرات کافی نیست؟!!!

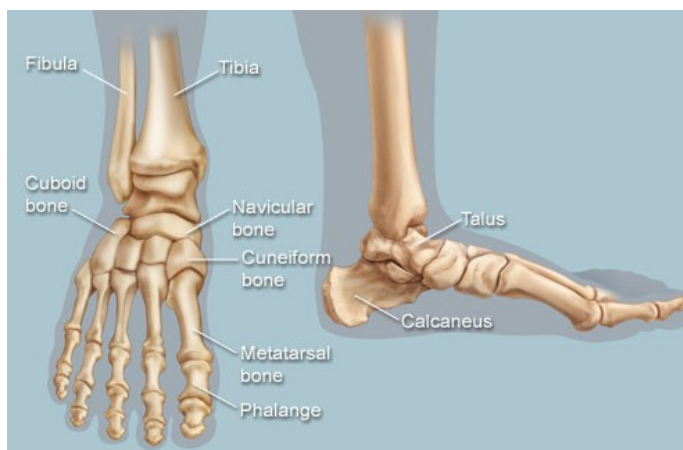
در شکل فوق ردپای انسانی که ۱.۵ میلیون سال پیش زندگی می کرده قابل مشاهده است. این نشان می دهد که ساختار پای انسان ها در طی این فاصله زمانی هیچ گونه تغییری نکرده است.

طبیعتا هر عامل محیطی که باعث ایجاد تغییرات می شود می بایست بازگشت پذیر باشد، اما چرا تکامل بازگشت پذیر نیست. برای مثال هر عاملی که باعث ایجاد قوسی در پا شده است و در راست قامتی انسان تاثیر گذاشته است می بایست به مرور زمان و تحت تاثیر همان محیط و با از بین رفتن عوامل موثر بر آن ، دوباره به حالت اول برگردد.

انسان مدت مدیدی است که بر روی دو پا راه می رود چرا این فشار های محیطی، (وزن بدن انسان) این قوسی را در طی این مدت از بین نبرده است؟!!!! آیا همین عامل محیطی دستاویز تکامل گراها برای ایجاد تغییرات در گونه ها نیست؟!!!! آیا همین عوامل نیست که تکامل گراها به واسطه آن تغییرات باور نکردنی را توجیح می کنند و حتی تبدیل شدن از گونه ای به گونه دیگر را امکان پذیر می دانند و برای مثال می گویند: وال، خرسی بوده که برای شکار در آب به این شکل در آمده است؟!

این همه تغییرات در ساختمان یک جاندار را باور کنیم پس چرا این تغییرات در پای انسان ایجاد نشد.!!!! آیا این زمان کم است؟! پس اگر بخواهید چنین زمان طولانی را برای ایجاد تغییرات در نظر بگیرید چگونه می خواهید این همه تغییرات را در گونه ها بوجود بیاورید؟

قوس کف پا نقش بسیار مهمی در راست قامتی انسان دارد. چرا و چگونه این قوسی بوجود آمده است؟! انسان روزگار مدیدی است که بر روی دوپای خود راه می رود. شاید این وزن بدن مهم ترین عامل در از بین بردن این قوسی باشد. زیرا با فشاری که بدن به پا وارد می کند طبیعتا می بایست، این قوسی از بین برود. سوال این است: چرا در طی این مدت، این قوسی از بین نرفته است؟! یعنی همان عواملی که قوس را بوجود آورد و باعث راه رفتن شامپانزه بر روی دو پایش شد همان عوامل می بایست از آن موقع تا حالا این قوسی را از بین ببرد. آیا ممکن است که محیط ایجاد کننده قوسی باشد اما وقتی این قوسی ایجاد شد دیگر محیط نتواند قوسی را از بین ببرد.



اگر جهش عامل ایجاد این تغییر شکل بوده است. چگونه است که دیگر مشابه این جهش، در هیچ شامپانزه ای اتفاق نیفتاده تا ما شاهد شامپانزه هایی باشیم که پاهایی شبیه به انسان دارند. و از طرف دیگر میلیاردها انسان وجود دارند چرا جهشی باعث نمی شود که یکی از این میلیاردها انسان پایی شبیه به یک شامپانزه داشته باشد. آیا میلیاردها انسان احتمال وقوع را افزایش نمی دهد؟! از طرفی دیگر محیط چگونه تشخیص داده است که ایجاد قوسی برای حرکت و راست قامتی مفید است؟!

منابع:

<http://www.custance.org/old/animal/ch۳a.html>

## پیوست ۱۱ ابطال داروینیسیم با اثبات خلقت اراده ای احتمال ایجاد یک پروتئین بصورت تصادفی

پروتئینها، نقش مهمی را در زندگی ما ایفا می کنند. برای مثال: هموگلوبین، انتقال دهنده اکسیژن در درون بدن و انسولین، کنترل کننده مقدار شکر جذب شده از خون و آمیلاز، هیدرولیز کننده نشاسته به مالتوز می باشد .

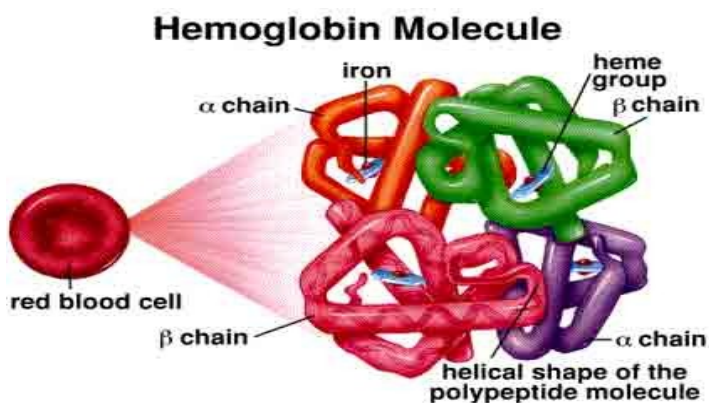
۲۰ نوع آمینو اسید پایه انواع پروتئین ها را تشکیل می دهند.

پروتئینها، زنجیره های خطی یا پلیمرهایی هستند که از ترکیب اسیدهای آمینه حاصل می شوند. اسید آمینه ها ، حروف الفبایی پروتئینها را تشکیل می دهند (۲۰ حرف - ۲۰ نوع اسید آمینه) و چون امکانات بالقوه نامحدودی

در طرز توالی و طول زنجیره اسید آمینه‌ها در تولید پروتئینها وجود دارد، از اینرو انواع بی‌شماری از پروتئینها نیز می‌توانند وجود داشته باشند .

پروتئینها از تعداد زیادی اسید آمینه ساخته شده‌اند . این اسیده‌های آمینه توسط پیوندهای پپتیدی به یکدیگر اتصال یافته و زنجیر طولی را ایجاد می‌کنند. با توجه به اینکه در جانداران انواع و اقسام پروتئینهای مختلف وجود دارد تعجب آور نیست که در سنتز زنجیره‌های پلی پپتیدی تنها ۲۰ نوع اسید آمینه مختلف شرکت می‌کند. ولی باید توجه داشت اگر یک زنجیره پلی پپتیدی را که دارای ۵۰ اسید آمینه است در نظر بگیریم تنها با تغییر ترتیب قرار گرفتن این اسیده‌های آمینه می‌توان سنتز  $20^{50}$  زنجیر پلی پپتیدی را پیش بینی نمود.

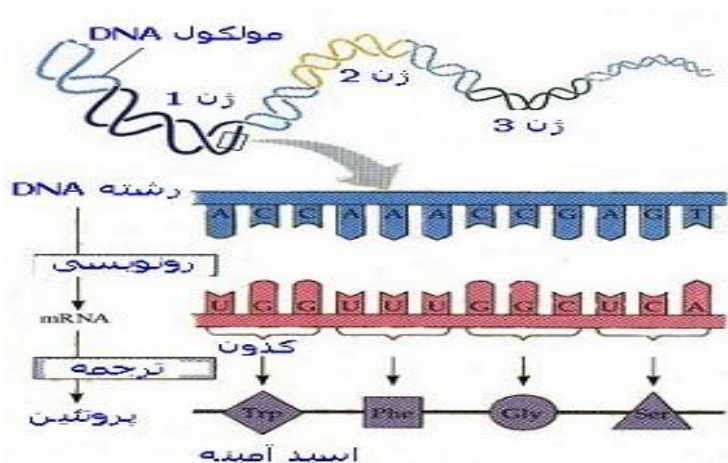
هرگاه چهار اسید آمینه با تمام حالات ممکن بهم بیوندند، ۲۴ مولکول متفاوت تشکیل می‌شود. و اگر ۱۷ اسید آمینه متفاوت به همین طریق پیوند یابند، فقط عده مولکولهای مرکب از ۱۷ مونومر متفاوت که در نوع خود بی‌نظیرند به ۳۵۶ تریلیون می‌رسد. بدیهی است که اگر از هر اسید آمینه بیشتر از یک مولکول به کار رفته باشد، عده حالات ممکن بسیار بیشتر خواهد شد. اما سلول زنده، از پروتئین‌های بسیار متفاوتی که از یک مجموعه اسید آمینه ممکن است ساخته شود فقط تعداد نسبتاً کم و گزینش یافته‌ای را که نیاز دارد، می‌سازد .



هموگلوبین انسان که یک پروتئین کروی با وزن مولکولی ۶۸۰۰۰ است باید چهار زنجیر اسید آمینه بطور مناسبی تجمع یافته باشد تا هموگلوبین فعالی تشکیل شود. اگر در هموگلوبین یک اسید آمینه نادرست در موضع معین قرار گیرد، نمی‌تواند اکسیژن را در گردش خون منتقل کند. فقط تغییر یک اسید آمینه خاص از ۱۴۶ اسید آمینه موجود در یک تک زنجیر هموگلوبین سبب بیماری کم خونی می‌شود .

پروتئین‌های بدن پی در پی تجدید می‌شوند و این عمل با سنتز مجدد اسید آمینه موجود در بدن صورت می‌گیرد. بررسی عمر متوسط اسیده‌های آمینه‌ای که اجزای ساختمانی پروتئین‌ها هستند یا به گفته دیگر ، زمانی که طول می‌کشد تا بدن پروتئینی را در یک بافت تعویض کند، با استفاده از اسیده‌های آمینه‌ای که

ایزوتوپ رادیواکتیو دارند امکان پذیر شده است. برای فرآیندی که باید بسیار پیچیده باشد، تعویض بسیار سریع است. فقط چند دقیقه پس از آنکه اسیدهای آمینه رادیواکتیو در بدن حیوانات تزریق شود، پروتئین رادیواکتیو را می‌توان یافت.

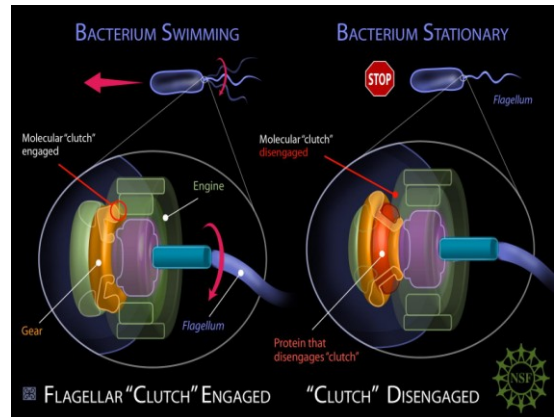


هر موجود زنده انواع پروتئینهای خاص خود را دارد تعداد حالت‌های ممکن قرار گرفتن اسید آمینه‌ها در یک پروتئین به میلیارد میلیارد حالت می‌رسد، با وجود این، پروتئین‌های خاص یک موجود زنده معین در حدود چند دقیقه سنتز می‌شود DNA. موجود در سلول، حامل کد سنتز پروتئین است. یعنی ترتیبی که بازها در مولکول DNA دارند اطلاعات مورد استفاده برای سنتز پروتئین‌ها را فراهم می‌سازد.

## پیوست ۱۲ ابطال داروینیسیم با اثبات خلقت هوشمند ساخت موتوری با بازده ۱۰۰ درصد با استفاده از پروتئین

به نظر شما آیا تا کنون ماشینی ساخته شده است که بازده آن ۱۰۰٪ باشد؟ خیر بشر تا کنون نتوانسته است چنین ماشینی را بسازد و حتی کارآمدترین ماشین‌هایی که به دست بشر ساخته شده است حداقل مقداری از انرژی را به صورت حرارت یا ... حدر می‌دهند. اما جالب است بدانید که خداوند قادر و عالم، ماشینی را کاملاً

هنرمندانه آفریده است که باز دهی آن نزدیک به ۱۰۰٪ است (۹۹.۹۹۹۹٪).



این ماشین حیرت آور چیزی نیست جز باکتری تاژک! حرکت در اکثر گونه های باکتری توسط ماشین مولکولی پیچیده ای به نام تاژک انجام می شود که در آن مقدار بسیار زیادی پروتئین مختلف به کار رفته است که اصلی ترین آنها پروتئین فلاژین می باشد. این نانو ماشین حیرت آور تا ۳۰۰ دور بر ثانیه چرخش دارد و نیروی گشتاور آن برابر با ۱۴۰۰ پیکونیوتن نانومتر بر ثانیه (۱۴۰۰ piconewton-nms) می باشد.

همانطور که: در شکل بالا مشاهده می کنید زمانیکه تاژک باکتری در جهت خلاف عقربه های ساعت می چرخد. (Counter Clock Wise = CCW) باکتری رو به جلو حرکت می کند اما زمانیکه تاژک باکتری در جهت عقربه های ساعت (Clock Wise = CW) بچرخد باکتری در جای خود شروع به ملق زدن می کند (Tumble) سپس بار دیگر تاژک شروع به چرخش در خلاف جهت عقربه های ساعت می کند که در این حالت باکتری را به جلو می راند.

در ۲۳ ژون ۲۰۰۸ آقای Kearns و همکاران در قسمت بازال تاژک باکتریایی پروتئینی را شناسایی کردند که آن را مسئول از حرکت ایستادن تاژک باکتری اعلام کردند.

این پروتئین EpsE نام دارد و مکانیسم عمل آن مانند کلاچ اتوموبیل است. اگر بخواهیم به طور بسیار خلاصه و ساده توضیح دهیم، موتور اتوموبیل در نهایت نیروی گردش خود را به جعبه دنده انتقال می دهد که جعبه دنده در نهایت این نیرو را چرخ ها انتقال میدهد. کلاچ نیز می تواند ارتباط بین موتور و جعبه دنده را قطع کند و در نتیجه موتور کار می کند ولی نیروی آن به چرخ ها انتقال پیدا نمی کند.

پروتئین EpsE که در قسمت بازال تاژک باکتریایی قرار دارد نیز چنین وظیفه ای بر عهده دارد به این صورت که زمانیکه باکتری به جایی گیر کند و یا اینکه نیاز باشد که باکتری از حرکت بایستد ارتباط بین قسمت هوک و موتور تاژک را قطع می کند در نتیجه اگرچه بخش موتور می چرخد اما تاژک حرکتی ندارد.

باکتری تاژک، یک موتور میکروسکوپی بسیار پیشرفته می باشد. که شامل ۴۰ پروتئین اختصاصی است که هر کدام از آنها همانند یک قطعه از یک موتور پیشرفته عمل می کنند. این قطعات همچون: روتور (rotor)، استاتور (stator)، شافت محرک (drive-shaft)، اتصالات (U-joint)، ملخ (propeller)، کلاچ (clutch)، گیربکس مستقیم و معکوس (two gears forward and reverse)، بوش (یاتاقان) و ... می باشند. این موتور پیشرفته با وزن بسیار ناچیز، شامل سیستم خنک کننده با آب و همچنین سنسورهای پیشرفته می باشد.

میشائیل بیچ (Michael Behe) در کتاب (*Darwin's Black Box*) می گوید: باکتری تاژک نمی تواند در اثر تحول ناشی از گذر زمان بوجود آید. باکتری تاژک یک سیستم کاملا پیشرفته است که از اجزاء متعددی تشکیل شده که تمامی این اجزاء در ارتباط با هم می باشند و در صورت نبود یک جزء کل سیستم از کار می افتد.

### پیوست ۱۳ ابطال داروینیسیم محیط و تاثیرات گزینشی آن

چرا محیط به صورت گزینشی عمل می کند. اگر تغییرات قابل توجه در محیط، ایجاد کننده گونه های مختلف است و تغییرات محیطی قابل توجه باعث ایجاد گونه های جدید می شود، چرا این تغییرات بر یک گونه اثر می گذارد و بر گونه های دیگر که در همان زمان زندگی می کرده اند تاثیر نمی گذارد. چرا می بایست عنکبوت در ۳۱۰ میلیون سال پیش همان ساختمان امروزی را داشته باشد اما در طی همین زمان گونه های دیگر تحت تاثیر همان محیط از گونه ای بگونه دیگر تبدیل شوند ولی یک گونه ثابت و بدون تغییر باقی بماند. آیا محیط می تواند رفتاری گزینشی داشته باشد؟ در شکل زیر می توانید تصویر بزرگترین عنکبوت را که به تاژگی پیدا شده است، مشاهده کنید. این فسیل مربوط به ۱۶۵ میلیون سال پیش می باشد. البته این فسیل مربوط به بزرگترین عنکبوت می باشد اما قدیمی ترین فسیل عنکبوت مربوط به ۳۱۰ میلیون سال پیش است.





در شکل زیر تصویر فسیل مورچه ای که ۹۵ میلیون سال پیش زندگی می کرده نشان داده شده است. همانطور که در این شکل می بینید ساختمان بدن این مورچه همانند مورچه های امروزی است و در طی این مدت طولانی، هیچ گونه تغییری نکرده است.

در شکل زیر تصویری از یک سنجاقک نشان داده شده است. این فسل مربوط به ۱۱۴ میلیون سال پیش است. همانطور که می بینید ساختمان بدن سنجاقک در طی این سالها تغییری نکرده است.



همچنین در شکل زیر بالهای یک سنجاقک که میلیون ها سال پیش می زیسته، با بال یک سنجاقک امروزی مقایسه شده است. همانطور که می بینید هیچ گونه تغییری در این بال ایجاد نشده است.

آیا محیط می تواند تاثیرات گزینشی بر روی جانوران بگذارد؟ چگونه محیط به صورت گزینشی، یک گونه را به گونه های جدید تبدیل می کند اما سایر جانوران که در همان محیط قرار دارند، بدون تغییر باقی می ماندند؟!

منابع:

<http://www.newscientist.com/blogs/shortsharpscience/2011/04/biggest-fossil-spider-found.html>

<http://www.sciencephoto.com/media/121698/enl>

## پیوست ۱۴ ابطال داروینیسیم علت انقراض نسل های بینابینی به صورت گزینشی توسط محیط

محیط به هیچ وجه نمی تواند به صورت گزینشی عمل کرده و فقط نسل های بینابینی را منقرض کند. و از طرف دیگر اگر ایجاد گونه های جدید در اثر سازگاری بیشتر با محیط بوده است، پس چرا همین محیط : نسل های سازگار تر را، آن هم به صورت گزینشی، از بین برده است؟! به عبارات دیگر: آیا محیط چیزی را که خود آفریده ، منقرض می کند و آن هم به صورت گزینشی!!!

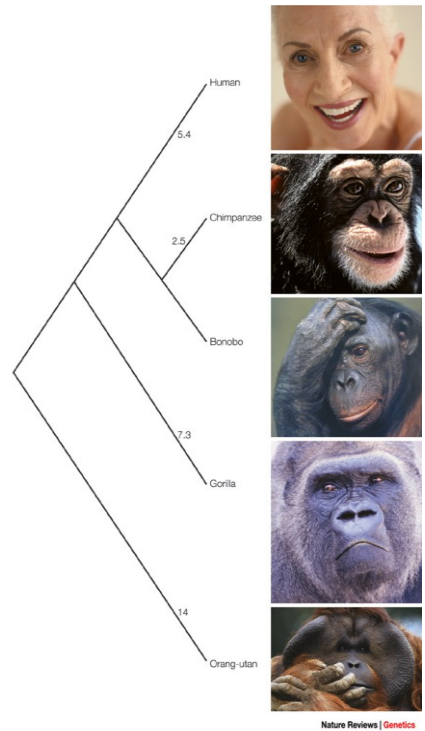
تکامل و تغییر در موجودات برای سازگاری بیشتر بوده است و یا برای انقراض بوده است!!! اگر این تغییر در جهت افزایش سازگاری بیشتر بوده است، پس چرا گونه هایی که در جهت سازگاری بیشتر با محیط از شامپانزه منشعب شده اند از خود شامپانزه قدرت سازگاری کمتری داشته اند؟!!!!  
می پرسیم: چرا گونه ها تغییر کرده اند؟  
می گویند: برای سازگاری با محیط و تحت تاثیر محیط !!!  
می پرسیم: پس چرا منقرض شده اند!!! مگر نه اینکه تحت تاثیر همین محیط، و در جهت سازگاری بیشتر ، تغییر کرده اند !!!

چرا موجوداتی که از شامپانزه باهوش تر بوده اند منقرض شده اند!!! مگر هوش باعث افزایش سازگاری با محیط و بقا نمی شود؟؟؟ پس چرا شامپانزه ای که هوش کمتری داشته اند باقی مانده است و آن موجودات باهوش تر منقرض شده است؟

چرا موجوداتی که از شامپانزه متکامل تر (باهوش تر و ...) بوده اند به صورت گزینشی، منقرض شده اند!!! مگر آن موجودات بینابینی، متکامل تر و سازگار تر با محیط نبوده اند؟! پس چرا شامپانزه ای که نسبت به آنها از تکامل پائین تری برخوردار بوده، باقی مانده است ولی موجودات سازگارتر (باهوش تر و ...)، منقرض شده اند! آن هم به صورت گزینشی؟

چرا تکامل گراها به دنبال فسیل های بینابینی هستند؟ چرا این گونه های و نسل های بینابینی ناپیستی در طبیعت وجود داشته باشند؟

## پیوست ۱۵ ابطال داروینیسیم عدم امکان آمیزش انسان و میمون ! چرا؟!!



نقل قولی از یک پروفیسور تطور گرا:

فرض کنید شما در ساحل اقیانوس هند در جنوب سومالی رو به سمت شمال بایستید و با دست چپ، دست راست مادرتان را بگیرید. به همین شکل مادرتان هم دست مادرش یعنی دست مادربزرگ شما را بگیرد. مادربزرگ شما هم دست مادرش را بگیرید و این زنجیره همینطور به سمت غرب امتداد یابد. این زنجیره راهش را از کرانه اقیانوس هند به سوی بوته زارهای نواحی مرزی کنیا ادامه می‌دهد. فکر می‌کنید چه قدر باید به راهمان ادامه دهیم تا به جد مشترکمان با شامپانزه‌ها برسیم؟ این مسیر به طرز شگفت‌آوری کوتاه است. اگر برای هر شخص یک متر جا در نظر بگیریم، ما در کمتر از پانصد کیلومتری ساحل به جد مشترکمان با شامپانزه‌ها می‌رسیم.

بر طبق سخن شما هر نسلی می‌بایست با نسل قبلی بتواند آمیزش کند، تا امکان ایجاد نسل جدید وجود داشته باشد. و البته که این زنجیره می‌بایست پیوسته و فاقد هرگونه انفصال و جدایی باشد. مطمئناً در انتهای این زنجیره به یک مادر بزرگ مشترک می‌رسیم که از این مادر بزرگ، دو فرزند کاملاً متفاوت بوجود آمده است که نه تنها خودشان بلکه نسل‌های بعد از آنها نیز نمی‌توانند با هم آمیزش کنند!!! اما چطور این مادر بزرگ مشترک، دوکاره (انسان ساز و شامپانزه ساز) شده است و در طی این مدت طولانی ۵.۴ میلیون سال، هیچ

کدام از این مادر بزرگ ها دیگر دوکاره نبوده اند تا شاهد دهها گروه انسان مختلف باشیم که هر گروه تنها بتواند با افراد همان گروه، آمیزش کند!

تطور گرا ها می گویند در ۵.۴ میلیون سال پیش ، انشعابی در نیای مشترک اتفاق می افتد و یکی از این انشعاب ها به شامپانزه امروزی و یکی از آنها به انسان امروزی ختم شده است. مفهوم این سخن این است که اگر ما نسل انسان و شامپانزه را به عقب ببریم به یک نقطه مشترک (نیای مشترک) می رسیم. طبیعتاً می بایست این نقطه مشترک یک عضو (پدر و مادر یا حداقل مادر) باشد. به همین دلیل تطور گراها می گویند انسان و شامپانزه پسر عموهای هم هستند.

وقتی گفته می شود که انسان و شامپانزه دارای نیای مشترک هستند این بدان معنی است که اگر: نسل انسان و نسل شامپانزه را به عقب ببریم نهایتاً این دوشاخه به یک نقطه مشترک (جد مشترک-نیای مشترک) می رسند . که به این نقطه مشترک: " انشعاب بزرگ" می گویند. این نقطه مشترک نهایتاً یک عضو(یا اعضائی) است که می بایست دارای اولاد (progeny) و فرزندان باشد که یکی از این فرزندان به شامپانزه امروزی و فرزند دیگر به انسان امروزی ختم می شود. یعنی نهایتاً انسان و شامپانزه می بایست در این عضو (پدر و مادر (parent) یا حداقل مادر) اشتراک داشته باشند و در این حالت باید بپذیریم که این عضو ، دارای فرزندان است که این فرزندان آنقدر با هم اختلاف ژنتیکی دارند که امکان آمیزش میان آنها و نسل های بعد از آنها وجود ندارد و این موضوعی کاملاً غیر ممکن است.

سوال این است : آیا انسان و شامپانزه می توانند با هم آمیزش بکنند؟ اگر می توانند آمیزش (به صورت آزمایشگاهی یا طبیعی) بکنند، نام این گونه بینابینی چیست؟ اگر نمی توانند آمیزش بکنند دلیل این موضوع چیست؟



مطمئناً تطور گراها نمی توانند دلایل محیطی را عامل این عدم آمیزش بدانند، زیرا در طی این زمان (۵.۴ میلیون سال از نقطه انشعاب (هیچ گونه تغییری در انسان ها بوجود نیامده است. و تمام انسان های روی زمین می توانند با هم آمیزش کنند(گذر زمان و محیط های مختلف)... مثلاً یک ایرانی می تواند با سرخ پوست آمریکایی و یک ژاپنی می تواند با سیاه پوستان و یک اروپایی می تواند با یک مصری آمیزش کند. و دارای فرزند شوند.

در حقیقت تمام انسان های روی زمین که در نقاط مختلف زندگی می کنند به قول تطور گراها، اعضای انشعابی هستند که در ۵.۴ میلیون سال پیش ایجاد شده است. و این انسان ها که در شرایط مختلف محیطی قرار داشته اند و علاوه بر گذر زمان ۵.۴ میلیون سال از نقطه انشعاب، محیط به هیچ وجه نتوانسته است کوچکترین تاثیری بر روی آمیزش بگذارد و اکنون تمام این انسان ها می توانند با هم آمیزش کنند. شامپانزه ها نیز در همان فاصله زمانی و در همان طبیعت و محیط بوده اند و امروزه همه شامپانزه ها می توانند با هم آمیزش کنند و دارای فرزند شوند، لذا محیط در این فاصله زمانی نتوانسته است بر آمیزش شامپانزه ها نیز تغییری ایجاد کند.

بنابراین وقتی انسان و شامپانزه نمی توانند با هم آمیزش کنند و گونه بینابینی را بسازند لذا این عدم آمیزش می بایست در نقطه انشعاب بوجود آمده باشد، یعنی از یک عضو (مادر) دو فرزند کاملاً متفاوت زائیده شود که نه تنها خودشان بلکه نسل های بعد از آن ها هم نتوانند با هم آمیزش کنند که این موضوعی کاملاً غیر ممکن است.

اگر عامل محیطی باعث این تغییر نیست و این تغییر در نقطه انشعاب بوجود آمده است. این موضوع چگونه امکان پذیر است که از یک مادر دو فرزند (نسل انسان و نسل شامپانزه) بوجود بیاید که نه تنها این فرزندان نمی توانند با هم آمیزش کنند بلکه امکان آمیزش نسل های بعدی هم وجود نداشته باشد. آیا امکان پذیر است که از یک عضو (مادر) ، دو فرزند متفاوت بوجود بیاید؟ و چرا این اتفاق فقط و فقط یک بار اتفاق افتاده است. چرا انسان و شامپانزه مانند جدشان (نیای مشترک) دوکاره (انسان ساز و شامپانزه ساز) نبوده اند. چرا نباید این انشعاب بارها و بارها و در نقاط مختلف کره زمین اتفاق بیفتد تا ما شاهد وجود گونه های بینابینی و ده ها گروه انسان مختلف باشیم. چرا این اتفاق فقط و فقط یک بار افتاده است؟

## پیوست ۱۶ ابطال داروینیسیم انشعابی که فقط یک بار اتفاق افتاد

چرا انشعاب از نیای مشترک در ۵.۴ میلیون سال پیش اتفاق می افتد و دیگر این انشعاب اتفاق نمی افتد. آیا نباید این انشعاب ها و جدا شدن ها به تدریج و در فواصل زمانی مختلف در شامپانزه و انسان اتفاق بیفتند!!! به این معنی که انسان و شامپانزه همانند جد مشترکشان که دوکاره (انسان ساز و شامپانزه ساز!!!) بوده ، آنها نیز دوکاره از آب در بیایند و نوع های مختلف از انسان بوجود بیاید؟!!

آنچه تعجب آور است این است که تطور گراها بدون اینکه به این موضوع توجه بکنند ادعا می کنند که این اتفاق تنها و تنها یک بار اتفاق افتاده است. اما یک قانون می بایست تکرار پذیر باشد . آیا ما می توانیم منکر قانون جاذبه شوم؟ خیر .. زیرا این قانون در همه جا قابل مشاهده است و تکرار پذیر است و به اصطلاح تاریخ مصرف ندارد .اما تطور گراها می خواهند ما قانونی را باور کنیم که فقط و فقط یک بار اتفاق افتاده و دیگر تکرار نشده است. اگر امروز گونه های مختلفی از انسان وجود داشت، می شد باور کرد که این انشعاب بارها و بارها اتفاق افتاده است .

چرا تطور گراها بدنبال فسیل نسل های بینابینی هستند؟ آیا این خود نشان نمی دهد که این انشعاب فقط و فقط یک بار اتفاق افتاده است! چرا ما نیاپستی شاهد وجود گونه های بینابینی در طبیعت باشیم؟

چرا شامپانزه ها نیاستی همانند جدشان که شاخه ای از آن منشعب شده است و به انسان امروزی ختم شده است. بازهم در نقاط مختلف زمین و در فواصل زمانی مختلف شاخه هایی از آنها منشعب شود تا ما شاهد وجود گونه های بینابینی باشیم و نیازی نباشد که بدنبال فسیل بگردیم.

در حقیقت یک قانون می بایست ، تکرار پذیر باشد و تاریخ مصرف نداشته باشد اما گویا تطور، قانونی است که فقط یک بار اتفاق افتاده است.

چرا تطور گراها بدنبال فسیل ها هستند؟! با توجه به تکراری بودن این فرایند، آنها می توانند گونه های بینابینی را در طبیعت پیدا کنند، و نیازی نیست که خودشان را برای پیدا کردن فسیل ها به زحمت بیندازند. چرا که به طور مداوم این انشعاب در فواصل زمانی متفاوت در حال تکرار بوده است. به عبارت ساده تر شامپانزه ها در فواصل زمانی صد ها ساله نسبت به هم، همانند نیای مشترکشان انشعاب پیدا کرده و لذا در هر عصری انواع گونه های بینابینی می بایست وجود داشته باشند. آیا ما در طبیعت گونه های بینابینی را می بینیم؟!

### پیوست ۱۷ ابطال داروینیسیم تطور در مقیاس میکرونی

امروزه بشر به پیشرفت های بسیار بزرگی رسیده است. سوالی که وجود دارد این است که : آیا نیاستی تطور در مقیاس های بسیار کوچک قابل مشاهده و اندازه گیری باشد؟ آیا با پیشرفت هایی که در علم صورت گرفته است نمی توان تغییرات ژنتیکی کوچک در گونه ها را به ثبت رساند؟! آیا تطور گراها تاکنون توانسته اند، تغییرات بسیار کوچک در یک گونه را که علامت و نشانه ای برای تبدیل شدن به گونه دیگر باشد، به ثبت برسانند؟! !!!

آنچه سوال برانگیز است این است که با پیشرفت های صورت گرفته، انتظار می رود که تغییرات کوچک در یک گونه قابل اندازه گیری و ثبت شدن باشد. یعنی این فرایند تبدیل شدن از یک گونه به گونه دیگر در مقیاس میکرونی قابل اندازه گیری باشد تا تطور گراها بتوانند نمونه ای عملی برای ادعایشان داشته باشند!!! آیا نیاستی از بین میلیون گونه موجود حداقل یک گونه، علائم و نشانه هایی از تبدیل شدن به گونه دیگر را در مقیاس میکرونی (micro evolution) داشته باشد؟! و نشان دهنده ایجاد یک تغییرات بزرگ (macro evolution) در یک گونه و تبدیل شدن آن به گونه دیگر باشد.

در کره زمین میلیون ها گونه مختلف وجود دارد. با توجه به اینکه تطور مختص به یک گونه خاص نمی باشد و از طرف دیگر تطور مربوط به زمان خاصی نیز نمی باشد لذا طبیعتا می بایست در هر مقطع زمانی ، شاهد نشانه هایی از فرایند تطور در یکی از گونه ها باشیم. آیا تطور گراها توانسته اند نشانه ای هرچند کوچک از تغییرات در یکی از این میلیون گونه، را پیدا کنند. به عبارت دیگر در یکی از میلیارد عضو از میلیون گونه مختلف، نشانه هایی از ایجاد تغییرات بسیار کوچک و تبدیل شدن از یک گونه به گونه دیگر را به ثبت برسانند!!!

در حقیقت وجود میلیون ها گونه مختلف، احتمال در حال وقوع بودن تطور را در یکی از گونه افزایش می دهد!! لذا اگر بر اساس قانون احتمالات بخواهیم در نظر بگیریم، در هر مقطعی از زمان می بایست شاهد وجود گونه های بینابینی باشیم!!! مثلاً: شامپانزه هایی که انگشت شست آنها در حال جابجا شدن است و قوسی کف پا در حال ایجاد شدن است. و خرس هایی که در حال تبدیل شدن به گونه هایی شبیه به وال هستند و .....

مغلطه ای که تطور گراها به عنوان دستاویزی برای خود استفاده می کنند: زمان است. به این معنی که می گویند: میلیون ها زمان لازم است که یک گونه به گونه دیگر تبدیل شود. اما وقتی صحبت از میلیون ها گونه مختلف است طبیعتاً در هر مقطعی از زمان می بایست شاهد نشانه هایی (هرچند کوچک) در یکی از گونه ها برای تبدیل شدن به گونه دیگر باشیم. آیا در این مقطع زمانی حتی یک گونه از میلیون گونه مختلف، در حال تطور نیست تا بتوانید نشانه هایی از آن را به ثبت برسانند!

خلقت گراها، تغییرات میکرونی را قبول دارند. مثلاً تغییراتی که می تواند در منقار یک پرنده ایجاد شود. اما آیا تا کنون تغییرات میکرونی که نشان بدهد یک گونه در حال تبدیل شدن به گونه دیگر است مشاهده شده است؟

## پیوست ۱۸ ابطال داروینیسیم فسیلهای میان دوره ای

دوره کامبرین نقش اساسی و مهمی در تاریخ حیات بر روی زمین ایفا می کند. زمانی که اغلب گروههای بزرگ جانوران اولیه در قالب فسیل ظاهر شدند. این حادثه گاهی (انفجار کامبرین) نامیده می شود به دلیل اینکه زمان کمی برای ایجاد آن طی شده است. در ابتدا تصور می شد که سنگهای این دوره حاوی اولین و قدیمی ترین فسیلهای جانوری است.

داروین ریشه نوعها را چنین بیان کرده است: اگر تئوریم درست باشد، تعداد بیشماری از نوعهای گذر میانی که رابطه میانی نوعها میباشند حتماً میبایستی زندگی کرده باشند و دلایل زیستن آنها را هم فقط از میان فسیلها میتوان یافت.

فسیلهای یافته شده از صخره های کامبرین مربوط به بی مهرگان ساختار پیچیده ای مانند حلزونها تریلوبیت اسفنجها، کرمها، شقایق دریایی، ستاره دریایی و غیره می باشد. جالب اینجاست که تمام این نوعهای مختلف از یکدیگر در آن واحد و بدون اینکه هیچ اجداد مشترکی داشته باشند پدیدار شده اند. بخاطر همین این اتفاق از آن به عنوان انفجار کامبرین یاد می شود.

چطور ممکن است که دنیا در آن واحد مملو از گروههای خیلی متفاوت موجودات زنده شده، و با داشتن ساختارهای خیلی متفاوت بدون اینکه هیچ جد مشترکی داشته باشند بوجود آمده اند؟



این سوالی است که تطور گرایان تا کنون نتوانسته اند به آن جوابی بدهند. یکی از پشتیبانان فلسفهٔ تطور در سطح جهان زیست شناس انگلیسی بنام ریچارد داوکینس، در ارتباط با این حقیقت که تزه‌ای او را طرد و رد می‌کند چنین می‌گوید ... قشرهای کامبرین، کهنترین قشرهایی که در آن گروه‌های اصلی بی‌مهرگان را یافته ایم می‌باشد. اینها علاوه بر اولین بار پدیدار شدنشان، خیلی تطور یافته بودند. انگار بدون داشتن گذشتهٔ تطور، به همان صورت، مثل اینکه همانجا وجود آمده‌اند. البته این پدیدار شدن آنی، کسانیرا که به آفرینش اعتقاد دارند را بسیار ممنون می‌سازد



	<p><b>HERRING</b>          Period: Eocene          Age: 54-37 million years</p>		<p><b>SEA URCHIN</b>          Period: Carboniferous          Age: 295 million years</p>
	<p><b>SEQUOIA LEAF</b>          Period: Eocene          Age: 50 million years</p>		<p><b>WEEVIL</b>          Period: Oligocene          Age: 25 million years</p>
	<p><b>SUN FISH</b>          Period: Eocene          Age: 54 - 37 million years</p>		<p><b>JUVENILE RABBIT</b>          Period: Oligocene          Age: 30 million years</p>
	<p><b>TURTLE</b>          Period: Cretaceous          Age: 95 million years</p>		<p><b>POPLAR LEAF</b>          Period: Eocene          Age: 54-37 million years</p>



در دوران کامبرین پدیدار شدن آنی تریلوبیتها، که دارای ساختار بسیار پیچیده چشمی هستند. بسیار تعجب آور است. این چشم با دارا بودن شبکه چشم مرکب که از صدها تکه بوجود آمده و دارای سیستم جفت عدسی می باشد، فقط توسط یک مهندس اپتیک خوب تعلیم یافته و با استعداد می تواند گسترش داده شود.

## پیوست ۱۹ ابطال داروینیسیم بررسی صحت وسایل دست ساز و جاپاهای قدیمی!

### بررسی صحت وسایل دست ساز و جاپاهای قدیمی!

هر چند جاپاها و وسایل دست ساز قدیمی فراوان نظریه ارائه شده را بیشتر تائید می کند اما در زیر فقط به بررسی تعدادی از این جاپاها می پردازیم. طبیعتاً صحت همین جاپاها و وسایل، برای تائید نظریه ارائه شده و همچنین رد نظریه تطور داروینی کفایت می کند.



Very Large Foot Print in Solid Granite- rugged mountain in the Cleveland National Forest.

جا پای بزرگ انسان با قدمت بسیار بالا بر روی یک سنگ گرانیتی (قاره آمریکا)



### human and dinosaur foot print -Paluxy River in Glen Rose Texas

جاپاهای و وسایل قدیمی یافته شده از اهمیت بسیار زیادی برخوردار هستند. طبیعتاً تصور گراها به انکار این جاپاها خواهند پرداخت. البته تعداد این جاپاها به اندازه ای زیاد می باشد که نمی توانند تمام آنها را تقلبی بدانند. مثلاً در یکی از سایت های تطور گرا، به رد قدمت جاپاهای پیدا شده در جلن روز تگزاس (تصویر فوق) پرداخته شده است. و قدمت این جاپاها را بجای ۱۵۰-۱۲۰ میلیون سال، فقط ۳.۷ میلیون سال و هم قدمت لوسی در لاتولی می داند.

There are of course several fully **accepted cases of fossilised human footprints** but they all date from before Mary Leaky's discovery of the '**Lucy**' footprint in **Laetoli**, which is estimated at ۳.۷ million years old. This is currently the oldest unrefuted humanoid footprint on record. All other footprint from rock strata from before this date are considered hoaxes or coincidences. The following examples are a selection of accredited reports of human footprints (*remains*) in strata older than **۳.۷million years**.

در متن فوق نویسنده، صحت جاپاها را درست می داند اما قدمت آن را تنها ۳.۷ میلیون سال پیش می داند اما نکته مهم این است که اکثر جاپاهای پیدا شده در آمریکا می باشند. و تصور گاهها سفر انسان به این قاره را در حدود ۳۰ هزار سال پیش و آن هم در زمان عصر یخبندان می دانند. حال اگر قدمت این جاپاها را بجای ۱۵۰

میلیون سال فقط ۳.۷ میلیون سال پیش فرض کنیم. مشکلی که برای تطور گراها بوجود می آید این است که چگونه ممکن است که انسانها در ۳.۷ میلیون سال پیش در قاره آمریکا باشند؟! از طرف دیگر، در کنار جا پای پیدا شده جا پای یک دایناسور وجود دارد و این در حالی است که دایناسورها ۶۵ میلیون سال پیش منقرض شده اند. این تناقض را چگونه می توان پاسخ گفت؟

چگونه ممکن است در ۳.۷ میلیون سال پیش و زمانی که قاره آمریکا از آسیا جدا بوده، انسان ها توانسته اند به این قاره سفر کنند؟ آیا در ۳.۷ میلیون سال پیش نیز یخبندان بوده است؟! پس ادعای تطور گراها مبنی بر انتقال انسان ها از تنگه برینگ در ۳۰ هزار سال پیش و در عصر یخبندان چه می شود؟!

جالب است بدانید که این جاپا بر روی سنگی مربوط به دوره مزوزئیک می باشد. دوران مزوزئیک مربوط به ۶۵ تا ۲۵۰ میلیون سال پیش می باشد. در شکل زیر می توانید تصویر همان جاپا را از نمای دیگر ببینید:

در حقیقت بر اساس نظریه ارائه شده، انسان ها بسیار قبل از طوفان نوح در ۶۵ میلیون سال پیش نیز در قاره آمریکا بوده اند و تمام آنها و دایناسورها در انقراض عظیم کرتاسه (طوفان نوح) نابود شده اند و پس از این طوفان، انسان ها و حیوانات در ۶۵.۵ میلیون سال پیش و پس از پیاده شده از کشتی نوح، در طی هزاران سال جمعیتشان به تدریج زیاد شده است و زمانی که آسیا و آمریکای شمالی به هم وصل بوده اند توانسته اند وارد قاره آمریکا شوند.

در شکل زیر تصویر آقای تیلور (taylor) که این جاپاها را پیدا کرده است دیده می شود، جالب است بدانید که این جاپاها پس از یک باران شدید پیدا شده است. توجه داشته باشید که کشف جاپاهایی با این قدمت حتی برای خلقت گراهایی که طوفان نوح را در ۴۵۰۰ سال پیش و حضور حضرت آدم بر روی زمین را نهایتاً ۱۰ هزار سال پیش می دانند، خوشایند نمی باشد



این جاپاها پس از یک بارندگی شدید نمایان شدند. طبیعتاً پنهان سازی این اسناد و جاپاها و فسیل ها، با افزایش دانشمندان و محققین خلقت گرا، در آینده کمتر به وقوع خواهد پیوست. و باید منتظر پیداشدن اسناد و مدارک بیشتری در آینده باشیم. هر چند همین مدارک نیز برای تأیید نظریه ارائه شده کافی می باشد.

### پیوست ۲۰ ابطال داروینیسیم پرواز برای چه؟

تطور گراها می گویند: خزندگان بزرگ خیلی زود از بین رفتند و برخی از آن ها کوشیدند که به پرواز درآیند ( شاید به علت فرار از دست رقیبان بزرگ ) . سپس خزندگانی پیدا شدند که می توانستند به یاری پر و بال، پرواز کنند . این جانوران به پرنندگان امروزی تبدیل شدند.

اما حشرات اولین موجوداتی بوده اند که بال داشته اند. بهر حال باید تطور گراها دلیلی برای پرواز پیدا کنند :

۱- چیزی در آسمان بوده است و این جانورانی که روزگاری در زمین بوده اند می خواسته اند به چیزی که در آسمان وجود دارد برسند... ( اما در لحظه شروع هنوز چیزی در آسمان نیست که بخواهند به آن برسند... حشرات برای چه بال در آوردند و می خواستند که به چه برسند؟! )

۲- از دست چیزی که در زمین بوده است به اصطلاح فرار می کرده اند... مثلاً مارمولکی برای فرار از دشمنش بال در می آورد و شروع به پرواز می کند... اما آیا این تعقیب و گریز در میان جانوران، زمان مشخصی دارد؟! اما سوالات زیر بوجود می آید :

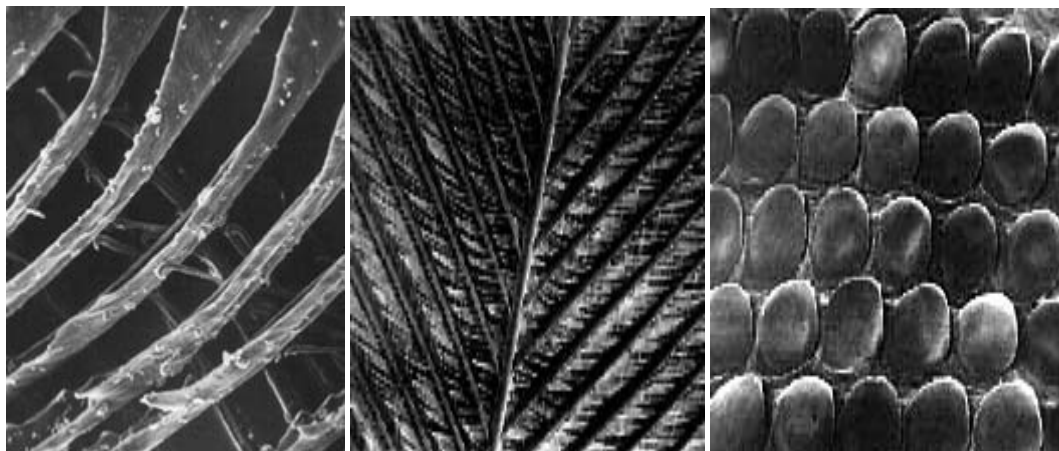
۱- آیا نیاز باعث ایجاد عضو جدید می شود؟!

۲- آیا نیاز و آن هم نیاز حیاتی، به یک جاندار فرصت تغییرات را در دوران حیاتش می دهد؟ آیا امکان انتقال این تغییرات به فرزند وجود دارد و یا قبل از اینکه زادولد کند آن نیاز حیاتی ناپودش می کند؟

۳- آیا جهش می تواند یک عضو جدید ایجاد کند؟ (میلیاردها انسان وجود دارد آیا انسان بال دار دیده اید؟ به طور کلی تر ... آیا انسانی که عضو جدیدی داشته باشد دیده اید؟ ... آیا میلیاردها انسان، احتمال وقوع را نباید افزایش بدهد؟)

۴- آیا فرار از رقیبان و دشمنان ، چیزی است که محدوده زمانی مشخصی داشته باشد؟!

۵- بعد از اینکه پرندهگان و حشرات در آسمان پرواز کردند... طبیعتا سایر جانوران از آن زمان می بایست دلیل بیشتری برای پرواز داشته باشند تا بتوانند آنها را شکار بکنند... پس لذا جانوران زیادی در خشکی (در طی این فاصله زمانی) می بایست در حال تلاش برای پرواز باشند. آیا مارمولکی که بال در آورده باشد در طبیعت وجود دارد؟ چرا هیچ جانوری دیگر در حال تلاش برای رفتن به آسمان نیست؟



پر پرندهگان بزرگترین مشکل دارونیسم ها می باشد. چرا و چگونه پر پرندهگان بوجود آمد؟!



آیا مکانیزم پرواز به این سادگی است؟! پرواز در آسمان یک مکانیزم بسیار پیچیده است که نیازمند یک طراح بینهایت هوشمند می باشد.

اینکه پاهای جلوی خزندگان چطور در نتیجه موتاسیون تبدیل به بال میشود از سوالاتی است که تا کنون اصلاً توضیحی نداشته است. غیر از این فقط داشتن بال برای موجودات خشکی که به پرندگان تبدیل شوند کافی نمیباشد. بعنوان مثال ساختار استخوانی پرندگان خیلی سبکتر از ساختار استخوانی موجودات خشکی میباشد ششهایش خیلی متفاوت چه از نظر کارکرد و چه از نظر ساختار می باشد. ساختار اسکلتی و ماهیچه ای متفاوتی دارند و سیستمهای گردش خون و قلب بسیار تخصص یافته دارند. این مکانیزمها یواش یواش یکجا جمع نمیشوند بنابراین تئوری تبدیل موجودات خشکی به پرندگان چیزی جز سفسسته نمی باشد.

ششهایی مخصوص پرندگان:



ششهای پرنندگان دارای ساختاری کاملا متفاوت با خزندگان و پستانداران می باشد. ششها در پرنندگان دارای ساختار " flow-through " می باشد اما در خزندگان ساختار ششها به صورت " in-out " می باشد .

ششهای پرنندگان به صورتی می باشد که هوا از یک طرف وارد و از طرف دیگر خارج می شود. یعنی مجرای ورودی و خروجی متفاوت می باشد.

اما در خزندگان و پستانداران، ششها به گونه ای است که از همان مجرای که هوا وارد ششها می شود از همان مجرا نیز خارج می شود . یعنی مجرای ورودی و خروجی یکسان می باشد

مکانیزم تنفس در پرنندگان کاملا متفاوت با خزندگان و پستانداران است. یک پرنده کوچک می تواند در دقیقه نزدیک ۲۵۰ بار تنفس کند . تا عمل اکسیژن رسانی به بافت های بدن در حین پرواز و در نتیجه مصرف زیاد انرژی تامین شود .

آیا تا کنون مرغ یا خروس یا شتر مرغی را دیده اید که بتواند پرواز کند. تطور گراها می توانند با به پرواز در آوردن یک مرغ نظریه خود را ثابت کنند:

آیا نباید یکی از این جوجه مرغ ها، در اثر جهش شرایط لازم برای پرواز را داشته باشد؟! چرا از بین این همه جوجه حتی یکی هم نمی تواند پرواز کند؟

منابع:

<http://creation.com/the-evolution-of-feathers-a-major-problem-for-darwinism>

<http://creation.com/fancy-flying-from-advanced-aeronauti>

## پیوست ۲۱ ابطال داروینیسم افزایش سه برابری مغز

فعلا در این قسمت تنها ابعاد مغز و جمجمه و اختلاف آن در شامپانزه و انسان را مورد بررسی قرار می دهیم و بعدا تفاوت های ساختاری آن را مورد توجه قرار خواهیم داد و خواهیم گفت که ایجاد این تفاوت های ساختاری با گذر زمان غیر ممکن است.

مغز و جمجمه انسان بیش از سه برابر جمجمه و مغز شامپانزه می باشد؟ تطور گراها چگونه می خواهند بزرگ شدن مغز را توجیه کنند؟!

اما چه چیزی باعث این افزایش شده است؟ تطور گراها می گویند که: استفاده از مغز باعث افزایش حجم جمجمه و مغز شده است. یعنی همان داستان استفاده از یک عضو و بزرگ تر شدن آن و در نتیجه به ارث رسیدن آن به فرزندان.... یعنی با استفاده بیشتر از مغز، جمجمه و مغز در حد میکرون بزرگ تر شده است و این به فرزندان منتقل شده است و در طی میلیون ها سال مغز انسان سه برابر مغز شامپانزه و نیای مشترکش شده است....

همانطور که قبلا گفته شد اگر امکان به ارث رسیدن صفات اکتسابی بود طبیعتا با آن همه فشاری که به قوس کف پای انسان وارد می شود اگر این قوس تنها به میزان یک میکرون (مقدار بسیار بسیار ناچیز) کم می شد و این به فرزندان منتقل می شود... طبیعتا در طی ۵.۴ میلیون سال، می بایست این قوسی از بین می رفت!... چگونه است که این قوسی از بین نمی رود اما جمجمه همچون یک بادکنک بزرگ می شود و به ابعادی در حدود سه برابر ابعاد شامپانزه می رسد؟! آیا جنس ضعیفی چون مغز می تواند جنس سختی همچون جمجمه را بزرگ کند ولی در طی همین فاصله زمانی، آن همه فشاری که به پای انسان وارد می شود نمی تواند که قوسی کف پای انسان را از بین ببرد؟!!

الف) عواملی که افزایش اندازه جمجمه را ناشی از بزرگ تر شدن مغز می دانند. هرچند این عوامل به صورت ها و دلایل ظاهرا متفاوتی بیان می شوند اما تمام آنها به نوعی بزرگ تر شدن جمجمه را ناشی از بزرگ تر شدن مغز می دانند. مانند:

- ۱- ابزار از جمله دلایل رشد مغز ما بوده است.
- ۲- بیشترین رشد مغز در نواحی پرجمعیت اتفاق افتاده که موید نقش رقابت اجتماعی در این موضوع می باشد.
- ۳- تغذیه و استفاده از موجودات دریایی و مصرف گوشت
- ۴- کشف آتش و پختن غذا و لذا انرژی کمتری صرف گوارش شده است و لذا انرژی بیشتری جهت تفکر صرف شده است و لذا مغز بزرگ شده است.

نکته بسیار جالب این است که تمامی این دلایل به نوعی می خواهند بگویند که مغز بزرگ شده و در نتیجه با بزرگتر شدن مغز، جمجمه نیز بزرگ تر شده است. اما معلوم نیست که این جسم نرم چگونه می خواهد باعث بزرگ تر شدن جمجمه شود. چگونه است که جنس ضعیفی چون مغز باعث افزایش حجم جمجمه همچون یک بادکنک می شود ولی در طی همین سال ها (۵.۴ میلیون سال) با آن همه فشاری که به قوس کف پا وارد می شود قوسی کف پای انسان از بین نمی رود!!! این تناقض را چگونه می توان پاسخ داد؟

از طرف دیگر: آیا جانوران دیگر گوشت و موجودات دریایی نمی خورند؟ پس چرا به مرور مغز آن ها بزرگ تر نشده است؟ ثانیاً تغذیه نهایتاً می بایست مغز را بزرگ تر کند که همان اشکال قبلی اتفاق می افتد؟ دوستان عزیز دقت کنند که صحبت از افزایش همگون و یکنواخت تمام اعضای بدن نیست... بلکه صحبت این است که چرا ابعاد مجمله نسبت به ابعاد بدن در انسان سه برابر شامپانزه است... در حقیقت تغذیه به طور کلی می بایست به مرور باعث بزرگتر شدن کلی شود و نه اینکه به صورت اختصاصی فقط مجمله را نسبت به بدن بزرگ کند.

ب) در انتخاب جنسی، زن ها مردهای باهوش تر را ترجیح داده اند؛ و به این دلیل پیشرفت مغز به طور دیوانه واری به سمت بزرگ شدن رفته است.

چرا تنها و تنها شاخه ای از نیای مشترک که قرار است به انسان امروزی ختم شود چنین گزینشی را انجام داده است؟ چرا شامپانزه خانم ها ، شامپانزه های باهوش تر را ترجیح نداده اند؟ اما آیا ابعاد مغز الزاماً به معنی هوش بیشتر است؟ فعلاً ما در این قسمت پرسیده ایم که چرا مغز انسان سه برابر مغز شامپانزه است؟ از طرف دیگر پژوهشگران تاکید می کنند ارتباط خاصی میان میزان توانایی مغزی انسان با حجم یا وزن آن وجود ندارد. همانگونه که مطالعه انجام شده روی مغز آلبرت اینشتین نشان می دهد ابعاد و وزن مغز او کمتر از حد متوسط بوده است. نکته بسیار مهم: تغییر در نسبت اندازه و ابعاد مغز به ابعاد بدن می باشد. و این یعنی عضوی از بدن به صورت اختصاصی بزرگ تر شده است. در صورتی که در فرایند گزینش جنسی، طبیعتاً فرد با مغز و مجمله بزرگ تر می بایست هیكل بزرگتر هم داشته باشد . سوال این است: که چرا این نسبت به هم خورده است؟) \_ در این قسمت فقط و فقط به بررسی علت افزایش ابعاد مغز می پردازیم و در آینده خواهیم گفت که چگونه مغز انسان دارای چنین قابلیت هایی است که او را به اشرف مخلوقات تبدیل کرده است و آیا این همه ایجاد اختلاف در بین دو گونه متفاوت که دارای نیای مشترک باشند امکان پذیر است!!

پیوست ۲۲ ابطال داروینیسیم از دریا به خشکی



این ماهی به نام کونلاکانت (coelacanth) توسط تطور گراها به عنوان حلقه گمشده بین ماهیان و دوزیستان معرفی می شود. تطور گراها می گویند: روزی این ماهی تصمیم می گیرد که در خشکی با باله های خود راه برود و تبدیل به یک دوزیست می شود.

در سال ۱۹۳۸ این ماهی در ماداگاسکار دقیقا همانند فسیل های باقی مانده از آن پیدا شد. و مشخص گردید که این ماهی از باله های منحصر به فرد خود برای حرکت عمودی در دریاهایی با عمق بالا (همچون اقیانوس هند) استفاده می کند، نه به عنوان وسیله ای برای راه رفتن بر روی خشکی.

همچنین امروزه تعداد زیادی از این ماهی ها در اقیانوس هند زندگی می کنند و جالب است که در طی ۴۰۰ میلیون سال، جهش یا انتخاب طبیعی به هیچ وجه نتوانسته است کوچکترین تغییری در این ماهی ها ایجاد کند و ساختمان بدن آن ها دقیقا مشابه فسیل های بدست آمده از آنها می باشد.



بنا به سناریوی تطور گرایان، ماهیان ابتدا به موجودات دوزیستی تطور پیدا کرده اند. اما همچنان که شما نیز گمان می کنید هیچ دلیلی که این سناریو را اثبات کند وجود ندارد. حتی یک فسیل که چنین چیزی را نشان دهد پیدا نشده است. نویسنده کتاب تطور و

فسیل‌شناسی مهره‌داران، تطور گرای معروف روبرت ل. کارول این حقیقت را " که ما دارای فرمهای فسیلی گذرمیانی ماهیان و دوزیستان نمی‌باشیم" بدون خواست خودش هم که باشد مطرح می‌کند. فسیل‌شنان تصور گرا بنام کولبرت و مورالس در مورد قریب‌ها و سمندرهای سسیلینها که سه گروه دوزیستی می‌باشند این تفسیر را می‌کنند: تنها دلیلی بر اینکه موجودات دوزیستی دوران پالئوویک صاحب جدّ مشترک هستند نمی‌باشند. از قدیمیترین قورباغه‌ها، سمندرهای و سیلینهای شناخته شده هیچ فرقی از نمونه‌های زیستی امروز ندارد و خیلی متشابه هستند. اما ۵۰ سال قبل از این به موجودیت فسیلی میان ماهی و دوزیستی باور داشتند. یک فسیل ماهی که سنّ تقریبی آن ۴۱۰ میلیون سال برآورد شده و نامش را کوئلاکانت گذاشته‌اند در خیلی از منابع تصور گرایان قطعاً بفرم یک گذرمیانی معرّض می‌شد. تصور گرایان کوئلاکانت را دارای یک ریهٔ ابتدائی ساده، یک مغز تطور یافته، دارای یک سیستم گردش خون و سیستم هضمی آماده به خشکی در آمدن، حتّی دارای یک سیستم راه رفتن ابتدائی که فرم گذرمیانی می‌باشد ادّعا می‌کردند. این تفسیرها، بدون تردید تا پایان دوران ۱۹۳۰ در میان اهل علم مورد قبول بود. فقط در ۲۲ دسامبر ۱۹۳۸ یک کشف جالبی در اقیانوس هند انجام شد. یک مورد از خانوادهٔ کوئلاکانت که بعنوان یک فرم گذرمیانی معرّفی شده بود و ۷۰ میلیون سال پیش نسلش منقرض شده بود بطور زنده از اقیانوس بدست آمده بود! بدون تردید یک چنین کشفی از نظر تصور گرایان تأثیر شک‌آوری داشت. فسیل‌شناس تصور گرا بنام ژ. ب. اسمیت گفته بود: " اگر با دایناسور روبرو می‌شدم اینقدر تعجّب نمی‌کردم "

یک راهکار ساده و عملی برای تصور گراها وجود دارد. در حقیقت با توجه به اینکه این ماهی در دسترس می‌باشد لذا تصور گراها می‌توانند بررسی کنند که آیا این ماهی می‌تواند در خشکی زنده بماند و برای این کار کافی است به طور عملی این موضوع را بررسی کرده و نتایج آزمایش خود را منتشر کنند.

البته شاید تصور گراها می‌دانند که این ماهی خارج از آب زنده نخواهد ماند!

منابع:

<http://www.hallethethomemaker.com/۲۰۱۱/۰۳/creation-lazarus-taxa-come-forth>

## پیوست ۲۳ ابطال داروینیسیم کریستف کلمب و کشف قاره آمریکا و تطور!

کریستوف کلمب (۱۴۵۱-۱۵۰۶) سوداگر و دریانورد اهل جنوا در ایتالیا بود که بر حسب اتفاق قاره آمریکا را کشف کرد. او که از طرف پادشاهی کاستیل (بخشی از اسپانیا) مأموریت داشت تا راهی از سمت غرب به سوی هندوستان بیابد، در سال ۱۴۹۲ میلادی با سه کشتی از عرض اقیانوس اطلس گذشت اما به جای آسیا به آمریکا رسید. کلمب هرگز ندانست که قاره‌ای ناشناخته را کشف کرده است.

در عصر کلمب، اروپاییان برای سفر به هند (منظور از هند آسیای جنوبی و شرقی بود) راهی نداشتند جز حرکت به سمت جنوب، دور زدن قاره آفریقا از کنار دماغه امید نیک و رفتن به طرف شرق در طول اقیانوس هند، در دهه ۱۴۸۰ میلادی، کلمب نیز خیال سفر به هند را در سر داشت ولی نه از طریق معمول. او می‌خواست با حرکت مستقیم از اروپا به سوی غرب و عبور از دریای محیط (اقیانوس اطلس) به آسیا برسد. از نظر دیگران نقشه جسورانه کلمب نپذیرفتنی و بی‌فایده بود و او ناچار شد برای یافتن پشتیبانانی در میان قدرتمندان و افراد صاحب نفوذ کوشش زیادی به کار برد. برخی معتقدند که علت این استقبال سرد، اعتقاد اروپایی‌ها به تخت بودن کره زمین بود.

کلمب در آغاز در سال ۱۴۸۵ میلادی طرح خود را به دربار پرتغال ارائه داد و پیشنهاد کرد که زیر پرچم این کشور در جزایر هند به اکتشاف بپردازد اما کارشناسان پادشاه پس از بررسی به این نتیجه رسیدند که خط سیر سفر بسیار طولانی‌تر از آن چیزی است که کلمب ادعا می‌کند (امروز می‌دانیم که مسافت واقعی حتی از برآورد پرتغالی‌ها نیز درازتر بود) و درخواست او پذیرفته نشد. احتمالاً طمع زیاد و توقعات مالی نامعقول کلمب هم در رد تقاضایش بی‌تأثیر نبود.

سرانجام در غروب سوم اوت سال ۱۴۹۲ میلادی سه کشتی سانتاماریا، نینیا و پینتا همراه با نود نفر خدمه به فرماندهی کلمب از بندر پالوس به راه افتادند و پس از توقفی کوتاه در جزایر قناری (آفریقا) رهسپار دل اقیانوس شدند.

در آغاز اوضاع خوب بود و ملوانان کاملاً از کلمب فرمان می‌بردند ولی پس از چند روز که ساحل در زیر خط افق ناپدید شد، بتدریج دچار ترس و وحشت شدند. تا آن زمان تمام کشتی‌هایی که در اقیانوس اطلس سفر می‌کردند یکی از دو مسیر شمالی یا جنوبی را در پیش می‌گرفتند و همواره کرانه‌های اروپا یا آفریقا در نزدیکی‌شان بود. اما اکنون آنها در حال رفتن به بخش‌های ناشناخته مرکزی بودند؛ جایی که به عقیده عوام پر از هیولاهای هولناک بود و طوفان‌های شدید راه کشتی‌ها را می‌بست. کلمب از ناراضی‌تی زیردستانش آگاه بود. گفته‌اند وی یک دفتر رخداندگاری روزانه جعلی ترتیب داده بود که فواصل را کوتاه‌تر از مقدار واقعیشان در آن ثبت می‌کرد تا افراد نفهمند که چه مقدار پیش رفته‌اند و از هراسشان کاسته شود. این داستان به احتمال زیاد واقعیت ندارد. با حضور ناخدهای دیگر و افسران و سکان‌داران با تجربه در ناوگان، کلمب هرگز نمی‌توانست با چنین ترفندی دیگران بفریبد.

مسافرت پنج هفته به طول انجامید. در این مدت ملوانان وحشتزده بارها بر فرماندهشان شوریدند و حتی خواستند او را سربه‌نیست کنند و کشتی‌ها را به اسپانیا بازگردانند. اما هر بار کلمب با وعده یا تهدید آرامش را برقرار می‌ساخت.

در بیستم سپتامبر با مشاهده دسته‌ای پرنده که از شرق می‌آمدند این امید در ایشان قوت گرفت که خشکی در آن حوالی است. بالاخره در یازده اکتبر دیده‌بانان وجود یک خشکی را در روبرو اعلام کردند؛ فردای آن روز، ۱۲

اکتوبر ۱۴۹۲ میلادی و بر اساس تقویم یهودی مصادف با ۲۱ تشرین سال ۵۲۵۳ یعنی آخرین روز سوکت (Sukkot)، روز هوشاناربا (Hoshana Rabba) بود، کلمب و یارانش پس از ۳۵ روز سفر سخت، پا بر جزیره‌ای زیبا و سرسبز از مجمع‌الجزایر باهاما (آمریکای مرکزی) گذاشتند.

رفتار بومیان آمریکایی با تازه‌واردان دوستانه و صلح‌جویانه بود. کلمب در نامه‌ای به فردیناند و ایزابلا درباره ساکنان جزیره می‌نویسد: «این مردم دین ندارند و حتی بت نمی‌پرستند. بسیار نجیبند و نمی‌دانند بدی چیست. هیچ نوع سلاحی ندارند؛ نه یکدیگر را می‌کشند و نه از هم سرقت می‌کنند.»

چگونه است که بومیان زودتر از کریستف کلمب وارد قاره آمریکا شدند؟ فاصله زیاد قاره آمریکا با سایر قاره‌ها را این بومیان با چه وسیله‌ای طی کرده‌اند؟ این بومیان در چند سال قبل کاری را کرده‌اند که کلمب با کشتی‌های جدید برای اولین بار و بعد از آن همه سختی و در طی سفری ۳۵ روزه انجام داده است؟

## توجیهات داروین‌یست‌ها

آنها ادعا می‌کنند: که در ۵.۴ میلیون سال پیش انسان‌ها از نیای مشترک منشعب شده‌اند و به دلایلی و به مرور زمان باهوش‌تر شده‌اند. اما چه زمانی این انسان‌ها آنقدر باهوش شده‌اند که توانسته‌اند کشتی بسازند که این فاصله زیاد را طی کنند و وارد قاره آمریکا شوند. طبیعتاً زمانی که به قول تطور‌گراها انسان‌ها از نیای مشترک (۵.۴ میلیون سال پیش) منشعب شده‌اند قاره آمریکا فاصله زیادی با سایر قاره‌ها داشته است.

می‌گویند: در آن زمان موقعیت خشکی‌ها را در دوران کرتاسه (cretaceous) و در ۶۵ میلیون سال به هم متصل بوده. و قاره آمریکای شمالی هنوز به سایر قاره‌ها متصل بوده است. و لذا حیوانات و انسانها می‌توانسته‌اند که وارد این قاره بشوند. طبیعتاً انسان‌ها قبل از این طوفان نیز وارد آمریکای شمالی شده‌اند اما تمام آنها توسط طوفان نوح، نابود شده‌اند.

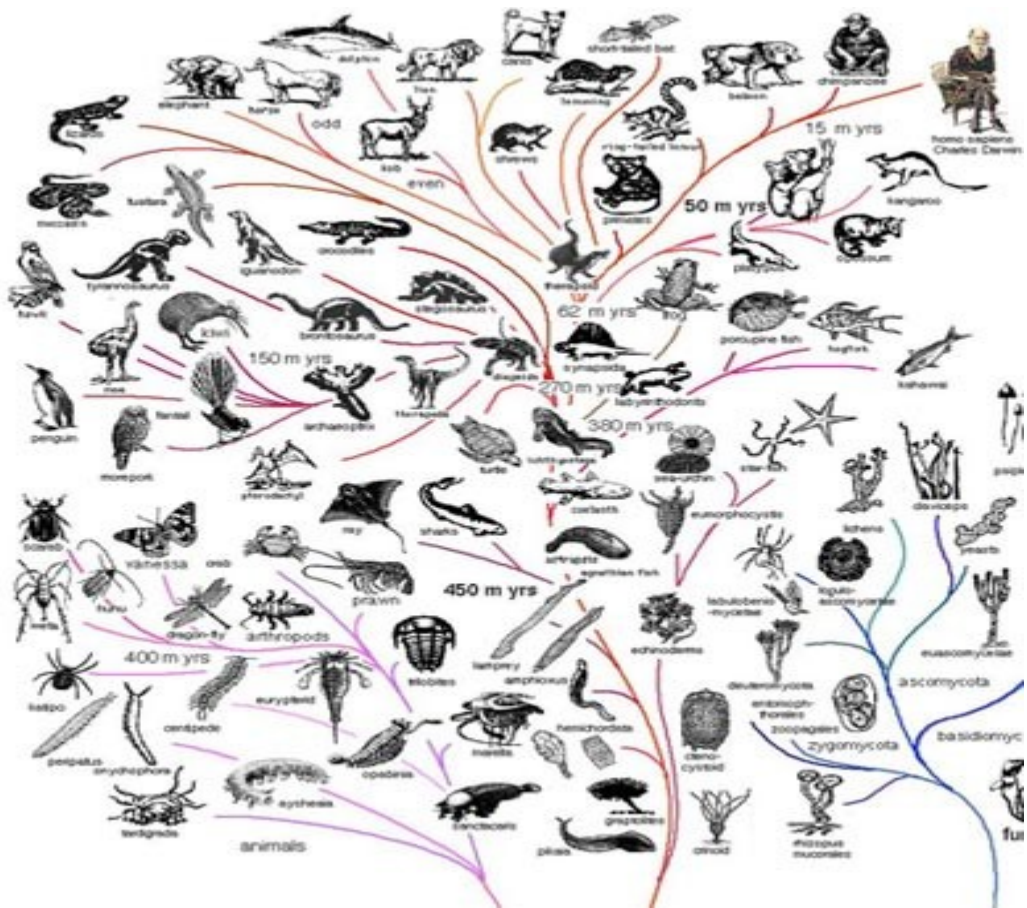
دانشمندان با بیان دلایلی همچون آسیایی نژاد بودن بومیان آمریکا (شامل اسکیموها و سرخپوستان)، ادعا می‌کنند که انسان‌ها با گذر کردن از تنگه‌ی برینگ (با عرض بیش از ۵۸ کیلومتر!) در ۳۰ هزار سال پیش و در عصر یخبندان که ارتباط آبی و اقیانوس بین این قاره‌ها یخ زده است توانسته‌اند که با عبور از راه یخی بوجود آمده، وارد قاره آمریکا شوند.

اولین انسان‌ها حدود ۳۰ هزار سال پیش، پس از گذشتن از تنگه برینگ به قاره آمریکا نهاده‌اند. تنگه برینگ، سیبری در آسیا را از آلاسکا در قاره آمریکا جدا می‌کند. در آن زمان بر اثر یخ‌زدگی سطح اقیانوس در عصر یخبندان دو خشکی به هم متصل می‌شوند و شکارگران ساکن سیبری با گذر از این گذرگاه پا به قاره جدید نهاده و از آنجا در سراسر قاره جدید پخش شدند. دلیل‌های فراوانی بر تایید این نظریه وجود دارد. از جمله شباهت‌های ریخت‌جمجمه و آرواره‌های ساکنان ۳۰ هزار سال پیش آمریکای شمالی و مردمان هم‌عصر آنان که در سیبری و شمال چین زندگی می‌کردند

اما این فرضیه فاقد دلایل و شواهد مناسب می‌باشد و برآستی چرا می‌بایست انسانها در عصر یخبندان به جای مهاجرت به نقاط گرمسیر به سمت شمال مهاجرت کنند و از قسمت‌های یخ‌زده خود را به آمریکا برسانند؟! از طرف دیگر جاپاهایی از انسان در آمریکا پیدا شده است که قدمت آنها به میلیون‌ها سال پیش می‌رسد و در نتیجه باعث رد فرضیه داروینیست‌ها می‌شود.

پیوست ۲۴ ابطال داروینیسم توهم تطور      Delusion of evolution





تطور گراها می گویند که نخستین سلول در زیر حجم عظیمی از آبهای گل آلود و بر اثر تابش نور و ورزش بادهای سهمگین، به طور غیرارادی و ناگهان ظاهر شد. وقتی از آنها می پرسیم که چگونه چنین چیزی ممکن بوده، آنها می گویند که به شکل معجزه آسایی این اتفاق روی داده است. از آنها می پرسیم آیا می توانید در همان شرایط از مواد بی جان مواد زنده در آزمایشگاه بسازید، بی پاسخ می مانند و فقط یک سری نظریات تخیلی را ارائه می دهند.

سپس وقتی می پرسیم که چگونه سلول لاشعور توانسته انسان ها، گیاهان و حیوانات را حیات ببخشد، آنها با گفتن این که "اتفاقی" بوده، قضیه را جمع بندی می کنند. آنها یک الهه خیالی به نام شانس دارند و به راحتی این گونه استدلال های سفسطه آمیز را به میان می آورند. آنها می گویند که گل ها، گیلاس ها، پرتقال ها، خرگوش ها، بیره ها، سگ ها، و از همه مهم تر انسان هایی که اتم را می شکافند و به سفر فضا می روند، به صورت اتفاقی خلق شده اند. حتی یک کودک دبستانی هم به این نظریه می خندد، اما کسانی که تحصیل کرده اند و استاد دانشگاه شده اند، آن را جدی می گیرند و برایش توجیه می سازند. این نشان می دهد که داروینیسیم چگونه به لحاظ زبانی مردم را مسحور خود کرده است. اما پروردگار متعال امروز آن تسلط را از بین

برده، و مردم کم کم دارند حقیقت را مشاهده می کنند. داروینیسیم به زودی به تاقچه های پرغبار تاریخ سپرده می شود و مردم از این که چگونه یک عمر فریفته آن بودند، شگفت زده خواهند شد. و البته با فروپاشی داروینیسیم، خیمه ماتریالیست فرو خواهد ریخت.

ماتریالیست های امروز همان بت پرستان دیروز هستند. زمانی مردم جاهل از گل و آب مجسمه ای می ساختند و می گفتند این خدای ما است. و آن بت بی جان را که قادر به انجام کوچکترین کاری نبود خدا و آفریننده خود می دانستند. امروزه همان بت پرستی پیشرفت کرده است و مدرنتر شده و به شکل دیگری در آمده است. در حقیقت ماتریالیست ها و ماده گرایان می گویند که خدای آنها همان ماده و طبیعت است. یعنی در کره زمین که از ۷۰ درصد آب و ۳۰ درصد خشکی یعنی همان گل(بت- ماده) تشکیل شده است با گذر زمان انسان هوشمند روئیده است. اما غافل از اینکه ماده بدون وجود هوش و آفریدگاری بی نهایت هوشمند، به اندازه همان بت گلی، قدرت دارد و قادر به آفرینش یک مگس هم نیست.

## جایگزین داروینیسیم

چون در ابطال داروینیزم ثابت شد که همه موجودات ماهیتا یونیک و یکتا هستند و قابل تبدیل به یکدیگر نیستند در نظامات اجتماعی هم به این می رسیم که ماهیت روابط یونیک و یکتاست همانطور که نسبت الله همواره این است قانون نیوتن همواره راه سعادت و نجات شناخت آنها و کاربرست آنهاست محال است قانون  $f = \gamma mg$  شود محال است قومی این کار را بکند و قسر در برود و ...

شناخت و فهم این دستورات یکتا همه اله ها و بدیل های نظریه داروین را می زند

رمز موفقیت در یک کلمه نهفته است. "اراده" همانکه نوع انسان را اشرف مخلوقات کرد. و

مَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا (الإسراء/ ۱۵)

هر کس هدایت شود، برای خود هدایت یافته؛ و آن کس که گمراه گردد، به زبان خود گمراه شده است؛ و هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نمی کشد؛ و ما هرگز (قومی را) مجازات نخواهیم کرد، مگر آنکه پیامبری مبعوث کرده باشیم (تا وظایفشان را بیان کند).

ان شا الله زمینه برای تبیین نظریه خلقت توحیدی یا توحید در خلقت یا نظام یونیک، واحد، انحصاری، یکتا فراهم شده باشد.

